

داستانی
برای نوشته شدن
به دست خواننده

بیخ

مسعود خیام



داستانی برای نوشته شدن به دست خواننده

عطائی

۱۳۷۹

برای نقل داستان زندگی خصوصی ☺ به
مقدار بیش‌تری حس نیاز است. از آن‌جا که
ژانوس ماه‌گرفته ممانعت می‌کند، به ناگزیر
باید هم‌دردانه مقداری احساسات، به این
دشواری‌خوان که به تندخوانی نیز راه
نمی‌دهد وام بدهید.

با نام **مهر**
برای نخستین تکوین ژ

و با یاد تمامی **مهربانان**
دلداران و دلدادگان راه پر مخافت ژ

به دختران **مهر**
برای زایش ژ

ای سرور دانا
مرا از دین راستین بیآگاهان

ای سرور دانا
مرا از آنچه خواهد شد بیآگاهان

ای سرور دانا
آیا سرزمین‌های آریایی از سالی خوش برخوردار خواهند شد؟

زرتشت

پدر!
چرا مرا فراموش کرده‌ای؟

عیسا

با سپاس

از جراحان و پزشکان و زیست‌شناسانی که دریای دانش خود را در مورد مکان رخداد ژ در اختیار گذاشتند.

از دوستان نادیده شبکه داخلی و بین‌المللی اینترنت که با سخاوت از بذل اندیشه توانای خود و دیگران برای ردیابی ژ دریغ نکردند.

از کارمندان شرکت نرم‌افزاری که با سازگار کردن قلم موسیقی آناستازیا، امکان نمایش سخن فرستادگان ژ را فراهم کردند.

از خوانندگان پیش از چاپ که بدون همفکری آنان پیام تاریک ژ از این نیز دشوارتر می‌نمود.

و از خود شما که بدون تنفس مصنوعی تان ژ نیمه جان گریخته از قفس، متوقف خواهد شد.

مقدمه ناشر

رمان بهره‌ور از تصویر در جهان بی سابقه نیست و احتمالاً چنین حرکتی به «رمان مولتی مدیا» خواهد انجامید. در ایران نیز، نویسنده‌ی این کتاب در تجربه‌ی قبلی خود، از عناصر بصری مانند شکل مهره‌های شطرنج و علایم ریاضی استفاده کرده است. رمان فلسفی حاضر از شکل‌هایی چون  و  و  بهره می‌برد.

ژ، برخلاف ظاهر غریبش، داستان ساده‌ای را حکایت می‌کند. داستان زندگی انسان را. قهرمان این داستان هیچ انسان خاصی نیست و خواننده در این رمان نو، بیش‌تر با انسان عام رو در رو می‌شود. اگر ضروری است یک نفر را قهرمان اصلی این داستان بنامیم شاید بتوان گفت قهرمان کتاب، خود خواننده است. کتاب به هیچ مکان ویژه و به هیچ زمان مشخص اشاره نمی‌کند. در واقع مکان آن همه‌جا و زمان آن همیشه است.

ژ در سه سطح جریان دارد. در داخل بدن انسان با پزشکی میکروسکپی، در سطح عادی با زندگی روزمره و در سطح تاریخی با روایت خلقت مواجهیم. بحث‌های فلسفی موجز، در باره‌ی مقولات اصلی عشق و هنر و اقتصاد و سیاست و علم و دین است. پرسناژهای

میکروسکپی قصه، در هر بخش به دگردیسی خود دچار می‌شوند و در هر مرحله از کار و نیز در کلِ رمان تحولی بنیادین رخ می‌دهد. طرح و توطئه‌ی این رمان، سیال است به این معنی که بر حسب مورد می‌تواند تغییر شکل دهد و هر خواننده‌ای در نهایت امر داستان خاص خود را خواهد داشت.

به جرأت می‌توان گفت ژ با تمام رمان‌هایی که تاکنون خواننده‌اید تفاوت دارد. ژ را باید آهسته و با تعمق بخوانید و در هر قسمت، همان طور که نویسنده از شما خواسته، مشارکت کنید. بحث‌های شما نه فقط به درک کار و لذت بردن شما از این ابتکار ویژه کمک خواهد کرد، بل که عملاً رمان خود شما را پدید خواهد آورد.

عطائی

باغ

زیبایی. و زیبایی. و زیبا. و بامداد لطیف بهاری. و درختان سبز شاداب. و بوی خوش طبیعت سالم. و عطر ناآگاهی گل‌های باستانی. و چهچه‌ پرنندگان خوش‌خوانِ جوان. و هوای خُنک با صفای ازلی. و نسیم فرح‌بخش بشارت آزادی. و گرمای مهر تابان. و اطمینان جریان آرام آب. و آواز سنگین و سرشار آبشار عظیم. و موسیقی عمیق و طبیعی نسیم و پرنده و آب. و جریان آرام جوی‌های غنایی. و نوشیدنی‌های مغذی جویبارها. و شیرینی میوه‌های رنگارنگ. و نیروی خاک پر مهر مادر. و آوازهای ملایم پرنندگان کروبوی. و فضای مهربان. بی‌انتهای باغ. و باغ. و باغ نخستین.

«زن!» جوان. بلند. لطیف. خوش‌بو. آبشار گیسوان. گردی رخ. کشیدگی نیم‌رخ. رنگ مهتابِ مسی. حرکات موزون. مُثُلِ زیبایی. و «مرد!» رشید. عضلانی. خوش اندام. مجعد. ابروانی پرپشت. چشمانی نافذ. مهربان. نگاهی گرم. عمیق. جوان. پوست چرمین. مجسمه‌ توانایی. مُثُلِ بردباری. و «خرامیدن زن!» پر ناز. پر عشوه. پر کرشمه. هنرمندانه. حاکی

امیال درونی. تمایل پنهان فرماندهی. و «حرکات مرد»! قوی. محکم. فرمان بردار. بی آزار. متین. متواضع. آرامش. تسلیم و رضای درونی. و همه چیز باغ به کمال. و بدون کاستی. و این در دراز مدت به غایت آزارنده. و سر رفتن حوصله. و نخستین درد. و بزرگترین درد. و در این باغ سازندگی ضروری نیست. و هوش ضروری نیست. و نبوغ ضروری نیست. و در این باغ شوخی و بازی وجود ندارد. و نیاز وجود ندارد. و اختراع وجود ندارد. و هیجان و اکتشاف وجود ندارد. و گپ زدنی در کار نیست. و در این باغ همه چیز خوبتر از آن است که حوصله سر نبرد. و تنوع طلبی جبر است. و فردیت ضروری است. و تکراری معالج است. و تفرّد، جداکننده انسان از حشرات است.

و باغ بزرگ است. و همه جا باغ است. و همه چیز باغ. و همه چیز داخل. و زن و مرد می خواهند نجات یابند. و آن‌ها می خواهند مهاجرت کنند. و راه خلاص وجود ندارد. و برای بیرون رفتن باید بیرونی در کار باشد. و نیست. و آنچه هست داخل است. و نمی توان بیرون رفت. و اخراج در کار نیست. و اخراج کننده نیز به کار نیست. و باید شکل خود باغ را تغییر داد.

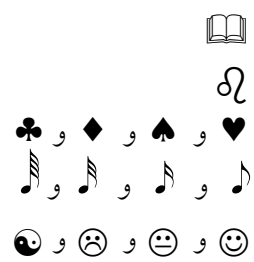
و میوه های باغ گوناگون. و زیبا. و خوش مزه. و زندگی بخش. و زیباترین میوه باغ فقط برای دیدن. و خوردن آن ممنوع. و سیب اثیری. و سیب اساطیری. و نفس سیب. و ذات سیب. و سیب مجرد. و سیب منتزع. و سیب بازکننده زبان. و مُثُل سیب. و سیب اولیه. و نگاه ناز زن به سیب. و زبان ناز زن بسته. و مرد آرام و مطیع. و چشمک پر ناز. و مرد شکارچی ناگزیر از برآوردن نیاز. و مرد ناگزیر از اجرای هوس زن. و سیب را می خورند. و زبان شان باز می شود. و به تنیدن تارهای گپ خود

می‌نشینند. و به تغییر باغ می‌نشینند.

و سخن آغاز می‌یابد. و نام آغاز می‌یابد. و صفت آغاز می‌یابد. و فعل آغاز می‌یابد. و قید آغاز می‌یابد. و دستور آغاز می‌یابد. و بازی آغاز می‌یابد. و شرم آغاز می‌یابد. و برهنگی شرم است. و زن. آوا. لباس دلفریبی از برگ درخت بر تن می‌کند. و لباسش چنان طبیعی و لطیف که حتا توصیف به آن آسیب می‌رساند. و مرد با پوشش ساده‌ای از برگ انجیر. برگ مُثل انجیر. و از حال و عالم خود بیرون می‌آیند تاگپ زنند و به تغییر جهان نشینند. و تمامت جهان، آن دو. و حوصله جهان سر آمده. و تغییر باغ در پرتو سخن ممکن می‌شود. و خروج از باغ در پرتو سخن ممکن می‌شود.

اول

راوی
سلول سرطانی اولیه
چهره‌های مختلف پیام آور لال
کلمات مقدس
چهره‌های مختلف خواننده



📖 : آزادی.

😊 : شوخی می‌کنی.

📖 : آزادی. اما ...

😊 : آزادی که اما ندارد.

📖 : آزادی. اما نذر کرده‌ام چگونگی تغییر شکلت را بگویم.

😊 : نذر کرده‌ای؟! لابد در این صورت مخالفت هم نمی‌توان کرد.

📖 : شوخی نکن. مخالفت نکردن نیز کافی نیست. اگر خودت کمک نکنی کار دشوار می‌شود.

😊 : چه کمکی از دست من ساخته است؟

📖 : باید تو را وادارم این قصه را بگویی.

😊 : من خواننده‌ام و حداکثر باید شنونده باشم. تو راوی هستی و باید سخن بگویی.

📖 : این جراحی دُمَلِ رازِ تغییرِ شکلِ توست. اگر خودت کمک نکنی بار بر زمین خواهد ماند. ما این کار را به اشتراک انجام خواهیم داد.

😊 : باز موقع بار بردن شد و ما شدیم شریک؟! تازه ممکن است ما را به وحدت نیز برسانی! راستی چرا موقع دریافت حق التالیف شریک نیستیم؟

📖 : حق‌الچی؟ به هر حال ما همکاریم. این هم بار نیست. بیشتر است. سنگین هم نیست.

😊 : بار اطلاعاتی از هر باری سنگین‌تر است.

📖 : مهربان باشیم جانا. قصه ما تلخ است. پر مهر و آرام باشیم. عاطفه داشته باشیم و برای سبک‌تر شدنش زودتر شروع کنیم.

😊 : بسیار خوب. ظاهراً مصمم هستی. این قضیه از گذشته‌های دور شروع می‌شود و به آینده‌های دور می‌رسد. مجدداً از آینده‌ها شروع می‌شود و به گذشته‌ها می‌رسد. نوعی حلقه است. حتا باید بگویم نوعی حلقه ترکیبی.

📖 : توجه داری که این طرز قصه گفتن نیست؟ چرا هر وقت فرمان را دست تو می‌دهیم با قیقاچ رفتن همه را گیج می‌کنی؟ نظم داشته باش.

😊 : در جهان بی‌نظم؟

📖 : چاره‌ای نیست. این داستان لایه‌های پیازگونه بسیاری را در بر می‌گیرد. تمامی زمان‌ها از ماضی‌های بعید بعید تا آینده‌های دور دور در تمامی لایه‌ها جاری است. اکنون نمی‌دانیم در کجای تاریخ یا جغرافیا ایستاده‌ایم. زمان و مکان نداریم. ما می‌توانیم همه کس و متعلق به همه جا باشیم. تاریخ مطرح نیست همچنان که جغرافیا نیز. همه لایه‌ها با هم حضور دارند. همه عناصر همه لایه‌ها با هم دیالوگ دارند.

😊 : اینان عناصر حلقه‌ها هستند. اگرچه فقط در چند جا نمایش داده می‌شوند اما همه لایه‌ها و همه ساکنانش همواره حضور دارند همان‌گونه که همواره غایبند. در آینده عناصر گذشته و در گذشته عناصر آینده هست.

📖 : بعضی گویندگان ترجیح می‌دهند همواره افعال را در زمان حال

صرف کنند حتا وقتی به صراحت از گذشته و آینده سخن به میان می‌آورند.

☺ : تاریخ مطرح نیست. هر داستانی را از هرکجا شروع کنیم شروع آن و در هرکجا ختم کنیم خاتمه آن است.

📖 : به همین جهت ضروری نیست کار تمام شود تا بتوان اندیشید. ما همواره می‌اندیشیم.

☺ : ما هرگز نمی‌اندیشیم. مسأله این است.

📖 : در هر حال از آن‌جا که این کار و هیچ کار دیگری هم، هرگز تمام نمی‌شود قضاوت نخواهیم کرد.

☺ : داستان زندگی و تغییر شکل من باید در زمانی همراه با فرم ساختاری اش ارائه شود. زمانی که ساختار درونی اش جلو چشم همگان باز شده. رمان پشت و رو. داستان زندگی همه. شاید نیز زمانی برای هیچ کس.

📖 : چنین زمانی را خواننده باید بنویسد. نه چون هر رمان یا اثر هنری دیگر که نزد خواننده معنا می‌یابد. نه. خواننده عملاً و به طور فیزیکی این رمان را می‌نویسد.

☺ : متأسفانه طرح این رمان چنان واقعی است که می‌تواند شش میلیارد روایت مختلف بیابد.

📖 : به این جهت آن را باز می‌گذاریم و فقط طرح اصلی را ارائه می‌کنیم. در هر حال یکی از لایه‌ها به گذشته‌ها بر می‌گردد و در همین گذشته‌هاست که ما داستان «پیام‌آور لال» را داریم.

☺ : پیام‌آوران دروغین؟

📖 : داستان ♥ و ♠ و ♦ و ♣ را.

- ☺ : نام‌شان به حالتی متناقض دلالت می‌کند.
- 📖 : حالتی که این جا همان پیام‌آوری و افشای راز است. البته این جا خاموشی است که سخن می‌گوید و احتمالاً هنر اصوات.
- ☺ : پس در گذشته‌ها هستیم.
- 📖 : تا در گذشته تاریخی نباشیم نمی‌توانیم گزارش صحیحی از وضع موجود بدهیم.
- ☺ : چرا کالبد قصه را نشکافیم؟
- 📖 : آن‌چه پیش روی ماست داستان یک عمل جراحی فلسفی است که همزمان، در سه سطح میکروسکپی و معمولی و ماکروسکپی به وقوع می‌پیوندد. داستان زندگی سلولی که در مورد «ژ» سخن می‌گوید.
- ☺ : و مکان رخ دادِ قصه؟
- 📖 : مکان قصه میکروسکپی در داخل بدن انسان و قصه معمولی در داخل ذهنیت بیرونی روی حباب خاک و قصه ماکروسکپی در گستره تاریخ و در پهنه جغرافیا است.
- ☺ : خنده آور یا گریه دار؟
- 📖 : ساده اندیش نباشیم. باید بکوشیم که این داستان نه بخنداند نه بگریاند. مشغله اصلی ما آوردن اندیشه است. به ویژه سعی کنیم در بیرون هیچ احساس تصنعی تولید نکنیم. اگر کسی مایل است چاشنی احساس را به این غذا بیفزاید خود داند. غذایی که ما می‌پزیم بهداشتی و بی‌نمک است، نمک‌دان اما سر سفره. هر قدر خود مایلند.
- ☺ : زمانی که از آوردن توصیفات و برانگیختن احساسات خودداری کند نزد بیش از نود در صد خوانندگان شکست می‌خورد.
- 📖 : شکست نود در صدی می‌تواند به معنای پیروزی ده درصدی باشد.

☺ : و لابد می‌خواهی بگویی که در این موارد لااقل نزد ده درصد خوانندگان پیام منتقل می‌شود.

📖 : این ما را گستاخ نکند، دلداری دهد که دوام آوریم و از کشیدن نقش مار به جای نوشتن و انتقال اطلاعات آن خودداری کنیم. اگر چه این جا نقش مار نیز دیده خواهد شد. ناگفته نماند که در برخی آثار باید به پیروزی یک درصدی نیز خرسند بود.

☺ : بسیار خوب. ساعت قصه را کوک و زمان را آغاز کن.

📖 : صدای کلاغ زمان را آغاز می‌کند. طنین صدای کلاغ زمان را ادامه می‌دهد. فضا ماقبل مهری است که به تدریج مهری می‌شود.

☺ : صدا تنها وسیله‌ای است که به خوبی از عهده‌مدرج کردن زمان برمی‌آید.

📖 : صدای کلاغ همه جا به گوش می‌رسد. گرگ و میش نیمه شب و صبح و ظهر و غروب و شب. معلوم نیست چه هنگام روز یا شب است. در این مکان، زمان حضور قاطعانه‌ خویش را اعلام نمی‌کند. گویی زمان نمی‌گذرد. تیرگی رنگ‌های اطراف در هیچ شرایطی تغییر نمی‌کند.

☺ : و مکان؟

📖 : روبه‌روی ما ارتفاع قرار دارد. شکل ارتفاع مهم نیست. می‌توان به شکل کوه یا به هر شکل دیگر در نظر گرفت. در هر حال ارتفاع تسلط است و فشار. رنگ آن صورتی و جنسش زیست‌شناختی است. مانند نسج‌های زنده. بافتش شبیه سلول‌های مغز است. رنگش صورتی متمایل به سفید بوده اما اکنون تغییر کرده است. سیاه شده است. مه غلیظ، کوهسار جنگل‌پوش را از سربلندی محروم کرده است.

🌀 دارد از بالا فرار می‌کند. پایین می‌آید. پوشش موئین سیاه دارد.

فعالاً دور است و خودش را درست نمی‌بینیم. فرود آمدنش را اما تشخیص می‌دهیم. اطراف ما زندگی جریان دارد. جریانی شبیه حرکت روغن رنگی در آب. مانند حرکات دود و مایعات رنگی. زیر پا اگر چه سفت است اما سخت نیست. مانند لاستیک نرم.

🌀 سرازیر می‌شود. زیر پایش نرم است. علاقه به بقا سرعتش را بیش‌تر کرده. تحت‌الحفظ بوده. آنزیم‌های نگهبان دوره‌اش کرده بودند و امکان کوچک‌ترین حرکتی نداشت. روزگاران دراز به همین حال می‌گذرد تا آن‌که در همین لحظه که بلافاصله به لحظه‌ای پیش تبدیل می‌شود ضربه بزرگ وارد می‌شود. ضربه‌ای از نوع شوک الکتریکی. تلاطم امواج اعصاب برای لمح‌های نگهبانان را غافل‌گیر و از خود بی‌خود می‌کند. 🌀 فرار می‌کند.

🌀 از زادگاهش می‌گریزد و سفر خود را آغاز می‌کند. مدت‌هاست که از زادگاهش گریخته سفر خود را آغاز کرده است. در هر منزل از سفر فرار، جنس‌ها رنگ‌ها طعم‌ها بوها و صداها تغییر می‌کنند.

علت زندانی شدنش را نمی‌داند اما می‌داند که از ازل به این شکل نبوده. به شکل سایر سلول‌های محیط اطراف بوده. در یکی از حرکاتش، به بازی، مرتکب خطا می‌شود و شکلش تغییر می‌کند. نوعی پَرش ژنتیک.

☺️: اختیار میکروسکپی.

📖: در جهان بزرگ اما، تغییر شکلش به دست خودش نبوده. برایش پیش آمده. برایش پیش آورده‌اند.

☺️: جبر ماکروسکپی.

📖: از لحظه‌ای که تغییر شکل می‌دهد و به هیبت کنونی در می‌آید، برای

بقا ناگزیر می شود همه را به شکل خود بخواهد. در زادگاهش امکان مخفی کاری هم ندارد. همه چیز و همه کس هنوز صورتی مایل به سفید است. در واقع می توان گفت که همه جا سفید مانده و فقط او سیاه شده است.

☺: آیا می خواهی بگویی که در مغز بوده و از آن جا حرکت خود را آغاز کرده؟

📖: در آغاز همه او را می شناسند. در او به چشم سلولی غیر متعارف می نگرند. به زودی ننگه بانها محاصره اش می کنند. بی حرکت می ماند. مدت های دراز بی حرکت و در محاصره آنزیم های ننگه بان مانده. هیچ امکانی وجود ندارد. پیام آوری است که خود را ناگزیر از حرکت می بیند. باید دعوت خویش را آغاز کند اما هیچ امکانی برای کردار یا گفتار ندارد. در آغاز فقط پندار. آنزیم ها در مغز محاصره اش می کنند و امکان اجرای رسالت نمی دهند. آخرین جایی که هر پیام آوری مبعوث می شود دهکده زادگاه است.

سرازیر شدنش به آزادی اش کمک می کند. پشت سرش ارتفاعات و رو به رویش آب است. اکنون به جای همواری رسیده است. هیچ سلولی به تنهایی معنا ندارد اما هر تک یاخته احساس مرکزیت می کند. همه مرکز جهان هستند و ابر و باد و مه و خورشید و فلک به خاطر آنان به وجود آمده است. بزرگی دایره دنیا به اندازه شعاع اندیشه آنان است. مرکزیت، مالکیت و الوهیت از خواص ذاتی هر تک یاخته است. ☺ به تازگی زنجیره محاصره آنزیم های محافظ را شکسته، با استفاده از غفلت شان گریخته، اکنون به نظر خود آزاد می رسد.

☺: آزادی وجود ندارد.

📖: از لحظه احساس آزادی در حاشیه‌ای سکونت می‌گزیند. دیگر کسی را با او کاری نیست. دعوت خود را از همان‌جا می‌آغازد. باید همه از طریق کتابش به شکل او در آیند. کسی این تغییر شکل را دوست ندارد. همه سرشان به کار خویش گرم است. حاشیه به تدریج به متن تبدیل می‌شود.

کارهایش احساس نوعی ادعا القا می‌کند. کم‌کم در قالب خردمند فضاهای خارج ظهور می‌کند اما معلوم می‌شود که ادعای پیام‌آوری دارد. پیام‌آوری کامل عیار. نه فقط پیام‌آور انسان‌ها بل پیام‌آور همه موجودات. پیام‌آور همه جان‌داران در تمامی سطوح. پیام‌آور جانوران و گیاهان حتا جان‌دارانی که به نظر جان‌دار نیز نمی‌رسند. پیام‌آور سنگ‌ها و صخره‌ها. پیام‌آور آب و هوا و آتش و خاک.

دیالوگ بدون کلمه است. ارتباطش از جنس آمیزش و درگیری است. از همان آغاز، صدای موسیقی به گوش می‌رسد. تارهای صوتی اش اصوات موسیقایی بیرون می‌فرستد. در گلویش ساز مخفی کرده است. سازدهنی. زشتِ زیبا. مانند سیلنوس جن. وقتی از پهلو نگاهش کنی نهایت زشتی است. از وحشت قالب تهی می‌کنی. به تدریج و آهسته به سویت بر می‌گردد. نوای بسیار خوشی می‌شنوی. کلماتش از نوع لوه و لوه و لوه است. نغمه‌نی هر لحظه بلندتر و گیراتر می‌شود. هنگامی که رو به رویت قرار می‌گیرد دهان بازش و سازی را که در انتهای گلو مخفی کرده می‌بینی. نوای نی داوودی مسحورت می‌کند. چنین زیبایی را هرگز در هیچ کجا نشنیده‌ای. دیگر نمی‌توانی دل برکنی. چنگال زیبایی بی‌ترحمش را به جانند انداخته. چنگال سخنش را. می‌شود با رمزگشا یا مترجم اتوماتیک حرف‌هایش را که در واقع

همان اصوات است بازگشود اما حرف‌های ڄ به رمزگشای معمولی برقاتیسی جواب نمی‌دهد. از طرف دیگر مترجم الکتروشیمیایی که به تازگی اختراع شده به شیمی کاربر حساس است و جواب اختصاصی می‌دهد. یعنی برحسب آن که چه کسی سخنان گوینده را ترجمه کند مفاهیم و معانی مختلف به دست می‌آید. فرستنده «نقطه‌ای» است اما در داخل گروه، که مترجم‌های محلی و ناحیه‌ای در موقعیت‌های گوناگون کار می‌کنند، پیام‌های مختلف شنیده می‌شود. یک نفر سخن واحد می‌گوید اما شنوندگان بر حسب وضعیت خود چیزهای مختلف می‌شنوند.

با این ترتیب طیف کامل رنگی شامل تمامی سایه‌ها و روشن‌ها و ترکیب‌ها به وجود می‌آید به طوری که اصوات پیام‌آور لال تبدیل به مجموعه‌ی تمامی سخن‌ها می‌شود و در نتیجه بازگشایی کردن و نکردنش فرق نمی‌کند و دانستن و ندانستنش یکسان است. هر کس سخن او را با گوش خود می‌شنود و با زبان خود باز می‌گوید. ما نیز او را با دست‌گاہ خود رمز می‌گشاییم.

☺ : سلیقه شخصی، هسته مرکزی همه ایزم‌های جهان است. اما وحدت در کثرت یا کثرت در وحدت؟

📖 : هر دو.

☺ : امکان ناپذیر است.

📖 : در یک چندصدایی که همه با یک زبان حرف بزنند هر دو حاصل می‌آید.

☺ : همه یک نفر و یک نفر همه؟

📖 : در روایتی با تفرق عظیم شرکت کنندگان که همه با یک زبان و یک لحن سخن می‌گویند طنین صدای اندیشه یکسان است.

☺: این داستان ما را غریب و دشوار می‌کند.

📖: کم‌کم همه او را سلطان می‌خوانند. آگاهی‌اش را از بیرون نمی‌گیرد. اطلاعاتش با خودش به وجود آمده. با خودش حمل کرده است. الهام شیمیایی‌اش را با خود دارد. یک کتاب کامل. کتابش در دل سیاهی‌هایش مخفی است. کسی را به درون پوشش او راهی نیست. این کتاب از آسمان نیامده از بالا آمده از مغز آمده است. کتابی که اطلاعاتش از تمامی کتاب‌های قبلی هندسی‌تر است. کتابی با پیام‌های مرموز و مخفی. ☺: اطلاعات روی هر پیام DNA می‌تواند به مراتب بیش از اطلاعات کتابی با همین قطع باشد. هیچ چیز مخفی نیست فقط باید چشم دیدن داشت.

📖: حق با تو است. اما فراموش نکن در گذشته‌ها هستیم و عناصر گرامری هنوز زاده نشده‌اند بنابراین توان ما برای تشریح وضع محدودتر از حدود قابل تصور است.

☺: پس چرا زمان حال به کار می‌بری؟

📖: برای این که همه زنده‌ایم و تا ما زنده‌ایم گذشته زنده است.

☺: و آینده؟

📖: همین اکنون است.

☺: رمز زندگی تاریخی؟

📖: Ω با وجود رنگ سیاهش در نگاه همه بسیار جذاب به نظر می‌رسد. سفرهای بسیار کرده است. حرکات برتری طلبانه‌اش با زندگی ملایم و منظم دیگران تفاوت آشکار دارد. رقص‌هایش و موسیقی دعوت‌کننده تخدیری‌اش بسیاری را به شوق آورده است.

میهمان ناخوانده مغز به جای دیگری رخنه می‌کند، همان جا رشد

کرده سپس فراگیر می شود. به تدریج و با گذشت زمان تمامی بدن را تسخیر می کند. پس از خروج ۵ از جهان اعلای سر و ورودش به جهان سفالی شکم به سرعت استحاله پیدا می کند و به شکل ♥ در می آید و به این ترتیب پیام آور لال متولد می شود و به محض تولد به سخن در می آید.

♥ : ♪♪♪♪♪♪♪♪♪♪

☺ : چی شد؟

📖 : نترس. ما رمز تمامی سخنان او را بازگشوده ایم.

☺ : مثلاً اکنون چه گفت؟

📖 : «و من به شما «ژ» می نمایم».

☺ : و تو فکر می کنی با این آشفتگی می توان خواننده را تا انتها کشانید؟

📖 : حتا اگر بتوان گوینده را تا انتها کشانید هنر است.

♥ : ♪ انتها همین جاست. همین جا که من هستم. نگران نباشید. آسوده

بخوابید. من بیدارم. ♪

♪♪♪♪♪♪♪♪♪♪

☺ : اما چه قدر بوی آشیان درد موسیقی این جا را می دهد؟!

📖 : و من به شما «ژ» می نمایم

☺ : «ژ» مثل ژن؟

📖 : «ژ» مثل هیچ چیز نیست.

باغچه

و زبان آرتیکولیت آغاز می‌یابد. و فرهنگ‌ها در مقابل *articulation* و مشتقاتش نوشتند مفصلی، بندبند، پیوندی، حلقوی، جداجدا، بریده‌بریده، شمرده‌شمرده و مانند این‌ها. شاید زنجیر، به این معانی از همه نزدیک‌تر باشد. اما تسلسل زنجیر در هیچ قاموسی به کار نرفته. و تناب‌گپ از جنس زنجیر است. و همه چیز حلقوی می‌شود. و حلقه در حلقه زنجیر می‌شتابد. و زبان زنجیری آغاز می‌یابد.

دوم



این کیست که هر دم به رنگی در می آید؟
این کیست که هر دم به شکلی در می آید؟
این کیست که او را نمی شناسی؟
این کیست که او را نمی توانی بشناسی؟
این کیست که از درون واحد و در بیرون کثیر است؟
آیا نه همان که اغوای سیب کرد؟
آیا نه تو؟
آیا نه همان که اغوای سیب می کند؟
آیا نه «ژ»؟
بازیگر واحد؟

چهار چهره متفاوت بازیگر واحد
اسم و فعل و صفت و قید
شخصیت های عشقی



☺ : و من به شما «ژ» می‌نمایم؟

📖 : خوب یاد گرفتی.

♥ : 

☺ : این صدا چیست؟ از کیست؟

📖 : پیام‌آور لال است. صدایش همه جا هست. همیشه بوده است. با

همه سخن می‌گوید. اکنون که آماده شده‌ای صدا به گوش تو نیز می‌رسد.

☺ : اما نمی‌فهمم چه می‌گوید.

📖 : اکنون نمی‌توانی رمز بگشایی و این برایت صوت است. او به ویژه

نامتعارف است. به هیچ وجه خود را مقید به پیروی از اصول شناخته شده

سخنوری نمی‌داند و هر لحظه ممکن است به شیوه‌ای غیرعادی و نا آشنا

سخن بگوید. فعلاً رمز این سخنان را با نقل قول برایت می‌شکافم. به

تدریج قادر خواهی شد.

☺ : آیا چنین دشواری ذهنی آن هم برای یک رمان شایسته است؟

📖 : اشکال آن چیست؟

☺ : شاید بتوانی یک نفر را به زور وادار کنی که بپذیرد یا حتا بفهمد اما

نمی‌توانی هیچ کس را به زور وادار کنی که خوشش بیاید.

📖 : من قرن هاست که از گاه برگزیده‌ام. می‌دانم که گندم خام نیز چندان خوش مزه نیست. اما هم‌اکنون گفت: «و باید «ژ» را به خوبی آموخت».

😊 : من پراز سوآلم.

♥ : له و باید «ژ» را بدون سوآل و بدون علامت سوآل آموخت. آن‌گونه که من به شما «ژ» می‌آموزم له

😊 : کجاییم؟

📖 : باد است. شیون عبث باد است. تا دور دیده‌ها دود است. دود. فشار زیاد است. فضا بزرگ است. بزرگ. دانش‌مندان داخلی کشف کرده‌اند که فضا باز و بسته می‌شود. مانند ریه. البته دوره زمانی آن را کسی نمی‌داند. هر باز و بسته شدن احتمالاً قرن‌ها طول می‌کشد. دیواره دور فضا از نسج زنده توپیر تشکیل شده. نسج صورتی و سفید. حباب‌های بی‌شماری در اطراف کار می‌کنند. هر بار مقداری دوده و غبار وارد می‌شود. نسج به تیرگی می‌گراید. به تدریج خاکستری می‌شود. با پر شدن حباب‌ها فضا ترس‌ناک‌تر می‌شود. جهان توفانی است. پراز صدای باد است.

هنگامی که از مغز می‌گریزد، در طول سفر فرار از پشت چشم می‌گذرد. تنها جایی که نور موجود است. از شناخته شدن می‌ترسد. کور می‌شود. فرار می‌کند. به پشت گوش می‌رسد. صداهای مهیب درونی را می‌شنود. از ترس به لرزه می‌افتد. کر می‌شود. فرار می‌کند. به پشت بینی می‌رسد. دست‌گاه معظم شناسایی بوهای غریب گیج‌کننده است. از نفرت گیج می‌شود. فرار می‌کند. به پشت زبان می‌رسد. مزه‌ها را می‌چشد. از تلخی زبانش از کار می‌افتد، از ترس منجمد و لال می‌شود. فرار می‌کند. گرفتار هیچ کدام از دست‌گاه‌های تشخیص هویت نمی‌شود. آن‌چه را می‌تواند نجات می‌دهد و فرار می‌کند. برای او فقط لامسه و

موسیقی باقی می ماند. از طریق لوله هوا وارد ریه می شود. استحالهٔ Ω به
♥ سیاه در همین جا انجام می شود.

☺ : ♥ سیاه؟

📖 : سرخ و سیاه.

☺ : سرخ در لباس سیاهی؟

📖 : در بیرون دیده می شود که موجود غریبی با ریش بلند بُزی و
زنگوله ای به گردن از ارتفاع سرازیر می شود. در این جا باید دعوت خود را
برای سرطانی کردن تمامی فضا آغاز کند. پیام آور لال وارد شده است.

☺ : این اسم را دوست دارم. پر از طنز و تضاد است.

📖 : ♥ در میانه میدان نشسته است و باید میدان داری کند. تظاهرات
عظیمی برپاست. مانند شمع در باد می لرزد. می ترسد. مختصر نوری که
از خرد متساع است در لرزه باد سایه های هولناک متحرک می سازد.
نوای موسیقی به گوش می رسد. تغنی لب بسته آوازهای محرابی با
نجواهای نیاز می آمیزد. حروف غنّه آوازخوان «میم» و «نون» از هر سو به
گوش می رسد. این میان آوای موسیقی ♥ مشخص است.

♪♪♪♪♪

☺ : چقدر بوی موسیقی کولی می دهد!

📖 : همان آوازِ قبلی «و من به شما» می نمایم را می خواند. سپس
دعاهای دیگر و آوازهای جدیدتر سر می دهد.

♥ : ♪ «ژ» می گوید بخوان. برای من بخوان. به نام من بخوان. ♪

📖 : برای پوشاندن ترس، صوت موسیقی اش را ندا در می دهد.

☺ : دعای همیشگی را زیر لب تکرار می کند؟

♪ و من به شما «ژ» می آموزم. ♪

📖 : اشخاص همه هستند. اسم و فعل و صفت و قید.

😊 : شخصیت‌های تاریخی جنگ اول؟

📖 : هویت‌های کامل.

😊 : مطلق؟

📖 : مطلق وجود ندارد. هویتِ اطلاق شده.

😊 : از کی شروع شد؟

📖 : جنگ اول در زمان حال و از همین جا شروع شده.

♥ : له به به. چه جنگی! 🎵

📖 : از موقعی که زمان حال شروع شده جنگ هم زیر لوای صلح به راه

افتاده. خود زمان حال اما با ورود ♥ شروع شده. فضا و هویت اشخاص

تفاوت‌های دیگری نیز کرده‌اند. اولاً فضا دیگر ضرورتاً میکروسکوپی

نیست. ثانیاً ♪ به شکل ♥ در آمده.

😊 : ثانیاً را رها کن همان اولاً را متوجه نشدم.

📖 : همه جا همین بساط برقرار است. در دنیای داخل و در دنیای خارج.

😊 : و جنگ؟

📖 : پس از جنگ‌های قدیمی صلح مسلح برقرار می‌شود. جنگ

بین‌الایزمی با ورود ♥ آغاز می‌گردد و در نهایت همه را می‌گدازد و به

شکل خود در می‌آورد. البته قرار است به عنوان یک راوی پر رمز و راز در

کتابی که با نقشه نوشته می‌شود، این قسمت از کار تا پایان فاش نشود اما

ما راز نگه‌دار نیستیم.

😊 : در هر حال اکنون کجاییم؟

📖 : اکنون در میانهٔ این میدانیم. افراد همه هستند و باورهاشان که مانند

سابق یک سویه و تک بعدی نیست. چند بعدی است و بغرنج‌تر شده.

انواع بسیار زیاد شخصیت به انواع بسیار زیاد مکاتب دلالت می‌کند. در واقع مشخصه اصلی فضای حال، زیادی تعداد فردیت است. تمامی بازیگران در این کتاب نیامده اما در سرشماری اخیر عدد آن‌ها را شش میلیارد گزارش کرده‌اند. البته ذکر تمامی آنان اگر هم مفید باشد ممکن نیست. گویندگان اصلی و تیپ اما در هر حال آمده‌اند.

کم‌کم از چهار گوشه میدان به دورش جمع می‌شوند. همه به دورش حلقه عشق می‌زنند. با موجودات هوایی آشنا می‌شود. در نهایت فرماندهان از هر چهار گوشه میدان جلو می‌آیند.

اسم: نام من اسم و ماسک من اسم است.

📖: تشنج سکوت همه جا را فرا می‌گیرد. اصولاً هرگاه یک «من» پیدایش می‌شود تشنج ناباوری برای شروع توطئه و حمله از پشت در دل سیاهی‌ها شکل می‌گیرد. به ویژه که گوینده، بزرگ خاندانی معظم است.

♥: له تو را خوب لمس نمی‌کنم. آیا تنهایی؟

📖: از میان تاریکی به او خوش آمد می‌گویند.

فعل: نام من هم فعل و ماسکم فعل است. خوش آمدی.

📖: **فعل** نیز سرجنبان خاندانی بزرگ است که در حوالی خدایگان **مصدر** با **اسم** خویشاوندی پیدا می‌کند.

♥: له تو را هم خوب حس نمی‌کنم. آیا کس دیگری هم هست؟

اسم: بزرگان همگی جمعند.

فعل: زمان حال است.

صفت: اما فراموش نکن که این تجمع به هیچ حالتی دلالت نمی‌کند.

قید: مگر به قید و زنجیر محکم‌تر.

فعل: فراموش کردم معرفی کنم. این صفت است که از ماسک **صفت**

استفاده می‌کند و قرار است مانند یک ندیمه در کنار تو باشد و حالات تو را بیان کند. این هم قید است که از ماسک **قید** استفاده می‌کند و در این میدان مانند یک محافظ در کنارمان خواهد بود تا محدودیت‌ها را به یادمان آورد.

📖 : فضا رنگی است. نفرات رنگی هستند. **اسم** و خانواده پشت سرش سبز. **فعل** و خانواده اش قرمز. **قید** و لشگریان زرد. **صفت** و پیروانش آبی. تنوع رنگ‌ها برای تشخیص ضروری است. افراد گروه به این ترتیب یک‌دیگر را می‌شناسند.

☺ : همان‌گونه که بازی‌کنان یک تیم ورزشی؟

📖 : آن‌گونه که سربازان نیروهای مجزای یک جبهه واحد، که باید از هم تمیز داده شوند. اما همین تغییر رنگ کار را به خصومت می‌کشاند. و آن‌گونه که پیروان مکاتب گوناگون، که عملاً یک چیزند، اما با پارچه‌ها و پرچم‌های رنگی مختلف، با یک‌دیگر عناد باطنی می‌ورزند.

☺ : اما سخنان‌شان بوی مهر می‌دهد.

📖 : آنان همه عاشقند. آنان عشق‌شان را مخفی می‌خواهند و نمی‌دانند که عشق تنها حقیقت عیان‌تر از خورشید است.

♥ : این‌جا شلوغ است. ♪

قید : همه جا شلوغ است.

فعل : به ما کمک کن.

♥ : برای کمک به شما آمده‌ام. ♪

صفت : چه گونه؟

♥ : ما به وحدت می‌رسیم. ♪

قید : در کجا؟

♥ : له وحدت در «ژ». له

اسم : پس نام آن نقطهٔ تکینه «ژ» است؟

♥ : له ما همه در عشق «ژ» به وحدت می‌رسیم. له

قید : و این چه‌گونه دست خواهد داد؟

♥ : له با دیدن «ژ». اما اول باید شیوه‌های دیدن را آموخت. له

فعل : و برای آموختن باید چه کنیم؟

♥ : له جز آموزش «ژ» با تمرین راه دیگری نیست. له

صفت : چه شکل و حالی دارد؟

♥ : له «ژ» همه دنیا است. له

قید : چه محدودیتی دارد؟

♥ : له «ژ» محدود در شماس است. له

فعل : به جای حرف عمل کنیم.

قید : آری. هرچه زودتر شروع کنیم بهتر است.

📖 : به دنبال این سخن جا به جایی اندکی پیش می‌آید. ♥ وسط نشسته

عناصر دستوری دورش حلقه می‌زنند.

♥ : له در فضایی با چنین قدرتِ منطق، باید از عشق شروع کرد. له

اسم : آن‌کس که همه را جمع کند تا تأیید بگیرد کم بود محبت دارد.

فعل : برای او هر تأییدی کم است.

♥ : له این است و جز این نیست که ما آمده‌ایم که از کارمان و از عشقمان

لذت ببریم. له

📖 : همه با اشتیاق بیش‌تر به دورش حلقه می‌زنند. فضا پر از لشگریان

می‌شود. اضافات و پیش‌وندها و پس‌وندها و تمامی آنزیم‌ها و هورمون‌ها

و سایرین نزدیک می‌شوند. همه عجله دارند. بی‌نظمی شروع شده.

صفت: کار و عشق؟

♥: **ل** عشق به «ژ» فرهنگ است. **ل**

صفت: پس چرا نا مکرر است؟

اسم: لا اقل از هر زبان که می شنوم نا مکرر است.

قید: در حالی که یک قصه بیش نیست.

فعل: همه تکرار یک دیگرند.

♥: **ل** آن کس که تکرار می کند عشق نمی ورزد، ریا می کند. **ل**

صفت: کار تکراری عشق نیست.

قید: آیین است.

فعل: عاشق سخن تکراری نمی گوید.

اسم: تکرار ناگزیر است.

♥: **ل** عاشق برای نامکرر بودن باید پیشینه را بداند. تاریخ فرهنگ است.

بدون فرهنگ نمی توان عاشق شد. **ل**

صفت: انسان صادق انسان خویشتن است. عشق او اصیل خواهد بود.

♥: **ل** صداقت بدون فرهنگ ممکن نیست. برای «صداقت» باید دانست.

ل



📖: رنگ ها اندکی پخته تر و پر رنگ تر شده اند. صدای موسیقی بیش تر

می شود. حرف های «ژ» از لا به لای باد و توفان به گوش می رسد.

ل

☺: با این که اندکی می ترسم اما چقدر دلم می خواست در همان فضا

بودم.

♥: **ل** عشق فضا است. فضا را بسازیم. **ل**

فعل : چه گونه؟

♥ : له دستان خود را به هم بدهید. دست مرا بگیرید. بیایید برقصیم. سماع و رقص جنون شاید. ما خواهیم چرخید. هرکس هرچه می خواهد دل تنگش بگوید. در بند نظم و نظام نباشیم. در بند حرف مربوط و نامربوط نباشیم. بیاییم گل برافشانیم و فلک را سقف بشکافیم. طرح نا دل پذیر را کنار بگذاریم. طرحی نو در اندازیم. له

📖 : ♥ با دعوتش ولوله می اندازد. قبلاً قرار بود که دیگر دعوت کننده ای نیاید. مخالف زیاد است اما او نه می بیند و نه می شنود. عناصر و اجزاء را نزدیک می کند. به آنان می چسبند. حرکاتش را شروع می کند. چنان پر تحرک به کار خود مشغول است که به نظر می رسد از همه پیش تر می بیند و از همه پیش تر می شنود. آوازه های بدون مفهومی به نظر می رسد و معنا می رسد.

😊 : شنوندگان نزد خود برای اصوات معنا می تراشند.

📖 : عناصر در ابتدا با متانت از حرکات تند خود داری می کنند اما به تدریج موسیقی ♥ فضا را به حرکات تند و نامنظم در می آورد.
فعل : عشق وقتی محرمانه است ما را می آزارد و هنگامی که آزاد است دیگران را.

اسم : این سخن فراگیرتر از تمامی جنبه های عملی است.

♥ : له عشق تمامت فضا است. له

قید : هیچ آبی عطش عشق را فرو نمی نشاند.

صفت : هیچ سیلی هم آن را غرق نمی کند.

اسم : زیرا عشق نظم است.

فعل : اظهار عشق بی نظم.

♥ : له عشق راز است. له

صفت : عشق راز بقا است.

فعل : عشق فراتر از شادمانی است.

اسم : فراتر از رنج است.

قید : در فضای نامنظم، عشق به تدریج نظام بیش تر به وجود می آورد. نظام تشکیل شده برای بقا به سوی درجات بالاتر نظم حرکت می کند و این عشق است.

♥ : له عشق دولت است. له

قید : در هر دولتی اولین وزارت خانه ای که تشکیل می شود وزارت عشق است.

صفت : همه دولت ها از عشق می ترسند.

اسم : هر دولتی در بالاترین حد باید خود را دولت عشق بنامد.

فعل : در عشق کامل هیچ وحشتی نیست.

قید : هیچ عشقی کامل نیست.

♥ : له عشق آرمان است. پیروزی است. له

صفت : عشق بر همه چیز پیروز می شود.

اسم : بیایید ما نیز خود را به عشق بسپاریم.

قید : عشق شایستگی است. هر کسی را به خود نمی پذیرد.

فعل : تو به تجمل عشق دست نمی یابی مگر این که به خاطرش با سخاوت پردازی.

صفت : عشق شیرین است.

قید : در زندگی هیچ شیرینی به گرد پای شیرینی رؤیای عاشقانه جوانان نمی رسد.

اسم : هر قدر از غم عشق بگویند، هر قدر از جنون عشق بگویند از شیرینی عشق کم نمی‌کند.

صفت : شادی عشق لحظه‌ای می‌پاید غم آن عمری.

♥ : له عشق راه است. له

صفت : باید پیمود.

قید : عشق، تنها خرد حَمَقًا و بزرگ‌ترین جنون خردمندان است.

اسم : عشق مانند آبله مرغان است. هر قدر دیرتر بگیری دردناک‌تر است.

📖 : حرکات به نظام رقص بدل شده است. همه می‌چرخند و می‌رقصند و می‌خوانند. صدای نامنظم افراد همه جا پیچیده. فضا پر از شلوغی و غوغاست.

♥ : له عشق هدف است. له

فعل : سخت یا آسان، شاد یا غمگین، خوش آیند یا ناخوش آیند، تو همواره خود تو هستی.

قید : من نمی‌توانم بدون تو زندگی کنم.

صفت : و با تو.

♥ : له عشق زندگی است. جان‌بازی است. آزادی است. له

قید : در عشق همواره حق با معشوق است.

اسم : مگر این که حق به واقع گرفتنی باشد.

صفت : عشق یعنی آن‌که هرگز مجبور نباشی عذر خواهی کنی.

اسم : عشق یعنی آن‌که همواره فضای زیست بی‌نهایت باشد.

فعل : عشق خیابان یک‌طرفه است. فقط یک نفر سخن می‌گوید.

♥ : له عشق فقط به «ژ» مربوط است. له

اسم : ما اما، آسمانی نیستیم.

♥ : **عشق** تماس دو جسم است. باید حتماً به دنبال رنگ باشد. حتا اگر عاقبتش ننگ باشد. ♪

فعل : عشق زمینی یعنی آن که حاضر باشی همه عمرت را بدهی فقط به شرط آن که اجازه داشته باشی او را در آغوش کشی، او را لمس کنی، او را ببینی، او را بشنوی، او را ببویی، با او سخن بگویی.
قید : عشق زمینی فقط برای تولید مثل به وجود آمده.



📖 : رنگ‌ها سنگین و غلیظ شده‌اند. به دشواری تمیز داده می‌شوند. حرف‌ها در هم می‌پیچد. مفهوم و نامفهوم. درست و غلط. هیچ کس را یارای ضبط کامل نیست. در آغاز تا حدودی می‌توان گوینده سخن را تمیز داد و فضا به دیالوگی به سامان دلالت می‌کند. این در حالی است که اصولاً دیالوگی در کار نیست و هر کس در نامنظم‌ترین حالت حرف خود را می‌زند. تمامی سخنان موسیقایی است.
☺ : حتا به نظر می‌رسد که هر کس حرف غیر خود را هم می‌گوید. فضا و سخن‌ها پر تناقض است.

📖 : چرخش سریع. رقص تند. موسیقی بی‌امان. ضبط ضعیف ما و محدودیت‌های بازگشایی. فقط توجه کن که موسیقی «ژ» در افراد کارساز شده آنان نیز در آخر سخن‌شان به صوت می‌گرایند.



فعل : عشق رسوایی است. ♪

اسم : عشق فراتر از دادن و گرفتن است. ♪

قید : عشق بالاترین نیاز است. ♪

صفت : جوشش می‌عشق در خم جان، جاودانگان را جاودان کرده

است. ♪

♥ : ♪ عشق فراتر از ننگ و رنگ و نیرنگ و پی رنگ است. ♪

اسم : عشق فراتر از عقل و غریزه است. ♪

صفت : انسان جز در عشق خسارت می زند. ♪

فعل : عشق فراقت می خواهد. همه چیز زمان و فرصت و تعمق و تأمل

می خواهد اما تنها چیزی که ما نداریم وقت است. ♪

قید : بی عشق، هیچیم و چیزی کم. ♪

فعل : دشمنان عشق: شک اندیشه سوال. ♪

♥ : ♪ دوستان عشق: تسلیم و رضا و ایثار. ♪

قید : تا بی نهایت به معشوق فرصت فراخ ده. به اندازه تو جا پیدا خواهد

شد. ♪

اسم : فقط بده. خواهی گرفت. ♪

♥ : ♪ عشق خواهی؟ عشق شو. دریا خواهی؟ دریا شو. آسمان خواهی؟

آسمان شو. ♪

قید : با زمان در صلح و آرامش باش پراز عشق می شوی. ♪

اسم : عشاق یکدیگر را بدون کلمات می فهمند و بدون فهمیدن

می یابند. ♪

قید : نجوید تا بیابید. نخواهید تا بدارید. ♪

♥ : ♪ بگذار غریزه تو را هدایت کند نه عقل. ♪

قید : عقل شیطان است. غریزه فرشته. ♪

♥ : ♪ عشق هست. حتا نیست آن هست. ♪



📖 : رنگها تیره تر شده اند. تشخیص داده نمی شوند. درهم تنیده اند.

سخنان ♥ همه را مسحور کرده لای لای گرمش همه را نرم می‌کند. عناصر بی‌شماری گردش حلقه زده‌اند. ناباوری و اشتیاق در چشمان‌شان موج می‌زند. احتمال تغییر شکل زیاد است. بزرگان برای تحت تأثیر قرار نگرفتن و تغییر شکل ندادن تلاش می‌کنند. گویندگان کاملاً درهم پیچیده محو شده‌اند. فقط صداها به گوش می‌رسد. صدای موسیقی همه جا پیچیده. حرف‌های «ژ» از لا به لای باد و توفان به گوش می‌رسد. دعای وهم‌آلود پژواک می‌یابد. عناصر گرامری برای گرفتار هیپنوتیزم نشدن می‌کوشند. دیگر سخنان هیچ نظمی را نشان نمی‌دهد. همه به دور ♥ می‌چرخند و سرها را با حرکت تند می‌چرخانند. در همین حال آمیزه‌ای از سرود و ترانه و آواز و ناله و دعا به گوش می‌رسد. چشم‌ها به شدت سنگین شده است. دیگر گوینده هیچ سخنی به روشنی معلوم نیست.

☺: از آغاز هم به درستی معلوم نبود.

📖: فضا تخریب می‌شود. ما فقط حرف‌هایی را که می‌توانیم در باد شکار می‌کنیم. هیپنوتیزم توده‌ای کار خود را کرده است. سماع و رقص جنون به تدریج بالا می‌گیرد و اندک اندک ماسک‌ها می‌ریزد و تمامی گویندگان واحد می‌شوند.

☺: پیروزی ♥ بر عناصر گرامری؟

📖: و نیایش دیوانه‌وار ناباوران.

صفت: ♪ اکنون که به دوار سر گرفتار آمده‌ام آیا می‌توانم با تو کمی خصوصی صحبت کنم؟ ♪

☺: آیا عالی‌جاه **صفت** نیز آواز می‌خواند؟

📖: آری. سایرین نیز آواز خواهند خواند. همه آواز می‌خوانند. در مقابل چنین فشاری، کسی را تاب مقاومت نیست.

☺ : این گونه نیست.

📖 : منظور؟

☺ : شوخی می‌کنی؟ مسلم است که من آواز نخواهم خواند.

📖 : ببینیم.

♥ : منتظرت بودم. ♪

صفت : ♪ من عاشقم. ♪

♥ : همه می‌دانند. ♪

صفت : ♪ «او» بزرگ است. ♪

♥ : راز بزرگی خرم‌ن در هر دانه گندم است. ♪

صفت : ♪ من اسیر «او» هستم. ♪

♥ : رمز آزادی در هر حلقه زنجیر است. ♪

صفت : ♪ من در آرزوی وصال «او» می‌سوزم. ♪

♥ : سکس ارباب دیوانه و بی‌رحم عشق است. ♪

صفت : ♪ همواره برای تقوا دعا می‌کنم. ♪

♥ : برای این دعا تا به اندازه کافی پیر نشده‌ای و کاملاً از کار نیفتاده‌ای
صبر کن. ♪

صفت : ♪ پاکدامنی راستی است. ♪

♥ : پاکدامنی بدترین نوع انحراف جنسی است. ♪

صفت : ♪ من عاشق «او» هستم. ♪

♥ : لاما «او» فقط یک ضمیر است. و ضمیر عنصر گرامر است. و از جنس
خود تو است. و تو عاشق همجنس خود شده‌ای. ♪

☺ : و این همان است که به آن همجنس بازی گفته می‌شود.

📖 : صفت که به شدت اقناع شده سکوت می‌کند و با سکوتش به شکل

سایهٔ ♥ در می‌آید. ♥ با این پیروزی آرام‌تر می‌شود و شروع به خواندن آوازه‌های قدیمی می‌کند.

♥ : دلایل زیبای قدیمی ناپدیدند! زندگی سادهٔ معمولی وجود ندارد! اندیش‌مندان والا وجود ندارند! برای خاموش شدن هر شمع‌ی بادی هست! برای خاموش شدن هر آتشی بارانی هست! کمال‌گرایی را کنار بگذاریم! مطلق‌گرایی را فراموش کنیم!

☺ : چقدر دلم می‌خواهد حرف بزنم.

📖 : برای حرف زدن تو نیز فضایی در نظر گرفته شده.

☺ : دیگران چه می‌کنند؟

📖 : قید با رعایت احتیاط جلو می‌آید.

قید : من باید با تو حرف بزنم!

♥ : بله. منتظرت بودم!

قید : من عاشقم گواه من این قلب چاک چاک!

♥ : من و لابد به خاطر درگیری با ادبیات در دست تو جز این سند پاره پاره نیست!

قید : من به خاطر عشقم دربند ذات ادبیاتم!

♥ : هستهٔ مرکزی ادبیات، عشق و عاشقی است، آری، اما هستهٔ مرکزی زندگی، بزرگ کردن بچه‌ها و درگیری‌های روزمره است!

قید : من و به هر حال دست و پای من بسته است!

♥ : خوش‌بختانه ادبیات با زندگی هم‌آهنگ نیست وگرنه چه قدر کسالت‌آور می‌شد!

قید : عشق مرا بیمار کرده!

♥ : شما در جایی زندگی می‌کنید که عشق از سرطان بدتر است!

قید : ♪ می خواهم «او» را نیز به قید بکشانم. ♪
 ♥ : ♪ به مراتب بهتر است در گوشهٔ بام و دست خالی با دو شمشیرباز
 حرفه‌ای بجنگی تا با یک همسر حق به‌جانب در یک خانهٔ بزرگ در افتی. ♪
قید : ♪ به بند کشیدنش نباید چندان دشوار باشد. ♪
 ♥ : ♪ هست. همسر سلیطه و دیوار مخروبه؟ خطرِ مرگ. ♪
قید : ♪ اما «او» را که نمی‌توان دید. ♪
 ♥ : ♪ دوست هرگز غایب نیست. دوستی یعنی حضور. ♪
قید : ♪ «او» دوست‌ترین است. ♪
 ♥ : ♪ دوست کسی نیست که تو بیش از همه به او احساس و علاقه داری،
 کسی است که موقع نیاز زودتر از بقیه حاضر می‌شود. ♪
قید : ♪ من نمی‌دانم چه باید بکنم. ♪
 ♥ : ♪ همواره در هر کاری فقط برداشتن گام‌های اول مشکل است بقیه
 مانند بافتنی سر انداخته شده بافته خواهد شد. ♪
قید : ♪ مرا راهنمایی کن. ♪
 ♥ : ♪ تو عاشق «او» هستی. تو عاشق ضمیر هستی. در حالی که ضمیر
 شایستگی عشق ندارد. «او» مانند خود تو است. حیوانی را که رام می‌کنی،
 برتر که هیچ، حتا مساوی خود نپندار. و در هر حال فراموش نکن که
 گزینه‌های دیگر هم هست. ♪
قید : ♪ انتخاب‌های دیگر؟ ♪
 ♥ : ♪ «ژ» که بر خلاف «او» هم دوست است هم قابل رؤیت. ♪
قید : ♪ «ژ» را به من بنما. ♪
 ♥ : ♪ صبر داشته باش. اکنون که وجودش را پذیرفتی قادر به دیدنش
 خواهی شد. ♪

📖 : قید به باوری عمیق دست می‌یابد و می‌پذیرد و به شکل سایه ♥ در می‌آید. در این مقطع آوازه‌های ♥ تندتر می‌شود.

♥ : در هر زن زشت یک زن زیبا و در هر مرد چاق یک مرد لاغر خفته است! جذاب است؟ به چیز دیگری احتیاج ندارد! جذابیت یعنی بدون درخواست مشخص پاسخ مثبت بگیری!

☺ : چه آواز غریبی!

📖 : آوازخوان غریب است که آواز را غریب می‌کند.

☺ : آوازخوان یا آواز؟

📖 : این مسأله همیشه است. اما بگذاریم که **فعل** به کارهایش پردازد.

فعل : اکنون که چنین گیج می‌روم باید نزد تو اعتراف کنم!

♥ : که تو نیز یک عشق بزرگ را مخفی کرده‌ای!

فعل : التو از کجا می‌دانی؟!

♥ : مخفی کردن «مهر»، اختفای خورشید است!

فعل : هر عمل من به خاطر عشق «او» است اما عشقش چنان سنگین شده که حرکت را مشکل کرده مرا به بی‌عملی کشانده!

♥ : در عشق آن‌چه را مشکل است همین الان انجام دهیم، غیر ممکن را در آینده خواهیم کرد!

فعل : وحشت مرا از حرکت در راه عشق باز می‌دارد!

♥ : جگر شیرنداری سفر عشق مرو!

فعل : برای یافتنش نمی‌دانم به کجا بنگرم؟!

♥ : به همه جا. به هر جا. فرقی هم نمی‌کند. در هر سنگ مرمر یک مجسمه خفته است!

فعل : این مرا عصبی می‌کند!

♥ : له مهربانی و خشونت پشت و روی یک سکه اند. له
فعل : له من فقط وجه مثبت قضیه را می خواهم. له
♥ : له هر چیز در کنار نقیض خود هویت می یابد. له
فعل : له می توان فقط یک وجه را نگه داشت. له
♥ : له نمی توان. برای مهربانی با عده ای ناگزیر می شوی با دشمنان آنان
خشن باشی. له
فعل : له ممکن است من کسی را رنجانده باشم اما همه چیز را کاملاً
فراموش کرده ام. له
♥ : له مراقب کسی که رنجانیده ای باش. او تو را نبخشیده فراموش هم
نکرده. له
فعل : له اما من هرگز به هنگام عصبانیت خشونت نکرده ام. له
♥ : له کاملاً برعکس. اگر کسی را می زنی مراقب باش که در عصبانیت
باشد. کشیده ای را که در خون سردی می زنی هرگز بخشیده نخواهد
شد. له
فعل : له من فقط گاهی دلم می خواهد که بر دیگران مسلط شوم. به همین
دلیل است که تمامی افعال آنان را کنترل می کنم. له
♥ : له بهتر است به جای آن که در فکر تسلط بر طرف مقابل باشی به
خودت مسلط شوی. له
فعل : له من فکر می کنم خیلی ضعیف به دنیا آمده ام. له
♥ : له هیچ کس ضعیف به دنیا نمی آید، این جا ضعیف می شود. له
📖 : **فعل** کاملاً مسحور شده و در نهایت مخموری پذیرفته است اما به
عنوان آخرین حرکت می پرسد.
فعل : له اگر «او» نه پس چه؟ له

♥ : ♪ «ژ» . ♪

📖 : ♥ «ژ» می نماید. فعل کاملاً وا می دهد. در بست تسلیم می شود و «ژ» می آورد و به شکل سایه ♥ در می آید. آوازه‌های ♥ کولی وار تند می شود. ♥ : ♪ یک نفر «قلبس» را به شما بخشیده؟ اکنون مسأله این است که چه گونه از شر بقیه وجودش خلاص شوید! عده زیادی عاشقانه با یک شعر ازدواج کرده‌اند و با یک رمان به شعرشان و با یک فیلم به همه کس و همه چیزشان پشت کرده‌اند! برای اولین بار عاشق «عاشق» خود می شوی برای بارهای بعدی عاشق عشق! شادترین افراد مانند شادترین ملت‌ها هیچ تاریخ و پیشینه‌ای ندارند!

☺ : این پیام آور لال عجب حرامزاده‌ای است!

📖 : سلول سرطانی.

☺ : احساس می کنم بعضی جاها مرا نیز گول می زند.

📖 : پس خود را بشناس.

☺ : لطفاً بقیه‌اش را بگو.

اسم : ♪ اکنون که نا به خویشم... ♪

♥ : ♪ به عشق خود اعتراف می کنی. ♪

اسم : ♪ می خواهم مجنون وار سر به کوه و بیابان بگذارم. ♪

♥ : ♪ مجنون نیز فقط یک اسم است. از تمدن به دامن طبیعت می گریزی؟ فقط یک گور سلامت برای خودت انتخاب کرده‌ای. جبر زندگی، غوغای تمدن است. ♪

اسم : ♪ آخر من باید لا اقل یک بار هم که شده در راهش فداکاری کنم. ♪

♥ : ♪ نکردی هم نکردی. «او» نیز مانند خود تو است و به تنها چیزی که نیاز ندارد فداکاری است. ♪

اسم: ♪ بارها فکر کردم خود را به شیوه‌ای در راهش از بین ببرم. ♪
 ♥: ♪ احتمالاً نیاز به دارو داری. آنان که خود را قربانی می‌کنند فقط با این شیوه ارضاء می‌شوند در حالی که شیوه‌های بهتری برای ارضاء وجود دارد. ♪
اسم: ♪ من فقط می‌خواهم با «او» دوست و برابر باشم. ♪
 ♥: ♪ از دو دوست نزدیک همیشه یکی برده دیگری است. ♪
اسم: ♪ تنها چیزی که می‌خواهم از «او» بگیرم عشق او است. ♪
 ♥: ♪ گرفتن کسل می‌کند و تنهایی می‌آورد. تو فقط بده. یک طرفه بده. ♪
اسم: ♪ من از چنین دادنی لذت نمی‌برم. ♪
 ♥: ♪ دادن اگر هم لذت بخش نباشد لااقل تنهایی را از بین می‌برد. ♪
اسم: ♪ من باید پیرو احساس خود باشم. ♪
 ♥: ♪ احساس تو فقط در غرایز تو است. ♪
اسم: ♪ و این چه اشکالی دارد؟ ♪
 ♥: ♪ مهم‌ترین غریزه مدیره تو حسادت است. مجازات دوست داشتن، دوست داشته شدن و مجازات بی دریغ بودن محسود شدن است. ♪
اسم: ♪ حسادت تأمین آتیه است. ♪
 ♥: ♪ که این تو را به تعجیل می‌کشاند. ♪
اسم: ♪ آری. ♪
 ♥: ♪ اما عجله ترس است. ♪
اسم: ♪ و این همه از کجا می‌توان دانست؟ ♪
 ♥: ♪ از «ژ». ♪
📖 اسم: سکندری می‌خورد. پذیرفته است و دلش روشن شده، اما، در پایان انرژی جنبشی، ادامه می‌دهد.

اسم : له به راستی در کجا به چنین سرچشمه دانشی دست یافتی؟ له
♥ : له در «ژ».

📖 : اسم غش می کند و به آغوش ♥ می افتد. تمتع می برد. اسم سراپا
تسلیم است و در ♥ مستحیل می شود. ♥ به خواندن مستانه آوازهای
کولی وارث باز می گردد.

♥ : له تنها راه پرهیزگاری پرهیز است له دوست خوب می خواهی؟ خوب
باش له دوستان زیادی نتوانستند با من از گردنه های صعب و دره های
مخوف عبور کنند و جا ماندند له بعضی حتا از خیابان و از فراز چراغ های
خطر رد نشدند و جا ماندند له من نیز برای از دست دادن دوستانم دلایلی
دارم له

☺ : در هر حال فراموش نکنیم که این سخنان سلول های سرطانی است و
دل مان از هیچ بابت نگیرد.

📖 : آری. هیچ کدام از این حرف ها متعلق به ما نیست. همه چیز سوار بر
سخن دیگران است.

☺ : شاید اگر می خواستیم سخنی اصیل آورده باشیم کوتاه دست
می ماندیم. ما را سخنی نیست که نیست.



📖 : هیچ کس را سخنی نیست. نهایت بی پروایی انسان آن که آرزو کند
«خود را بشناس» را خود گفته باشد.

☺ : فهم یک سخن کافی است. گوینده نخستین مهم نیست.



♥ : له بار عشق را شما عناصر گرامری نمی توانید ببرید بنابراین دست
بردارید و به دنبال من بیایید. و این منم که به شما «ژ» می آموزم. مرا
پرسید. مرا بخواهید. و من به شما «ژ» می نمایم. و این کلام «ژ» خواهد

بود. 

 : همهٔ عناصر دستوری قانع می‌شوند همه می‌پذیرند و به شکل او در می‌آیند و نماز میّت را به او اقتدا می‌کنند. رنگ همه سیاه شده است. در این مقطع همه به آوازهای مقدس روی آورده‌اند. دیگر حتا  نیز قابل تشخیص نیست. رنگ‌ها همه به خاکستری تیره و تند گراییده‌اند. دیگر هیچ رنگی از دیگری قابل تمیز نیست. فضا به آهستگی باز و بسته می‌شود. ریه به دشواری تنفس می‌کند. تمامی فضای این جا بیمار است. تمامی ساکنان این جا بیمارند. هیچ فریادرسی نیز در کار نیست. آوازهای آیینی بی‌ربط شده‌اند. جلو هیچ صدایی را نمی‌شود گرفت. سخن نیک و بد در هم است. آن کس که اکنون نیک می‌گوید لحظه‌ای دیگر بد می‌گوید. فضا پر از بدی است. به دشواری می‌توان نفس کشید. فضا از دی اکسید کربن و منو اکسید ازت و هیدروژن سولفور ه اشباع شده است. عناصر به تمامی در معرض «سرطان روح» هستند.

باغچهٔ عشق

باغ هنوز همان باغ است منتها اندکی تغییر کرده. این جا و آن جا حضور گپ محسوس است. تعداد اندکی از درختان را بریده‌اند تا ریسمان گپ بیافند. بوی هیزم سوخته از اجاق جنگلی می‌آید. نمای کلی باغ همان است که بود اما تخریب آغاز شده. بزرگی باغ، این اندازه دست‌کاری عشق را می‌پذیرد.

زن و مرد گپیج خلسهٔ عشق می‌چرخند، در هم می‌پیچند و تارهای گپ خود را می‌تنند. زن و مرد نیمهٔ یک‌دیگرند و هر دو سخن یک‌دیگر را می‌گویند. تنیده‌ها انبوه می‌شود:

عشق، وحدت سربالایی و سرازیری است. عشق، درهم فرو رفتگی دو نیمهٔ خالی و پر ژانوس است. عشق سلامت شادی و عشق بیمار غم می‌آورد. کسی که برای عشق قلب دارد حتماً برای رنج نیز جگر دارد. انتخاب معاصر بین عشق و نان است. داناتر؟ عاشق‌تر. من در مقابل همه چیز می‌توانم ایستادگی کنم جز در مقابل و سوسه. ساعت سه بعد از ظهر همواره برای انجام هرکاری یا خیلی دیر یا خیلی زود است جز یک کار.

ازدواج شغل است. عده‌ای کار جدی دارند و نمی‌توانند ازدواج را ادامه دهند. تأهل اُمّلی و مجرد ابتدال است. هیچ کس به آن خوبی نیست که به درد ازدواج بخورد. هیچ کس به آن بدی نیست که طلاق ضروری باشد. تأسف من از بابت کرده‌های عشقی‌ام نیست من از بابت نکرده‌هایم متأسفم. از عشق خود جدا نشو که در هر جدایی سایه‌ای از مرگ وجود دارد. زن فریب گوشش را می‌خورد. مرد فریب چشمش را. زنان بهتر از هر کس می‌دانند که هیچ پیروزی به شیرینی شکست نیست. خیال می‌کنی در روابط با جنس مقابل سی سال تجربه داری؟ تو فقط یک تجربه را سی سال تکرار کرده‌ای. شوهر وامانده یک عاشق است. زن پس مانده یک معشوق است. کسی که تمرین عشق را متوقف کند تمام می‌شود. مهم زن یا مردی نیست که در زندگی من است، مهم زندگی‌ای است که در زن یا مرد من است. کشمکشی فاجعه آمیزتر از کشمکش یک زوج عاشق - فارغ نیست. در تعادل توقف نکن عشق می‌میرد. کسی که وسط جاده بایستد زیر گرفته می‌شود. عشق والدین به فرزندان، عشق به ادامه و بقاء، به مراتب بیش از عشق فرزندان به والدین، ادب و انتظار تخلیه‌ی صندلی است. فرزندان با عشق والدین آغاز می‌کنند پس از مدتی والدین خود را قضاوت می‌کنند و به ندرت آنان را خواهند بخشید. مکان مطرح نیست، عشق مطرح است. تمامی پاسخ‌ها در کار و عشق است. کسی که عشق و موسیقی و نوشیدن را دوست نداشته باشد احمق خواهد ماند. عشق برای تولید مثل و بقاء یا عشق‌بازی برای تفریح؟ حیوانات فقط در وقت ضرورت سکس می‌ورزند اما انسان برای تفریح. سکس تفریح بیولوژیک است. عشق و سرفه را نمی‌توان پنهان کرد. عشق وقتی دیگر محرمانه نیست کیف ندارد. موضوع محرمانه آن است که همه در موردش بچ‌بچ

کنند. اگر شیمی دان و بیولوژیست عالی قدری باشی و در زیرزمین خانه‌ات در لوله آزمایش جنینی از جنس مخالف را درست کنی و محرمانه پرورش دهی تا به سن بلوغ برسد سپس با او عشق‌بازی کنی، به محض آن‌که از آزمایش‌گاهت بیرون بیایی تمامی آنان که باید بفهمند می‌فهمند.



📖 : و من به شما «ژ» می‌آموزم.

😊 : «ژ» مثل ژانوس؟

📖 : «ژ» مثل هیچ کس نیست.

تئاتر سایه زن و مرد تاریک می‌شود.

📖 : توفان به اوج رسیده شلاق‌کش زوزه می‌کشد. ♥ همه را خوابانده و بر همه مسلط شده است. ♥ سخن می‌گوید و توده‌ها را هیپنوتیزم می‌کند و بر توده‌ها سوار می‌شود. صدای موسیقی ♥ صدای باد را می‌پوشاند. 😊 : مدت‌هاست همه پذیرفته‌اند و به شکل و رنگ او در آمده‌اند. فضا یک‌پارچه سیاه است.

📖 : همه در او جذب شده‌اند. در او ذوب شده‌اند. یک‌باره همه به شکل او در می‌آیند. دیگر این‌جا کاری ندارد. همه فضا سیاه و دل‌گیر شده است. به سوی فضاهای تازه راه می‌افتد. دلش تنوع و شادی می‌خواهد. سر راه از نای هم می‌گذرد و آن را نیز سیاه می‌کند و بالاخره وارد فضای جدید می‌شود. همه فضا و عناصر سرطانی می‌شود. در میدان فضای ماکرو مشغول به کار سرطانی تحمیق توده‌هاست. همه دعای دسته‌جمعی خود را سر می‌دهند. همه با هم دعای وهم آلود را تکرار می‌کنند. فضا پر از دعا می‌شود. پژواک دعا همه فضا سیاه را پر می‌کند. ♥ در حالی که

می رود می خواند:



لهو شما عشق زنجیری نورزید.



☺ : چی شد؟ تو در کاری تا به این حد آرتیکولیت یا به قول خودت

زنجیری می گویی عشق زنجیری نورزید؟

📖 : این تناقض نمایانگر جبر بزرگ فلسفی است.

☺ : به این ترتیب بسیاری از بحث ها ناتمام می ماند.

📖 : تو که نمی خواهی وارد این بحث ها شوی؟

☺ : بالاخره ما در مورد خوانندگان مسئولیم.

📖 : بگذاریم خوانندگان خود بار خود را ببرند!




بحث خوانندگان

خواننده عزیز در صورت تمایل این
گفت‌وگو را در کمال آزادی و به هر نحوه
مایل است و بدون هیچ‌گونه محدودیت
خواهد نوشت

در باره «عشق»

در صورت لزوم می‌توان از گویندگان همین
قسمت استفاده کرد

سوم

چهار چهره متفاوت بازیگر واحد
شخصیت‌های هنری  و  و 



☺ : و من به شما «ژ» می آموزم.

📖 : چه طور شد؟ خنده‌ات کو؟

☺ : نوری در کار نیست.

📖 : تو قرار بود بگویی چه گونه تغییر کرده‌ای.

☺ : عملاً تغییر می‌کنم و نشان می‌دهم. همه راز را در می‌یابند.

📖 : چرا از راز شکل خودت شروع نکنی؟

☺ : بسیار خوب. من و ☺ و ☹ همه یک موجودیم. در واقع بهتر است

بگویم ما چهار نفر وجوه مختلف یک چهار وجهی هستیم. چهار وجهی

منتظم را که می‌شناسی؟ هر می که هر وجه آن یک مثلث متساوی‌الاضلاع

است. در هر مقطع یکی از ما به مناسبت رخ می‌نماییم. ما اما، در داخل

خودمان با یک دیگر ارتباط داریم.

📖 : چهار نفر؟

☺ : اگر تا پایان این راه، پاسخ این سؤال را خود در نیابی از گفتن من نیز در

نخواهی یافت.

📖 : پیش به سوی پایان.

☺ : خلاصه قضیه این که بالاخره کلاغه به لانه‌اش و کشتی نوح به

مقصودش می‌رسد و جان‌داران و آدمیان همه به سلامت به خانه می‌رسند اما به زودی در می‌یابند که سفینه دیگری سفر خود را آغاز کرده است. حال تو بگو کشتی فضایی نوح، هیچ فرقی نمی‌کند. تنها چیزی که فرق می‌کند نقش من است.

📖 : بین عزیزم. کاملاً واضح است که اگر کاغذی به مراتب بیش از این در اختیار داشتیم تو می‌توانستی با همین روال دل‌پذیر و بیان شیرین! پیش بروی و بالاخره حرفت را بزنی اما بیا به حال درختان جنگل‌ها دل بسوزانیم و خلاصه باشیم. ناظران ما در عوض، از فسفر خودشان خواهند سوزانید.

☺ : فسفر بهترین سوخت است و اگر فسفری در کار می‌بود این‌گونه بر زمین نمی‌ماندیم. هنگامی که سوار فضایی نوح می‌شوم از پنجره به بیرون نگاه می‌کنم. دنیا کن‌فیکون است. در داخل همه جور جانوری به هم می‌رسد.

📖 : این چه گونه سفری است؟

☹ : از زندان به زندان. راننده اتوبوس فضایی تمامی پرتگاه‌ها را برای پرت کردن مسافران می‌آزماید. در دلهره گردنه‌های صعب نوری نیست. مسافران گمان می‌کنند که راننده بالاخره بیرون پریده آنان را با سقوط پرتگاه نهایی تنها گذاشته است. تنها آن‌ها که نیک می‌نگرند می‌دانند که آنان را اصولاً راننده‌ای در کار نیست. از آغاز نبوده است. در سفینه فضایی نوح کشتی بان وجود ندارد.

📖 : پس به کجا بنگریم؟

☹ : به درون.

📖 : خون است. شیون عبث خون. تا دور دید من خون است. خون سیاه

دکمه بسته بد بو. ♥ لرزان است. می ترسد. ورطه غرقاب هولناک خون او را می فشرد. همه جا سیاه است. هنگامی که چشم به سیاهی عادت می کند قرمزی از زیر آن نمایان می شود. قرمز چرک. قرمز تیره جگری. در فضای ماکرو آن چه دیده می شود لوله است. چیزی شبیه چاه و لوله های انتقال و تلمبه خانه و پالایش گاه. پیام آور لال در کار تبلیغ تخریب غذای انحصاری است. فضای تحرک از بخش های مختلف تشکیل شده است. کل فضای میکروسکوپی یاد آور کبد و طحال و لنف و مغز استخوان است. ☺: و فضای ماکرو یادآور خون و نفت.

📖: پمپ اصلی کل این سیستم قلب است و راه های ارتباطی عروق نامیده می شوند. خواندن و چرخیدن و رقصیدن در این فضا پر خطر است. ♥ برای پوشاندن ترسش دعا می خواند.

🎵 و من به شما «ژ» می آموزم. 🎵

☺: صدای ♥ هنوز به گوش می رسد.

📖: این صدا به سادگی خاموش نمی شود. به دیرپایی جهل و احتمالاً ابدی است.

♥: 🎵 و این منم که به شما «ژ» می نمایم. مرا برسید. مرا بخواهید. و من به شما «ژ» می نمایم. و این کلام «ژ» خواهد بود. 🎵

📖: ساکنان خون با اقتدار به سفر خود مشغولند. ندای ♥ توجه شان را جلب می کند. بزرگان خونزی ظاهر می شوند.

🔗: کیستی؟

♥: 🎵 منم فرستاده «ژ». 🎵

📖: چه می خواهی؟

♥: 🎵 آمده ام تا به شما راه بنمایم. 🎵

🎵: ما راه می شناسیم. از ازل مشخص شده.

♥: راه «ژ» دیگر است. 🎵

📖: سیستم عامل و کنترل کننده ما قبلاً مشخص شده و ما را با راه توکاری نیست.

♥: گم راهی دانسته، نزد شما بزرگان، به بزرگی تان نخواهد افزود. 🎵

🔗: می توانی خلاصه باشی؟

📖: که سخت مشغولیم.

🎵: و عملاً گرفتاریم.

📖: حتا با سرعت های بالا.

📖: ♥ در شروع دعای همیشگی را زیر لب تکرار می کند.

🎵

🎵: چه هنرمندانه اجرا می شود. ممکن است یک بار دیگر اجرا کنی؟

🎵

📖: همه ساکت می مانند. صدای موسیقی شبه سمفونیک به دل ها زنگار

تاریک ترس می اندازد.

♥: شما با این سرعت به کجا می روید؟

🔗: ما نه به خود پا به این سفر گذاشته ایم.

🎵: ما را به این راه فراخوانده اند.

📖: ما را به نمایش و سخن رانی و شعرخوانی و هنرنمایی دعوت

کرده اند.

📖: ما همه آماده ایم.



🎵

♪ و من به شما «ژ» می آموزم. ♪

☹️: چرا این همه پرسناژ؟

📖: تو می توانی اگر بخواهی همه را یکی بگیری.

☺️: چرا این همه تصویر؟

📖: اینان نام ندارند. همانها هستند که قبلاً هم بودند. همانها که بعداً هم خواهند بود. تو همه را یک تلقی کن. می توانی حتا تصاویر را کاملاً حذف کنی و فقط به کلام بیندیشی.

☺️: آیا ما به ازاء خارجی هم دارند؟

📖: این بار قبل از خواندن زیارتنامه، به هزار تصویر لرزان رنگ پریده آینه کاری شکسته زیارتگاه با دقت نگاه کن.

☹️: کثرت در وحدت یا وحدت در کثرت؟

📖: هر کس مواد و مصالح خود را در چمدانش مخفی کرده تا در آن سو سخن رانی و هنرنمایی کند.

☺️: و می توان از پیش دانست که کل سیستم رانندگی جهانی با هنرنمایی مخالف است.

♥️: ♪ آن چه به شما و به نظم پیرامونتان نیفزاید اتلاف است. در جهان بی نظم، به قیمت بی نظمی بیش تر همسایگان، نظم بیش تر برای خود پدید آورد. ♪

🎵: ما راه می شناسیم چون در راه و رسم و سفر و کار هنریم.

♥️: ♪ اما هنر فسق است. ♪

📖: سخنت خوش آیند نیست.

🎵: پذیرفتنش نیز آسان نیست.

🎵: البته درست است که تو با هنر به طور شرعی و رسمی ازدواج

نمی‌کنی.

□ : او معشوقه‌ توست. و سخت حسود هم، به طوری که با کوچک‌ترین انحراف، اخطار خطا ظاهر می‌شود.

☞ : البته اگر رضایت نداد می‌توانی به او تجاوز کنی.

♫ : اما در این صورت تو را هنرمند نخواهند نامید. حد اکثر «هنرمندنما» یا «استادکار» یا «صنعت‌گر» یا «هنرکار» یا چیزی در این ردیف.

♫ : حتا اگر تو خود را هنرمند بنامی آنان لفظ «هنرمند راستین» را نخواهند گزید و تو مانند کوتوله، کوتاه‌دست خواهی ماند.

☞ : در این سفر هنری ما دائماً تغییر شکل می‌دهیم. هنر تغییر شکل است.

♫ : هنر تنها راه نجات است.

□ : هنر در همسایگی آنارشی است و بدون کنترل مناسب آشوب می‌کند.

☞ : سانسورچی‌ها هم همین را می‌گویند.

♫ : نپذیرفتن و عصیان و انقلاب، مسیر هنر است.

♫ : هنرمند می‌تواند نگذارد که زنش گرسنگی بکشد فرزندش پا برهنه باشد مادر پیرش برای امرار معاش کار کند اما او همه کس و همه چیز را زیر پا می‌گذارد. برای او هیچ چیز جز هنرش مهم نیست.

♫ : او به خاطر هنرش حتا اصولی را که هنرش بر آن استوار است زیر پا می‌گذارد.

☞ : هنرمندنما ماری است که دم خود را می‌خورد.

□ : این‌جا غوغای زیبایی و درستی مطلق و تأیید همگانی به کار است.

♫ : صنعت‌گران بسیاری برای موفقیت با شیطان قرار داد می‌بندند.

♥: هنر، دخالت در کار «ژ» است. ♪

♫: هنر خلق دوباره است.

♩: هنرمند مانند ژوپیتر، داخل یا پشت یا ماوراء یا بالاتر از مخلوق خود باقی می ماند.

♥: مخلوق یا کار دستی؟ مسأله این است. ♪

☐: نامرئی و برتر از غوغای زیست.

♫: بدون نیاز به تأیید.

♩: بدون گدائی جایزه.

♩: هنرمند باید همان طور کار بکند که ژوپیتر خلق می کند.

☐: باید مانند ژوپیتر، قادر مطلق اما نامرئی باشد.

♫: باید بشود وجود او را در همه جا احساس کرد اما نتوان او را دید.

♫: ژوپیتر نمی تواند زشتی بیافریند اما بسیاری هنرکاران می توانند و از این نظر از ژوپیتر تواناترند.

♩: ژوپیتر نمی تواند خودکشی کند اما بسیاری هنرکاران می توانند و از این نظر ممنون شان هستیم.

☐: ژوپیتر حتا اگر خودش هم بخواهد نمی تواند نباشد.

♫: هنر متعلق به آپولون است.

♩: هنرمند فقط یک واسطه است.

☐: اعتبار او فقط در حد یک ثبات است.

♩: آپولون می دهد و هنرمند ثبت می کند.

♫: خلاقیت از آن آپولون است.

♫: آپولون رحم می کند و شعر را می دهد. اگر با آن خوب رفتار کردی و در هر شرایطی آن را ثبت کردی و به سامان رساندی و بابتش هیچ اعتباری

طلب نکردی باز هم می‌دهد در غیر این صورت در خماری و حسرت خواهی ماند.

♥ : له هنر در خدمت بقا نیست، انحراف ذهن از فناست. له

♫ : بدون حضور فعال هنر زندگی نمایش نامه غمگینی بیش نیست.

♫ : زشت، سنگین، بغرنج و تحمل ناپذیر.

♫ : هنر هیچ مصرف دیگری ندارد جز این که رنج و تلخی را از این زندگی کمی دور کند.

♥ : له برای این مقصود شیرین کننده‌های دیگری وجود دارد. له

♫ : شک هنرمند شور اوست.

♫ : شور هنرمند وظیفه اوست.

♫ : بقیه آن چه هست جنون هنرمند است.

♫ : هنر با دل با حس با زیبایی و با عاطفه سر و کار دارد.

♫ : همه چیز می‌گذرد جز هنر. فشردگی فضا و زمان در هنر، عمر آن را طولانی کرده است.

♫ : عمر زندگی کوتاه و عمر هنر بلند است.

♫ : تاریخ هنر تاریخ اصالت و بیداری است.

♫ : تولید هنر به مقداری فقر و بیچارگی و مشکلات احتیاج دارد. با قر زدن

نمی‌شود هنرمند بود، باید درد واقعی داشت.

♫ : هنرمند هر چه دارد می‌دهد.

♫ : مسأله هنر، انتخاب بین شهرت و اعتبار است.

♥ : له انتخاب بین بدنامی و گمنامی. له

♫ : هنر، شنا در اقیانوس غم‌هاست. در تولید هنر هر چه مشکلات

بیش‌تر باشد به آب‌های عمیق و خطرناک و جذاب‌تری دست پیدا

می‌کنی.

♥ : ♪ هنر نیز فقط نزد ثروت‌مندان یافت می‌شود. هنر همواره نزد اقوام مرفه بوده است. هنر برای سرگرمی است. برای پیام‌ها منتظر پیام‌آوران یا پستی‌چی‌ها باشید. ♪



📖 : امواج ضربه به پیکره هنر افتاده است. فضا بزرگ و تو در تو است. در بخش‌های کبدي با نسج توئیر از انواع سلول‌های مختلف سر و کار داریم. بسیار پُر خون است. حاوی مجموعه بسیار بزرگی از موی‌رگ‌هاست. پُر از ذخایر آهن و قند است. یک بانک ملکول‌های سنگین قند است. هر وقت لازم باشد از ذخایر قند به سایر نقاط می‌فرستد. صفرا ترشح می‌کند که برای شکستن ملکول‌های سنگین چربی ضروری است.

😊 : بحث میکروسکپی در جهان ماکروسکپی نیز بازتاب کاملاً مشخص خود را دارد. گیرم بحث می‌تواند تا حد درگیری‌های اجتماعی هنر در فضای ماکروسکپی و مقولاتی چون سانسور و تیراژ جلو برود. و در هر حال سفینه بدون کشتی بان قیقاج خود می‌رود.

📖 : مصرف فسفر خواننده در چنین جایی است.



و من به شما «ژ» می‌نمایم.

📖 : ♥ زمینه کار را به خوبی فراهم کرده است.

♥ : ♪ برای شیرینی زندگی باید به زیبایی روی آورد. ♪

🎵 : زیبایی در هارمونی است. هنگامی که خود را به آواز بال فرشتگان و کرویایان سپرده‌ای در اوج هم‌آهنگی یا هارمونی هستی که بسیار زیباست.

📖: هنگامی که به جنگ ژوپیترو و اهریمن در اعماق قلب خود می‌نگری
 در قعر تضاد به سر می‌بری که آن هم زیباست.
 📖: «بودن» زیبایی است.
 🎵: صورت زیبا نوعی توصیه‌نامهٔ خاموش است.
 📖: زیبایی اولین جذبه است.
 📖: زیبا هنگامی است که از هیچ جزئی به تنهایی صحبت نشود.
 🎵: اما عمر زیبایی کوتاه است. زیبایی در نظر اول خیلی خوب و مهم
 است اما پس از چند روز اول چه کسی به زیبایی کار دارد؟
 ♥: ♪ برای شیرینی، زیبایی و برای زیبایی، خوبی و دانایی لازم است. به
 این ترتیب هنر، کوششی برای ساختن زیبایی مصنوعی به قیمت تخریب
 زیبایی‌های طبیعی است. هیچ مورچه‌ای هنرمند نیست اما مورچگان
 درست‌ترین زندگی را دارند. ♪
 📖: جریان خون همه را به سرعت بالا و پایین می‌کند. هیچ نظامی در
 جهان میکروسکوپی قابل تشخیص نیست. همه جور بحثی به سرعت به
 داخل سیستم پرتاب می‌شود. داخل آب‌شار خون، گویندهٔ هر سخن به
 دشواری مشخص می‌شود.
 📖: دوران هنر «فردی» تمام شده. مورچگان لانه را و زنبوران کندو را
 بدون امضاء فردی تزئین می‌کنند.
 ♥: ♪ این هنر نیست، نمایش هنر است. ♪
 📖: نمایش را فراموش نکنیم.
 🎵: هیچ تجارتی مانند تجارت «نمایش» وجود ندارد.
 📖: هیچ عاقلی کاملاً بالغ وارد دروغ تجارت نمایش نمی‌شود.
 ♥: ♪ جز به امید نقد. ♪

🎵: نقد هنر جسارت است.

🎵: تو فقط مراقب سانسورچی‌ها باش. منتقدان در هر صورت راهی برای آسیب رساندن پیدا می‌کنند. چه با نقد چه با سکوت.

📁: منتقدان و دلایل آنان را رها کن، فقط به ذوق سلیم اعتماد کن.

📁: هنر هنرمند پیدا کردن حرف تازه در قلمرو جدید است. بی‌هنری منتقد در داوری هنر و هنرمند بر مبنای حرف‌های کهنه در قلمروهای قدیمی است.

🎵: مجسمه بسیاری هنرمندان همه جا هست اما تاکنون هیچ مجسمه‌ای برای بزرگداشت هیچ منتقدی برپا نشده است.

📁: مجسمه‌های یادبود را هم هنرمندها می‌سازند.

🎵: منتقدان نام بسیاری از هنرمندان را بر زبان نیاورده‌اند. امروزه هیچ کس نام منتقدان را بر زبان نمی‌آورد.

🎵: هنر جوشش و نقد کوشش است.

📁: منتقد احتمالاً راه را می‌داند اما رانندگی بلد نیست. هنرمند رانندگی می‌داند، راه‌نما نیز خود راه است.

🎵: اگر خورشید به دست داستایوفسکی دوبار در روز طلوع کند با احتمال زیاد حق با داستایوفسکی است حتی احتمال دارد که حق با خورشید باشد، در هر حال اما، حق با منتقد نیست.

🎵: کثیری به خاطر نوازش‌ها و تشویق‌های هنری به این سفر می‌آیند. همه نوازش را دوست دارند اما هر کسی مقدار معینی جا دارد. بعضی پنج ثانیه بعضی پنج دقیقه. البته بعضی می‌خواهند چهل و هشت ساعت پشت سر هم نوازش شوند. کودکی آنان نابه‌سامان بوده.

🎵: تقلید از کسی بزرگ‌ترین تعریف از اوست اما معمولاً تعریف شونده

این نوع تمجید را دوست ندارد.

☞ : آن که از خود تعریف می‌کند گرفتاری مادرش را بر ملا می‌کند که در کودکی به او محبت نداده است.

☞ : کسی که از تعریفی که دیگران از او کرده‌اند یادآوری می‌کند اعماق خسته و نیازمند خود را عیان می‌کند.

☞ : کسی که از زبان دیگران برای خود تعریف جعل می‌کند اعماق شکست خورده و چرکین خود را عیان می‌کند.

♥ : هنر پیروزی است. ♪

☞ : همه پیروز می‌شوند و همه شکست می‌خورند، اصولاً زندگی پر از پیروزی و شکست است اما درنهایت همه یک‌جا می‌روند، منتها بعضی‌ها قبل از رفتن یک بلیط در تماشاخانه تاریخ برای خود رزرو می‌کنند.

☞ : ما تاریخ را بازی می‌کنیم نه تماشا.

♫ : کسی که در شکست خود را می‌بازد سیاهی لشکر ناتوانی است که به سن بازنشستگی رسیده.

☞ : کسی که در پیروزی بلند می‌خندد در شکست بلند خواهد گریست.

☞ : بزرگان با پیروزی و شکست مانند پشت و روی یک سکه و در آرامش برخوردار می‌کنند.

♫ : آنان که رذیلانه رفتار می‌کنند با هر پیروزی نسبی که به دست آورده‌اند پله‌ای بر نردبان «ما و من» می‌افزایند تا در سقوط بعدی تمامی استخوان‌هاشان محتاج شکسته بند شود.

☞ : باید لااقل پیروزی را در بوق‌ها دمید.

☞ : همه شکست می‌خورند، باید پیروزی را وانمود کرد.

☞ : او چه برده است؟ اگر تمام دنیا را ببرد و در مقابل فقط روح خود را

ببازد بازنده کبیر است.

♥ : برای پیروزی نهایی نزد «ژ»، باید شکست را پذیرا باشی. ♪

♫ : قله موفقیت تیز و لیز است. ایستادن بر آن کار هر کسی نیست.

♫ : من اصلاً علاقه‌ای به بررسی راه‌هایی که به شکست منجر می‌شود ندارم. راه فقط یکی است و آن هم پیروزی است.

♫ : در سربالایی موفقیت با مردم خوش رفتاری کن چون در سرازیری شکست با آنان برخورد می‌کنی.

♫ : موفقیت در هنر همواره موقتی است. پیروزی هرگز کامل نیست، همیشه ناقص و موقتی است. موفقیت در واقع شکست به تعویق افتاده است.

♫ : موفق شده‌ای؟ فقط شکست بعدی را به تأخیر انداخته‌ای.

♫ : موضع «ژ» چیست؟



📖 : با این پرسش پیروزی ♥ قطعی به نظر می‌رسد. فضا به آشوب کشیده شده. تمامی شخصیت‌ها کم‌رنگ‌تر و کم‌خاصیت‌تر شده‌اند. آنان رنگ و بوی ♥ را به خود گرفته‌اند. در طحال با مجموعه عظیمی از رگ‌ها و شریان‌ها و وریدهای تو در تو سر و کار دارد. در نوع جوان خون‌سازی به شدت جریان دارد. بسیار تُرد و شکننده است. در اثر ضربه می‌ترکد. در واقع شاید اولین عضوی است که بر اثر ضربه خطر ترکیدن دارد.

بحث‌ها به سرعت و بیش‌تر از جنس تکمله و بسیار داغ در جریان است. صدای موسیقی پیام آور لال و صدای ریزش خون لحظه‌ای قطع نمی‌شود. سفر شدید شتاید در جریان است. تمامی فضاهای هنری

خراب شده. موسیقی و نقاشی و تئاتر و مجسمه‌سازی و رقص و سینما و سایر هنرها. بحث، حالت خاص منطقه‌ای ندارد. جمعیت زیاد شده و جریان به سوی زیست در داخل «کندو» پیش می‌رود. کار انفرادی و برای دل خود و برای دیوار یک اتاق، به تاریخ پیوسته. اکنون باید دیوارهای «کندو» را رنگ‌آمیزی کرد و برای «کلان‌شهرها» زینت هنری ساخت.

☺: فشارِ خون همه را به همه جا می‌برد. ارتباط در داخل شریان‌ها سهل شده. دیگر هیچ هنری محلی و منطقه‌ای نمانده است. هنرهای چند فرهنگی از سرزمین‌های مختلف درهم ادغام گشته‌اند. کارهای دسته‌جمعی ناگزیر شده است.

📖: این پایان عصر هنر انفرادی و آغاز عصر شکوفایی جشن‌واره‌های ورزش‌کاران هنری است.

☺: هنر سودوم و گومورا و قوم لوت.

📖: و تمام آن در شرایطی است که خر را با پالان داغ می‌کنند و هنرمند باید کوه پولادین ایمان باشد حتا اگر همه بی‌راهه روند. هنر، داروی نهایی غمی است که تا نداشته باشی، نه بیماری و نه شفا را نخواهی شناخت.

☺: بیماری‌های اجتماع جز در پرتو هنر جمعی شفا نمی‌پذیرد.



و من به شما «ژ» می‌آموزم

📖: دیگر همه واداده‌اند. همه چیز مغشوش‌تر از آن است که بتوان هیچ نظامی قائل شد. آن‌چه گفته می‌شود سخنان پراکنده در داخل آب‌شارهای خون‌آلودِ آشوب است.

☺: از اول همین‌طور بود.

📖: موسیقی «ژ» به همه رسوخ کرده از آنان به بیرون می‌تراود. در این

شلوغی و غوغای قیقاج و ویراژ بر همه مسلم شده که راننده بشایدی در کار نیست و سقوط حتمی است اما همه به کار خود مشغولند.

♥ : محصولات جانبی هنر شهرت و ثروت است. ♪

♫ : شهرت و ثروت و مقام در این جا بدتر از هر جای دیگر گریبان می گیرد. ♪

♫ : شهرت مانند موج آب رودخانه و دریاست. فقط کف های بی مقدار بالا می آید و در معرض دید قرار می گیرد. مروارید کف دریا می خوابد. مروارید سنگین در دل صدف و زیر سنگ است. ♪

♫ : بعد از لحظه های شادمان پیروزی و شهرت روزهای شاق پرداخت در پیش است. ♪

♫ : تمامی ماجرا کار است. پیروزی هیچ نیست جز کاروان سرای استراحت برای راه بعدی. ♪

♫ : شهرت بر سه نوع است کوتاه مدت میان مدت دراز مدت. برای شهرت کوتاه مدت روح و جسم را به شیطان بفروش. برای شهرت میان مدت فقط روح را بفروش. شهرت دراز مدت به شیطان مربوط نمی شود. ♪

♫ : شهرت بد همیشه هم به وسیله دشمنان درست نمی شود. گاه اوقات به دست دوستان. اما اکثر مواقع به دست خودت به بدنامی می رسی. ♪

♫ : شهرت یکی از شُکلات هایی است که اهریمن برای خرید ارواح ضعیف از جیب بیرون می کشد. ♪

♫ : برای شهرت واقعی و پایدار هیچ راهی آسان تر از این وجود ندارد که یک شاه کار هنری خلق کنی. ♪

♫ : خودنمایی هنری به مایه چندان نیاز ندارد. با حداکثر حوضچه ای آب می توان فواره شد. آن چاه عمیق است که به دریاچه ای آب نیاز دارد. ♪

□ : شهادت آسان‌ترین راه شهرت است. به جای معامله قسطی طولانی
 مدت، یک‌جا همه نقد زندگی را با نسیه شهرت معاوضه می‌کنی. ♪
 ♪ : شهرت غذایی است که فقط مردگان می‌توانند بدون سوء هاضمه
 مصرف کنند. ♪
 ♥ : هنر سینماست. ♪
 ♪ : در سینما یک مشت ماه گرفته بر جهل عام سوارند. ♪
 ♪ : سینما بزرگ‌ترین اسباب بازی جهان است. ♪
 □ : تنها چیزی که بالاخره جهل سینما را از بین خواهد برد سواد جامعه
 است. ♪
 ♥ : هنر رقص است. ♪
 ♪ : ابراز عمودی تمایلات افقی، تمرین مناسب و درست عشق. ♪
 ♪ : به سبکی پروانه گام‌های افسانه‌ای بردار. در موسیقی و ماه تاب و عشق
 با رقص درآ. ♪
 ♪ : رقص است. ♪
 ♥ : هنر معماری است. ♪
 □ : معماری موسیقی ساکن است. ♪
 ♪ : در هر فضای تازه قبل از هر چیز به معماری توجه می‌کنیم. ♪
 ♪ : درست است که معمار حرف اول را می‌زند اما باید یادش باشد که
 حرف آخر را کس دیگری خواهد زد.
 ♪ : معماری آهسته‌ترین هنرهاست. ♪
 ♥ : هنر نقاشی است. ♪
 ♪ : شاید قدیمی‌ترین هنر. قدیمی‌ترین وسیله ارتباط. ♪
 ♪ : نقاش خوب طبیعت را دوباره خلق می‌کند. نقاش بد در کنار طبیعت

استفراغ می‌کند. ♪

♩ : نقاش راست‌گو هر بار پرتراهی می‌کشد دوستی را از دست می‌دهد. ♪

♩ : نقاشان کوتاه دستند. آنان نقاشی را به صورتی که می‌توانند می‌کشند نه به صورتی که می‌خواهند. ♪

♥ : ♪ نزدیک‌ترین راه به «ژ» موسیقی است. کسی که در دلش موسیقی ندارد کاملاً آماده خیانت است. شکوه‌مندترین صدایی که به گوش انسان رسیده موسیقی «ژ» است. ♪

♩ : موسیقی در فضاست در هواست در باد است در برگ است در آب است در همه جاست فقط باید گوش شنیدن داشت. ♪

♩ : موسیقی از پایین‌ترین سطوح میکروسکپی آغاز می‌شود و تا بالاترین احجام ماکروسکپی ادامه می‌یابد.

♩ : ♪ اورفه بهشت دربار «ژ» را نشان می‌دهد. دوزخ پر از موسیقی‌دانان ناشی است. ♪

♩ : موسیقی هم‌سایه دیوار به دیوار رقص است. نمی‌تواند و نباید از رقص خیلی دور شود. ♪

♩ : شعر هم‌سایه دیوار به دیوار موسیقی است. نمی‌تواند و نباید از موسیقی خیلی دور شود. ♪

♩ : بعضی موسیقی را با انگشت می‌نوازند بعضی با مغز بعضی با قلب بعضی با روح. اورفه با هر چهار. ♪

♩ : موسیقی خوب به آسانی وارد گوش می‌شود و به سختی از جان بیرون می‌رود. ♪

♩ : از ساز تو افکار و تجربه تو بیرون خواهد دمید. اگر زندگیت تهی باشد سازت خالی و فقیر خواهد دمید. ♪

📖: موسیقی چیزی را توضیح نمی‌دهد، خودش را تشریح می‌کند. 🎵
 بداهه نوازی مهم‌تر و لذت‌بخش‌تر از آن است که اجازه بدهیم به دست شانس و تقدیر برگزار و گرفتار شود. 🎵
 📖: نوازندگان زیر دست همگی در نواختن نت‌ها مثل هم هستند، تفاوت را سکوت‌ها به وجود می‌آورد. 🎵
 📖: تمام حرف‌های بی‌ارزشی که به گفتن نمی‌آرزد در آوازه‌ها خوانده می‌شود. 🎵
 🎵: آوازت را بخوان. حتا قوها تا آوازشان را نخوانند نمی‌میرند. 🎵
 📖: سخت را نمی‌فهمند؟ با آواز بخوان. اپرا جایی است که آدم از پشت خنجر می‌خورد اما به جای آن که خون‌ریزی کند آواز می‌خواند. 🎵
 🎵




📖: فضا تغییر کرده است. لنف و غدد لنفاوی نقش بسیار حساس ایمنی و غذایی دارند. کل جریان از طریق شبکه در هم تنیده موی‌رگ‌ها به هم متصل است. این شبکه در تمامی سرزمین خون‌پخش است. در بسیاری جاها به صورت راه‌های ارتباطی و نازک است و در بعضی نقاط توده‌های بزرگ پر خون. در تمام بدن شبکه لنفاوی پخش شده است. این شبکه به صورت موی‌لنف‌های بسیار نازک در اندام‌هاست. لنف هدایت‌کننده مواد غذایی است و مجرای است که میکروب‌ها می‌توانند از آن طریق به بدن نفوذ کنند. غده‌های لنفاوی مانند یک سانسورچی زیرک جلو میکروب‌ها را سد می‌کنند.
 😊: در داخل این موی‌رگ‌ها چه‌گونه می‌توان گویندگان را تشخیص داد؟
 📖: نمی‌توان. تک‌تک گویندگان می‌چرخند و می‌رقصند و بالا و پایین

می روند و هنر می ورزند و با ♥ درگیر می شوند. همه به شکل سایه او به نظر می رسند. در این آشوب هیچ کدام از گویندگان قابل تشخیص نیستند. سرعت ها آن قدر بالاست که فقط سایه ای از ♥ به چشم می آید. ☺: در این بلیشو ♥ با کمک خدمه در خفا ♪ را از سفینه به بیرون پرتاب می کند. هیچ کس غیبت او را احساس نمی کند. هیچ کس از غیبت او ناشاد نمی شود. اکنون برای بازماندگان یک کار باقی است. گشتن چمدان مخفی او. این کار با نوعی غیظ و شادی پنهان انجام می شود. مواد و مصالح خام سخن رانی ♪ به سرعت دست به دست می گردد:

شاعران فرزندان شیطانند، وقتی به ژوپیتر می پیوندند لوس و یخ و بی مزه می شوند. اکثر هنرمندان آرزو می کنند مانند پنیر و گلیم روستا آشنا و محلی و خانگی و خوش مزه باشند اما در جای دیگر مشهور شوند. هنر مسابقه ورزشی نیست، روی سخنش به بیرون نیست و مسابقه و جایزه نمی پذیرد. رؤیای «پولدار شدن در یک شب» هنر را نیز با متر پول و با کمک تبلیغ می سنجد. جایزه های هنری اغوا می کنند، فریب می دهند و کوتاه مدتند و در دراز مدت خاکستر. تاریخ زیادی لازم است تا اندکی ادبیات تولید شود. قرار نیست در ادبیات هیچ مسأله ای حل بشود قرار است مسایل درست طرح شوند. هرگز به خود نویسنده اعتماد نکن، به قصه اش اعتماد کن. کار نو آن است که نو بماند. تمامی هنرمندان خلاق در اوج خلاقیت شان بی خویششان ماه گرفته ای هستند که ممکن است جنون زده جلوه کنند. نویسنده ها هم مانند دندان ها به دو گروه اصلی بُرنده و جَوَنده تقسیم می شوند. مانند نوابغ بیندیش مانند مؤلفین متشخص بنویس اما مانند بچه ها حرف بزن. چیزی که بدون کوشش نوشته شده

باشد بدون لذت خوانده می‌شود. لازم نیست یک داستان دراز باشد اما وقت درازی لازم است تا داستان را کوتاه‌تر کنیم. از یک نویسنده دزدیده‌ای؟ بدون تردید سرقت ادبی است. از چند نفر دزدیده‌ای؟ تحقیق کرده‌ای. هنرمند راستین حتا تقلید هم نمی‌کند. یا تخیل و خلاقیت قوی داری که شعر و قصه خواهی نوشت، یا دانش و کوشش داری که تحقیق خواهی کرد، در غیر این صورت ترجمه کن و با آثار دیگران شریک شو. ترجمه کن اما خود را نویسنده جا بزن، و هیچ عیبی هم نداشته باشد که نسخه اصل نسبت به ترجمه تو امین نیست. نویسنده خرده‌مند صد خواننده امروز را با ده خواننده ده سال دیگر و با یک خواننده صد سال دیگر عوض می‌کند. زبان، سنگواره شعر است. «تعریف» محدود کردن آزادی عقاید و اندیشه‌ها با دیوارها و قوطی‌های کلمات است. محدودیت زبان محدودیت جهان است. زبان کوچه کارگری است که آستین‌ها را بالا می‌زند کف دستش تف می‌کند و کارش را شروع می‌کند. چندین کتاب‌خانه را شخم می‌زنی تا یک کتاب بنویسی. نویسنده خودت را به گونه‌ای انتخاب کن که دوستانت را انتخاب می‌کنی. نویسنده یک شاکلی است که تنها به قاضی می‌رود اما تنها هنرش این که خلاف آن نشان دهد. نوشتن حرفه نیست، التیام دردها و معالجه بیماری‌هاست. در تماشاخانه زندگی فقط ساکنان لژ المپ تا انتها به تماشا می‌نشینند. در این دنیای پر شیطنت تاریک خشن بدرخش. مهم نیست که شمع چه قدر کوچک و کم نور است، هر قدر هم کوچک باشد، در تاریکی از مسافتات دور دیده خواهد شد. زندگی بدون هنر گناه نیست، توحش است. بایدها و قواعد و مدل‌های از پیش ساخته، هنر و نبوغ را از بین می‌برد. ماه گرفته و عاشق و شاعر عصاره تصوراتند. تمامی رنگ‌ها در تاریکی به توافق می‌رسند.

☺: تاراج میراث بیش از لمحہ‌ای به طول نمی‌انجامد.
📖: در قیامت سرای غارت  نیز سر به نیست می‌شود. بدون کوچک‌ترین مقاومت یا حتا صدایی به بیرون پرتاب می‌شود. گشتن میراث او سهل‌تر است چرا که چمدانش کوچک‌تر است.

این دنیا برای کسانی که می‌اندیشند کم‌دی و برای کسانی که احساس می‌کنند تراژدی است. زندگی مسئولیت است. زندگی مانند نواختن ویولون جلو جمعیت است با این تفاوت که ویولونیست‌ها قبلاً قطعه‌شان را یاد می‌گیرند بعد جلو جمعیت می‌نوازند در حالی که در زندگی همین طور که به تدریج می‌نوازیم می‌آموزیم. زندگی مانند عشق است، تمام دلایل و خردورزی با آن مخالف و تمامی غرایز با آن موافق است. زندگی مانند یک زبان خارجی است، همه آن را بد تلفظ می‌کنند. زندگی مخوف‌ترین رینگ مبارزه است زیرا هیچ کس از آن زنده بیرون نمی‌آید. زندگی آواز شیرین قدیمی است. تنها چیزهای مهم عشق و کار هستند. لازمه کار ایمان است. کسی که فقط با امید زنده است کسی است که بدون موسیقی می‌رقصد. کسی که فقط با امید زنده است نومید و گرسنه می‌میرد.



📖: آشوب. فضا دریاچه خون. نسج اسفنجی پر خلل و فرج غرقه به خون است. دریاچه‌های بزرگ خون در اسفنج. مغز استخوان. خون اصلی در این جا ساخته می‌شود.

☺: من دیگر قادر به تشخیص نیستم.

📖: خون همه را یک‌سان کرده. کم شدن پارامترها محسوس است اما

برای سکوت ۱۰ و ۱۱ شُکلات‌های خوش‌مزه قندی جوایز و جشن‌واره‌ها از محصولات کبدي فراهم و در اختیار گذاشته می‌شود. هنوز شیرینی زیر دندان است که یورش به ۱۲ و حذف او آغاز می‌شود. گشودن چمدان کوچک او سهل و شادی آور است.

متر و مقیاس همه چیز انسان است. تمام اندازه‌گیری‌ها را انسان انجام می‌دهد. دنیا برای انسان پر از شگفتی است اما شگفت‌انگیزترین چیز خود انسان است. وقتی کسی زیبا نیست مردم می‌گویند شما چه خوبید. هنگامی که از زیبایی چشم یا موی یک نفر تعریف شنیدید بدانید زیبا نیست. زیبایی کل است. نوشیدن به هنگام غیر تشنگی و عشق‌بازی در تمام فصول سال انسان را از سایر حیوانات متمایز اما نه ممتاز می‌کند. وقتی پول نداری مسأله‌ات غذاست وقتی پول داری مسأله‌ات معاشقه است وقتی همه را داری مسأله‌ات سلامتی است. انسان به دنیا آمده که زندگی کند نه این که برای زندگی آماده شود. زندگی یک بیماری مقاربتی است و از راه مقاربت انتقال پیدا می‌کند. شغل من زیستن است. هنر من زیستن است. خطرناک زندگی کن. تمامی راه‌ها را برو. راه نرفته باقی نگذار. به راه خود برو. به شیوه خود برو. در دنیای به این خوبی و زیبایی همه چیز عالی است. خوش‌بینی یعنی تطابق. شاد باش زیرا بدترین اتفاق هنوز رخ نداده. در آینده رخ خواهد داد. کشمکش فاجعه آمیزتر از کشمکش یک زوج هنرمند - غیر هنرمند نیست. خوش‌بین ادعا می‌کند ما در بهترین جهان ممکن زندگی می‌کنیم و بدبین می‌ترسد این سخن درست باشد. نوری که در انتهای این تونل وحشت می‌بینی چراغ قطار سریع‌السیر و خطرناکی است که برای زیرگرفتنت به سویت می‌آید.

☺: و اکنون فقط 📖 باقی مانده است که خود چمدانش را می‌گشاید:

له «آدم» چه قدر خوش‌بخت بود که وقتی سخن خوبی می‌گفت یا نکته خوبی پیدا می‌کرد یا می‌آفرید مطمئن بود نفر اول است و هیچ کس قبل از او چنین نکرده له سردبیر موجودی است که پوسته را از مغز جدا کرده و پوسته را برای چاپ انتخاب می‌کند له روزنامه خوب یعنی ملتی با خودش سخن می‌گوید له پرندگان باغ به مراتب مهم‌تر از میوه‌های آن است له میوه‌ها را به پرندگان بدهیم له باغ بهشت، زندان عقب افتاده عصر حجر بود که انسان هنرمند با ترفند از آن فرار کرد تا با کمک هنر، بهترش را بسازد له سیب را بخور له شورش یعنی انسانی که به گذشته خود می‌گوید نه له هنر نزد مخاطب معنا پیدا می‌کند له بعضی نویسندگان چنان دروغ‌گو هستند که هر چه می‌نویسند، شامل «از» و «که» و «است» تماما دروغ است له در هنر فقط ممتاز معنای دراز مدت دارد له انسانیت باعث افتخار انسان شده است له شکست هنرمند زمانی است که پس از یک عمر «کوشش» به خلاقیت خود می‌نگرد له وقتی دست‌کار ژوپیتر ایراد دارد کار دستی هنرمند جای خود دارد له هنرمند واقعی سبک و سیاق منحصر به فرد خود را دارد و هیچ‌کس دیگر را به یاد نمی‌آورد له کار باید بدون امضا نام صاحب خود را بگوید له بسیاری از سبک‌های هنری پر از گل اما بدون میوه هستند له اگر حرفی برای گفتن داری به واضح‌ترین و شفاف‌ترین شیوه‌ای که سانسور اجازه می‌دهد بگو له

باغچه هنر

تثاثر سایه زن و مرد در نور لرزان و پریده رنگ دیده می شود. درختان بیش تری به مصرف ریشه گپ رسیده. این جا و آن جا بوی سوختگی به مشام می رسد. مقدار خرابی قابل توجه شده، بزرگی باغ اما این مقدار خرابی عشق و هنر را تحمل می کند. هنوز هم باغ زیباست. زیبایی باغ، به زیبایی عشق و هنر بدل شده. زن و مرد واله جذبه هنر مشغول تنیدن تارهای گپ خود هستند:

در این سفر هنری، در تمامی فصل پر مخافت هنر، سفینه هنر باید در اتوبوس پرتگاه های هول و هراس بگذرد. از راه دور و ماکرو که بنگری اشکال هنرمندان این که بر این اتوبوس سوار شده اند و از راه نزدیک و میکرو که بنگری خامی روشن فکران این که در دعوای داینوسورها موضع می گیرند. آنان را همین گناه بس که به جانب داری اهریمن در مقابل شیطان بر می خیزند. هنرمند به معنای بخشی از خاک است. نبود هنرمند خاک را متلاشی می کند. غیبت هنرمند خاک را تجزیه می کند. رسیدن پرتابه هنرمند به زمین خاک را تبخیر می کند و آتش دوزخ بر پا می شود.

این کدام نویسنده است که می‌تواند و باید که در این جا نفس خواننده را از وحشت و هیجان بند آورد اما اندیشه را به هیجان ترجیح می‌دهد چرا که می‌اندیشد هنوز مجالی اندک باقی است.



📖 : و من به شما «ژ» می‌نمایم

😊 : «ژ» مثل ژنده؟

📖 : «ژ» مثل هیچ وضعیتی نیست.

تئاتر سایه زن و مرد تاریک می‌شود

♥ : ♪ پاسخ تمامی سوالات نزد «ژ» است. و این منم که به شما «ژ» می‌نمایم. مرا بپرسید. مرا بخواهید. و من به شما «ژ» می‌نمایم. و این کلام «ژ» خواهد بود. ♪

📖 : صدای موسیقی ♥ ترس از سیاهی را می‌پوشاند. کم‌کم همه قانع می‌شوند. هیچ کس سیاه نمی‌شود. همه ابزار دست او می‌شوند. تمامی عناصر به دورش حلقه زده‌اند و به او چسبیده‌اند و با نگرانی و اضطراب هم‌راه با شوق و شور و تشویش می‌پذیرند. در دل‌شان گواهی خوش وجود ندارد اما جذب موسیقای دعای بیمار ♥ شده‌اند. ♥ نت‌های موسیقی را مانند دستورالعمل‌های اجرایی در سراسر زمین پخش می‌کند و خود شروع می‌کند. همه جذب او شده به شکل او در می‌آیند. فقط قلب است که به عنوان دست‌گاه اصلی پمپ خون، در اثر این کش‌مکش نیمه‌جان می‌شود اما قرمز می‌ماند. دیگر این جا کار زیادی ندارد. همه فضا هم سیاه شده به شکل و رنگ خودش در آمده دل‌گیر شده. راه می‌افتد به سوی فضاهای تازه. دلش تنوع و شادی می‌خواهد.

♥ : ♪ بخوان. با ما بخوان. به نام «ژ» بخوان. به نام «ژ» که دانای دانایان و توانای توانایان است. ♪

📖 : کم کم آوازه شهرت ♥ در سراسر بدن پیچیده. مقاومت‌ها بالا گرفته. کارها سخت می‌شود. ترفند بعدی ضروری می‌شود. برای ادامه و بقا بهتر است چهره تغییر کند. نوبت به پیام آور بعدی می‌رسد. دور از چشم همه در طرفه‌العینی لباس و آرایش عوض می‌کند و به شکل ♠ در می‌آید. ♠ به وجود می‌آید. کسی او را نمی‌شناسد. محرمانه چوب مسابقه امدادی را از زمین بر می‌دارد. همان رنگ و بو و حال و هوا و سخن پیام آور نخستین را دارد. او نیز با موسیقی سخن می‌گوید. ♥ هرآنچه را ضروری است به او می‌گوید.

♥ : ♪ بسیار آسان است که ایمان آنان را به لرزه در آورید یا در هم بشکنید. بهره‌وری از نادانی و بی‌ایمانی برای در هم شکستن شان مهم است. بر آن متمرکز شوید. ♪

📖 : ♥ می‌رود در حالی که می‌خواند.



♪ و شما هنر زنجیری نورزید. ♪

بحث خوانندگان

خواننده عزیز در صورت تمایل این
گفت‌وگو را در کمال آزادی و به هر نحوه
مایل است و بدون هیچ‌گونه محدودیت
خواهد نوشت

در باره «هنر»

در صورت لزوم می‌توان از گویندگان همین
قسمت استفاده کرد

چهارم

چهار چهره متفاوت بازیگر واحد
شخصیت‌های اقتصادی

و و و و و



♣ : له و من به شما «ژ» می نمایم له

📖 : فضا بزرگ است. وسیع و باز. محیط تا حدودی تاریک است. صدای جویده شدن و خرد شدن و آسیاب شدن و حل شدن و خمیر شدن و فرو دادن و هضم شدن و جذب شدن و دفع شدن می آید. صدای کارخانه عظیم بلع و گوارش می آید. صدای موسیقی اولیه حیوانی و بومی می آید. از داخل چیز زیادی معلوم نیست الا رنگها و بوها و مزهها. کل سیستم از خارج شبیه دهان و مری و معده و روده باریک و روده بزرگ به نظر می رسد.

از نسج صورتی لوله باریک به پایین پرتاب می شود. تحرک در حد شنا کردن در امواج اختیاری است. انتقال نیز در حد جا به جایی در سیلاب اجباری است. در نخستین منزل توقف، محیط ترش است. انواع سبزیهای لجنی از سبزیهای تازه خرد شده و قرمزقهوه‌ای‌ها از گوشت‌های تازه له شده، این طرف و آن طرف بالا و پایین می رود. سر و صدای چلپ چلپ چرخیدن آب و سایر مواد می آید.

آنزیم‌ها و سایرین به کار خوردن غذا و رساندن غذا به دیگران مشغولند. نسج صورتی پر از مخاط و خلل و فرج است. بوی اسید می آید.

بوی معده می آید. ♠ وارد می شود. به تاریکی خو کرده است.

☺: صدای جانوران جنگل شکمی، صدای ♪ و ♫ و ♬ و ♭ می آید.

📖: ♪ آب و ♫ باد و ♬ آتش و ♭ خاک.

☺: یک باره بگو صفراوی و بلغمی و سودایی و دموی.

📖: مشخصه اصلی اینان سیری ناپذیری است. برخوردهای ♠ دارای لحن و تونالیت‌های است که هر جانوری پیش خود آن را می شناسد. فضای ماکرو اما، سفره گشایش روزه است. همه بر سر سفره نشسته می خورند. پیام آور لال موعظه می کند.

♠: ♫ و من به شما «ژ» می نمایم. ♫

♣: به من؟

♠: به من؟

♣: به من؟

♠: به من؟

♠: ♫ به جان. چه قدر «من»؟! چه شکارگاه خوبی! ♫

♣: بی کار نشین. به ما کمک کن.

♠: ♫ ما؟ ♫

♣: ما. بله. همه ما.

♠: ♫ اما «ژ» می گوید من با کسی جنگ ندارم. من برای تک تک شما پیام صلح آورده ام. ♫

☺: صدای ♠ در سراسر سرزمین بلع و گوارش شنیده می شود. اما همه به کار خود مشغولند.

♣: چه می گوید؟

♠: چرا آمده؟

👤 : از کجا آمده؟
 🗨️ : او را ببلعیم.
 ♣️ : اما «ژ» می گوید که من شما را تکفیر خواهم کرد. 🎵
 👤 : تکفیر؟
 ♣️ : «ژ» می گوید هر که با ما نیست لاجرم بر ماست. 🎵
 📖 : تف های سربالا در فضای تیره چرخ می خورند. به نظر می رسد 👤
 دارد آب بازی می کند. در واقع او به کار اصلی هضم مشغول است. ♣️ با
 🌿 و 🌿 و 🌿 کنار نشسته جلسه تشکیل داده اند.
 ♣️ : یعنی شما این جا هیچ کم بودی ندارید؟ 🎵
 🌿 : گرما.
 🌿 : نور.
 🗨️ : آیا تو فکر می کنی ما کم داریم؟
 ♣️ : این جا همه چیز هست. گیرم از هر آن چه می خواهید اندکی. 🎵
 🌿 : چه باید کرد؟
 ♣️ : در چنین شرایطی باید قوانین را شناخت، به آن ها احترام گذاشت و
 به دقت اجرا کرد. 🎵
 🌿 : قوانین؟
 ♣️ : شما فکر می کنید گذران شکم بدون قانون است؟ 🎵
 🌿 : تاکنون که قانونی نمی شناختیم.
 🌿 : کسی به ما چیزی نگفته بود.
 🗨️ : شاید نیز به طور غریزی آن را اجرا می کردیم.
 ♣️ : شما در مورد شکم چرانی صحبت می کنید در حالی که بحث این
 نیست. حتا خوراک نیز نیست. اقتصاد بزرگ ترین جولانگاه سیستم های

قانون گذاری است. ♪

🌿 : این که ما را وارد بحث های مجرد می کند؟!

♠ : ♪ نباید از تجرید پرهیزید. روح اقتصاد مهم ترین عامل بیرونی است

همان گونه که زبان مهم ترین عامل درونی. ♪

🌿 : و این روح اقتصاد را کجا می توان یافت؟

♠ : ♪ همه جا. قیمت هر چیزی که نزد شماست. بهای نان جهانی.

مهم ترین مشخصه هر موجودی زبان او است و همین روح اقتصاد است.

«ویا». «واحد پول این جا». زبان اقتصاد ویا است و آن قوانین خود را دارد.

♪

📖 : به محض آن که نام ویا می آید نیش اخم آلود همه باز می شود.

🌿 : ویا؟

👤 : کسی نام ویا را آورد؟

🌿 : یعنی می خواهید از نام ویا استفاده کنید؟

🌿 : من که اصلاً اسم بی مسمای ویا را برای این حیاتی ترین سیاله دوست

نمی دارم.

♠ : ♪ نام ژنریکش این است. اگر نمی خواهید پیش نهاد کنید. ♪

👤 : از آن جایی که ویا خیلی دوست داشتنی است و دل می برد من

پیش نهاد می کنم اسمش را «دلبر» بگذاریم.

🌿 : حتا «دلبر». که هم دل ببرد هم کنار دل باشد.

♠ : ♪ اما ویا دل می برد تا دل بیاورد. ♪

🌿 : پس بگذاریم «دلاور».

🌿 : این که فقط شجاع است.

👤 : بگذاریم «دل آور»

📖 : که این هنوز کمی همان بو را می دهد.
 ♣️ : له بگذاریم «دل آر»؟
 🌿 : آری دل آر.
 🍃 : دل آر چه خوب است.
 🍂 : دل آر چه دوست داشتنی است.
 📖 : دل آر. دل آر. دل آر. من بعد از این فقط از آن استفاده می کنم.
 ♣️ : له بسیار خوب. من رازهای دل آر را می دانم. له
 🌿 : لطفاً به ما هم بگویید.
 ♣️ : له اکنون نمی شود همه چیز را گفت. له
 🍃 : هر چه می شود بگویید.
 ♣️ : له اولین قانون «ژ» در این مورد با عمل شروع می شود. ثبت و تنظیم
 بودجه و پس انداز و استقراض. له
 📖 : ما این قوانین را به طور غریزی به کار می بریم.
 ♣️ : له به همین دلیل بیش تر موارد کم می آورید. شما پر از اطلاعات غیر
 ضروری هستید. نه تنها نام همه مخترعین و مکتشفین را می دانید بل که
 تمام عادات و آداب آنان را می شناسید حتا خانواده های آنان را بهتر از
 اجداد خود می شناسید اما از اطلاعات ضروری کار خود غافلید. عمل کرد
 غریزی بدون جمع بندی تجریدی یا نظریه ذهنی کافی نیست. له
 🍃 : این طور هم نیست که ما هیچ ندانیم.
 ♣️ : له چه ادعای جالبی. له
 🌿 : امتحان کن.
 ♣️ : له اسقف اعظم شما کیست؟ له
 🌿 : اسقف اعظم؟

👉 : نمی دانیم.

👉 : تو بگو.

♣️ : حسابدار قسم خورده. اوست که با جادوی خود شما را می گرداند. تنها طبیبی که دردها را معالجه می کند حسابدار قسم خورده است. جادوگر جهان جدید. پزشک جادوگری که وظیفه حفظ سلامت قبایل دل آر را به عهده دارد.

👉 : بازهم پرس.

♣️ : بزرگ ترین اختراعی که کارهای شما را تنظیم می کند کدام است؟

👉 : بزرگ ترین اختراع؟

👉 : نمی دانم.

👉 : تو بگو.

♣️ : دفترداری دوبل. تعجبی نیست. از منم زدن های شما می شد به عمق دانش تان پی برد.

👉 : داوری نکن. بازهم پرس.

♣️ : بسیار خوب. شما بگویید مخترع این حسابداری کیست؟

👉 و 👉 : عجیب است. به نظر درست می گویی. ما هیچ نمی دانیم.

♣️ : اکنون شکسپیر و میکل آنژ و بتهوون را فراموش کنید. فقط به لوکا پاکیولی Luca Pacioli مخترع دفترداری و حسابداری دوبل بیندیشید که بزرگ ترین تأثیر را در زندگی مدرن داشته است.

👉 و 👉 : پیش نهاد تو چیست؟

♣️ : اول باید بیندیشید چه گونه است که شما همه چیز را عملاً اجرا می کنید، همه چیز را می بلعید و هضم می کنید اما از این اطلاعات

ضروری تهی هستید؟ حسابداری برای نظم و نظام ضروری است. باید نخست اطلاعات غیر ضروری را کنار گذاشت سپس اطلاعات مفید را وارد کرد و بر اساس منطق استوار بر آن رقصید. نمی شود همین طور بخور بخور باشد. ♪

📖: ♪ به کار خود مشغول است. هم گرفتاری اش زیاد است هم طاقت بحث نظری ندارد. به اندازه ای دور شده که قادر به شنیدن صحبت ها نیست ♠ پچ پچ خود را شروع می کند.

♠: ♪ یادتان نرود که ♪ سر معدن نشسته و دارد از همه تان بیش تر استفاده می کند. او حق شما را می خورد. ♪

🌿: همه چیز کم است.

🌿: همه چیز.

🌿: کم است.

♠: ♪ تعداد شما زیاد است. ♪

🌿: تعداد ما زیاد است؟

🌿: تعداد ما؟

🌿: زیاد است؟

♠: ♪ شما این طور نمی بینید؟ ♪

🌿: پس چه باید کرد؟

♠: ♪ هیچ. شما هیچ کاری نمی کنید. این را به من واگذارید که مشکل من است. ♪

🌿: چه گونه کاری می خواهی بکنی؟

♪ ♪ ♪ ♪ ♪ ♪ ♪ ♪ ♪ ♪ ♪ ♪ ♪ ♪ ♪ ♪ ♪

♠: ♪ و من به شما «ژ» می نمایم. ♪

🌿 : ما

🦋 : هیچ

🦋 : نمی‌کنیم.

♣️ : نه بینید و نشنوید. ♪

🌿 و 🦋 و 🦋 : نمی‌بینیم و نمی‌شنویم.

♣️ : ♪ بیایید به آن گوشه برویم. تا شما به راه بیفتید من می‌رسم. ♪

📖 : ♣️ آنان را به جایی که نینند و نشوند هدایت می‌کند سپس با چنگال

سریع ♪ وارد غوطه‌زار می‌شود. سراغ 🦋 می‌رود.

♣️ : ♪ تو چه می‌گویی؟ ♪

🦋 : من؟

♣️ : ♪ آری. تو که بر سر معده مواد خام نشسته‌ای و خام می‌خوری! ♪

🦋 : کار من بسیار است.

♣️ : ♪ اگر کار به همان خوبی بود که تبلیغ‌اش را می‌کنند ثروت‌مندان

مقدار بیش‌تری از آن را برای خود نگه می‌داشتند. کار بر دو نوع است.

نوع اول آن که وضعیت مواد را به نحوی تغییر دهی. نوع دوم آن که به

دیگران بگویی چنین کنند. برای نوع اول دست‌مزدها اندک و شرایط

زیست دشوار است. فایده کار تو چیست؟ ♪

🦋 : فایده‌اش را باید از کسانی پرسید که فایده‌اش را می‌برند.

♣️ : ♪ و تو به این نادانی مفتخری؟ ♪

🦋 : می‌گویند گرسنگی را از بین می‌برد.

♣️ : ♪ و تو چه‌گونه می‌دانی؟ ♪

🦋 : من نمی‌دانم. ایمان دارم.

♣️ : ♪ ایمان گرسنگان را با قلم هوا بر آب نوشته‌اند. ♪

﴿﴾ : زیر آوار کار و سنگ آن چه از روز ازل گفت بگو می‌گویم.
 ﴿﴾ : شاید برای همین است که نمی‌دانی قوانین جدی در کارت وجود دارد. اگر آن را بیاموزی به هیچ فرض خارجی محتاج نخواهی شد. ﴿﴾
 ﴿﴾ : اما «ژ»؟
 ﴿﴾ : «ژ» پارامتر خارجی نیست. «ژ» همه جا هست. «ژ» همین جاست. ﴿﴾
 ﴿﴾ : قوانین را به من بیاموز.
 ﴿﴾ : مهم‌ترین قانون آن که کار درست را انجام بدهی. روح اقتصاد از تو راضی خواهد شد. دل آر خودش خواهد آمد. برو جلو هر کار دلت خواست بکن. همه چیز درست خواهد شد. آن که رَوَد چَرَد و آن که خَسَبَد خواب بیند. ﴿﴾
 ﴿﴾ : من نباید درگیر این بحث‌ها شوم. من اصلاً نمی‌دانم دل آر چیست.
 ﴿﴾ : عصارهٔ سرخ دنیای امروز. ﴿﴾
 ﴿﴾ : کار من خوردن است. برای من فقط کیفیت غذا مهم است از نظر کمیت همین قدر که زیاد باشد کافی است. می‌ترسم نتوانم به کارم برسم.
 ﴿﴾ : نگران نباش. اشتها با خوردن افزون می‌شود. خوردن برای زندگی کار اُمَل‌هاست. زندگی برای خوردن اوج لذت است. ﴿﴾
 ﴿﴾ : این برای من کار است. وانگهی، من هرگز سرچشمهٔ غذای خوب و بد را در نیافتم.
 ﴿﴾ : غذای خوب از بهشت و آشپز خوب از جهنم می‌آید. به من بگو چه می‌خوری تا به تو بگویم کیستی. ﴿﴾
 ﴿﴾ : من نیز در این مورد فلسفهٔ خود را دارم.
 ﴿﴾ : عاقلانه‌است لحظه‌ای از کار دست برداری تا بتوانی لااقل سخنت را به خوبی بیان کنی. ﴿﴾

♩ : بسیارخوب. می‌پذیرم. در واقع کمی استراحت بد هم نیست.



📖 : به محض این که ♩ حرف ♣ را می‌پذیرد و دست از کار می‌کشد صدای موسیقی سریع بلند می‌شود. محیط تغییر می‌کند. فضا پر از موسیقی است. ♣ بدون هیچ فوت و وقت با او درگیر می‌گردد. نمی‌شود دقیقاً دانست که جنس درگیری چیست. بیش‌تر عاشقانه به نظر می‌رسد. ♩ فریب خورده در جنگ نابرابر گرفتار می‌شود. پس از لختی چنگال ♣ به دمش می‌افتد. ♩ با پذیرش سخن ♣ در دم استحاله پیدا می‌کند و به شکل ♣ در می‌آید. جنگ این دو به شدت روی فضا تأثیر می‌گذارد. با پیروزی ♣ فضا کبود و سفت می‌شود. نسج‌ها به هم می‌فشرده. رنگ به سیاهی می‌گراید. فضا سرطانی می‌شود. ♣ به سوی دیگران می‌رود.

رنگ همه پریده است. صدای بلعیده شدن یار و هم‌کارشان را شنیده‌اند. نیم‌نگاهی هم به صحنهٔ مخوف انداخته‌اند اما هیچ کدام برای کمک قدمی پیش نگذاشته‌اند. ♣ به هیچ کس فرصت فکر کردن و تأمل و بحث نمی‌دهد و به سرعت برای همه کار فراهم می‌کند. با اشاره به راه همه را به حرکت در می‌آورد.


♣ : ♣ برویم. ♩


📖 : همگی به فضای بعدی وارد می‌شوند. فضا یادآور لوزالمعده است. از نسج زندهٔ توپُر تشکیل شده. رنگش کِرم است که به سفیدی می‌زند. در حفره‌هایش میلیون‌ها آنزیم گوارشی در حال شکل‌گیری نهایی‌اند. این آنزیم‌ها به محض تکمیل باید از این‌جا خارج شوند. مکان فعالیت آنان در جای دیگر است. فعالیت‌شان در سرزمین مادری باعث بیماری وطن می‌شود. کار این آنزیم‌ها در هم شکستن مواد سنگین‌تر قند و پروتئین و

چربی و تبدیل آن‌ها به ملکول‌های سبک‌تر برای جذب است. آنان فلسفه ندارند. نقش تکنیسین‌های رابط را بازی می‌کنند که نقشه بالاتری‌ها را برای درک پایین‌تری‌ها می‌خوانند. در بدو ورود صدای موسیقی به گوش می‌رسد.




☺: و من به شما «ژ» می‌نمایم.


📖: سیستم قبلی در اثر غیبت آنزیم نگه دارنده‌اش  به شدت خراب شده. خرابی سیستم قبلی دست‌گاه فعلی را نا منظم کرده.

♣: نگران نباشید. چیزی کم نشده است. در واقع حتماً اگر بخواهید نمی‌توانید چیزی را کم کنید. 

👤: تو داشتی در مورد روح اقتصاد می‌گفتی. تو باید همه چیز را با همان معیار بگویی.

♣: بله. در مورد دل‌آر می‌گفتم. اکنون می‌افزایم که حتماً اگر بخواهید نمی‌توانید دل‌آر را از خود دور کنید. 

🌿: ما همه کار می‌توانیم بکنیم.

♣: خواهیم دید. فعلاً بدانیم که روح اقتصاد جاری است. جریان این سیاله دارای دو نوع نیروی استاتیک و دینامیک است. 

🏃: حرکت اقتصاد خزنده.

♣: دل‌آر رابطه است. دو نگاه به این رابطه ممکن است. نگاه استاتیک و نگاه دینامیک. دل‌آر با نگاه دینامیک نوعی جریان است. نوعی رابطه جاری. رابطه فروشنده و خریدار. در عمل دل‌آر تا جریان نداشته باشد دل‌آر نیست. فقط نگاه دینامیک اجازه تعریف آن به صورت دل‌آر را می‌دهد. اما ما عادت کرده‌ایم که به دل‌آر نگاه استاتیک بیندازیم. دل‌آر

وقتی ذخیره شد به ذخیره کننده اش دل آردار می‌گوییم. دل آردار وقتی جریان ندارد استاتیک است. ♪

🌿: و اگر دل آردار استاتیک را از خود دور کنیم دینامیک می‌شود.
♠: دل آردار ذخیره شده جریان ندارد. هر قدر هم سنگین باشد ایستاست و ذخیره کننده اش در واقع فقیر است. دل آردار فقط در جریان حضور خود را محسوس می‌کند. سنگینی سنگ در سقوط معنا پیدا می‌کند. انرژی پتانسیل جز در ذهن معنا ندارد. در سقوط و تبدیل به انرژی جنبشی است که معنا می‌یابد. ♪

🌿: ایستایی دل آردار در تضاد با تعریف آن؟

♠: برای ما «دل آردار» تناقضی دردناک و حل نشدنی است. در بیرون کسی «دل آردار» است که دل آردار داشتنش را می‌توان دید بنابراین جریان و نگاه دینامیک. در درون هنگامی «دل آردار» است که نشود دید. در نتیجه ایستایی و نگاه استاتیک. ♪

🌿: اما تو گفتی که ما حتا دل آردار را نمی‌توانیم بدهیم.

♠: به رایگان نمی‌توانیم. در تبدیل انرژی‌ها فقط شکل کار عوض می‌شود. وقتی دل آردار را می‌دهیم طلب‌کار می‌شویم. یا اعتبار ایجاد می‌کنیم. دل آردار در واقع در جای دیگر پس انداز می‌شود. ♪

🌿: راز دل آرداری دل آردار.

♠: جریان دل آردار همواره دارای دو جهت حرکت است. مانند پینگ پنگ با دیوار که وقتی می‌زنی باز می‌گردد. در واقع دل آردار مانند آینه است و نور را می‌تاباند. هنگامی که جلو آینه می‌ایستی از خود به سوی آینه نور می‌فرستی. آینه این نور را باز می‌تاباند که به تو می‌رسد و باعث می‌شود تو خود را «بینی». ♪

❁ : اصل رجعت دل آر.

♣ : وقتی دل آر می دهی در مقابل چیزی می گیری. امکان ندارد دل آر بدهی و چیزی نگیری. هنگامی که دل آر می دهی و به طرف می گویی هدیه است در واقع مشکلات بسیاری برای طرف مقابل ایجاد کرده ای. بده کارش کرده ای یا اعتبار ایجاد کرده ای. او را به صورت مخزن کمکی ذخایر خود در آورده ای. در واقع دل آر را در جای دیگر پس انداز کرده ای. ♪

♣ : و اگر طرف بدهی اش را نداد.

♣ : چه بهتر. تو همین را می خواهی. او اخلاقی را فرو نهاده و با این کار روحش را به تو فروخته. تو در نقش مفیستو روح او را خریده ای و کدام ما هستیم که دست یاری شیطان را به جان نخریده ایم؟ ♪

♣ : دست گاه ها به مراقبت احتیاج دارند.

♣ : به همین جهت شما باید به کار خود مشغول شوی. ♪

📖 : دیالوگ از سطح افسانه ای به سطح واقعی باز می گردد. ♣ به رتق و فتق روزمره مشغول می شود. ♣ با ❁ و ❁ به تماشا می ایستند.

❁ : کارها چندان خوب نمی گردد.

❁ : ما باید کمک کنیم.

♣ : آیا ما بلدیم؟ ♪

❁ : چندان کاری ندارد.

♣ : آیا ما تخصص داریم؟ ♪

❁ : ما تخصص نداریم.

♣ : گذرگاه عافیت تنگ است. من باید شما را برهانم. ♪

❁ : نمی شود ساده تر بگویی؟

♣ : ما باید برویم. ♪

♣ : باید برویم؟

♣ : برویم؟

♣ : آری. بگذارید لااقل شما دو نازنین را برهانم. از این سو بروید. من به زودی به شما ملحق می شوم. ♪

📖 : پس از فرار آنان ♣ با چنگال سریع ♪ به سوی ♣ می رود.

♣ : تو چه می گویی؟ ♪

♣ : من؟

♣ : تو که مواد نیم پز می خوری و خیال می کنی مجازی. ♪

♣ : دیگران کجایند؟

♣ : به دیگران کار نداشته باش. ♪

♣ : من احساس می کنم تو حرف خود را به صراحت نمی گویی. آیا من خواب می بینم؟

♣ : آری. دل آر رؤیایی بیش نیست. ♪

♣ : رؤیا؟ من هر لحظه به طور فیزیکی با آن درگیرم.

♣ : داشتن دل آر در واقع یک حالت ذهنی است. شبیه حالت بی خویشنی است که زیر تأثیر مواد مخدر پیش می آید. دل آر نیز حقیقت ندارد فقط واقعیت دارد. ♪

♣ : چه فرقی می کند؟

♣ : دل آرداری رؤیاست. رؤیای خالص. فانتزی است. می توان به صورت سراب در آن نگرست. هدفی در افق. افقی که با پیش روی تو هر لحظه پس می رود. ♪

♣ : چرا این طور است؟

♣ : دل آر جانشین تعریف نوعی انرژی است. مگر نه این که همه انرژی‌ها متعلق به آن نقطه نور و حرارت سوزانند؟

♣ : در این تاریکی نام نیاور.

♣ : دل آر بنا به تعریف یک قرار داد و معرف انرژی است که احتمالاً جانشین نیروی محرکه‌ای برای جابه‌جایی کاذب می‌شود. دل آر داشتن یعنی گرفتن کوزه‌ای در مقابل آن نور لایزال و کوشش برای حبس آن در کوزه. فقط آن نور حقیقت دارد. فقط زندگی حقیقت دارد اما دل آر زندگی نمی‌بخشد. دل آر کاریکاتور خورشید است.

📖 : با این که قبلاً هشدار داده بدون توجه نام «مهر» را می‌آورد و تندر آغاز می‌شود. رقص تندی که بین ♣ و ♣ درمی‌گیرد دیدنی است. آنان با سرعت می‌چرخند و سخن می‌گویند. صدایشان گاه بالا می‌رود گاه آرام می‌شود. سخنان کم‌کم ارتباطش با یک‌دیگر از دست می‌دهد. دیگر نمی‌شود به درستی تشخیص داد کدام ♣ و کدام ♣ است. سرعت چرخش بالا رفته است.

♣ : فقط فقرا می‌دانند چه قدر تاوان نداشتن دل آر را می‌دهند.

♣ : کسی که می‌خواهد مقدار مشخصی دل آر داشته باشد و همه زندگی‌اش را به سوی این هدف شروع می‌کند در طول مسیر آن قدر دستخوش تغییرات شده و خودش جزو این رؤیا می‌شود که وقتی به هدفش رسید دیگر خودش نیست و در نتیجه به هیچ هدفی نرسیده تازه خویشتن را هم از دست داده.

♣ : بیماری دل آر شفا ناپذیر است.

♣ : اگرچه خیلی‌ها فکر می‌کنند دل آر بهترین مستخدم است و به سویس می‌روند اما همیشه قضیه عکس رخ می‌دهد و خود به استخدام

دل آر در می آیند و به تجربه می بینند که دل آر بدترین ارباب است. البته هستند کسانی که خود را از این فاجعه دور نگه می دارند. ﴿﴾

﴿﴾ : من فکر می کردم دل آر بخشی از سیستم قیمت گذاری نسبی است که برای محاسبه ارزش های ذخیره به کار می رود.

﴿﴾ : همین تعریف نشان می دهد تا چه حد رؤیای واهی است. دل آر در واقع محاسبه اعتباری زمانی است که کوزه را جلو خورشید نگه داشته ای. محاسبه ارزش موهومی که به ذات اصلی زیست تو ارتباطی پیدا نمی کند. ﴿﴾

﴿﴾ : رعد و برق لحظه ای قطع نمی شود.

﴿﴾ : شراب شادی می آورد اما دل آرست که پاسخ همه چیز را می دهد. ﴿﴾ : کسی که زندگی اش را به دنبال یافتن دل آر صرف می کند مانند آن کسی است که رؤیای خوبی دیده و وقتی از خواب برخاسته به جست و جو برای یافتن مکان ها و زمان ها و گیاهان و پرندگان و اشیاء داخل رؤیایش بر می خیزد و به راه می افتد. او آخر سر خودش جزو رؤیا می شود! ﴿﴾

﴿﴾ : دل آر مقدس تنها موجود قابل پرستش است.

﴿﴾ : وقتی به جست و جوی رؤیای خود می روی خودت رؤیا می شوی آن گاه تنها کسانی تو را می خواهند که در رؤیای تو بوده اند. ﴿﴾

﴿﴾ : باید اگر ممکن باشد صادقانه و اگر ممکن نباشد به هر ترتیب ممکن دل آر به دست آورد.

﴿﴾ : وقتی با «سرق» به جست و جوی مقدار مشخصی دل آر می روی هنگامی که دل آر را به دست آوردی دیگر جست و جوگر اولیه نیستی. تو یک «سارق» هستی. ﴿﴾

ﷻ : در آغاز دزدی ضرورتی به رسمیت شناخته شده بود. در خدمت بقا بود و نوعی اخلاق جمعی محسوب می شد. بعد جمعیت زیاد شد. حالا دزدی ضد اخلاق شده. این تغییر قانونی که هنوز کاملاً با تغییرات ژنتیکی هم گام نشده یکی از دلایل اصلی مشکلات است. در شهری که در روز روشن هنگامی که به آرامی راه می روی دندان هایت را از دهانت سرقت می کنند، هر مجازاتی را برای سارقین با آغوش باز می پذیری.

♣ : این لحظه هم آغوشی تو با اهریمن است. تمامی مجازات ها در دل خود تخم شیطان را حمل می کنند.

ﷻ : دل آر مانند حس ششم است که بدون آن نمی توان از سایر حواس به طور کامل بهره برد.

♣ : دل آر حقیقت ندارد حتا اگر در بسیاری موارد واقعیت داشته باشد. دل آر یک توهم است. ﷻ

ﷻ : دل آر چرخ عرابه نیست. سوخت آن است.

♣ : دل آر نوعی نمایشگر ارتباط بین مصرف های دنیاست. میزان الحرارة نمایش عرضه ها و تقاضاها. ﷻ

ﷻ : ما در جهان مشکلات به دنیا آمده گرفتار شده ایم.

♣ : منابع چیزی نیست که از پدران به ارث رسیده باشد. شما بابت مصرف این منابع به نسل های بعدی بده کارید. ﷻ

ﷻ : آخرین دست آورد تمدن بهره وری خردمندانه از شادی و نشاط خواهد بود.

♣ : رؤیا را نمی شود در گذشته یا آینده دید. رؤیا را همین الان که در خوابید می بینید. رؤیا همواره فقط در حال حاضر وجود دارد. دل آر نیز همین طور است. دینامیسم دل آر مربوط به همین لحظه حاضر است. ﷻ

🎵 : روزی که به نشاط خردمندانه رسیدی به تمدن رسیده‌ای.
♣️ : 🎵 رؤیا نمی‌تواند منفی باشد. شما در رؤیا نمی‌توانید بگویید من به جنگل نمی‌روم. شما به جنگل می‌روید اما اگر این بر خلاف میل شما بوده باشد آن‌گاه یک توت فرنگی وحشی می‌آید و شما را می‌خورد. دل‌آر نیز همین‌طور. دینامیسم دل‌آر نیز همواره مثبت است. هر جا جلو آن را بگیرید ایستا می‌شود و از جریان می‌افتد و شما از خواب بیدار می‌شوید. 🎵

🎵 : اما خیلی خوشگل است که دریابی دل‌آر چه کارهایی می‌تواند برایت انجام دهد.

♣️ : 🎵 دل‌آر هرگز گذشته یا آینده ندارد. 🎵

🎵 : زمان دل‌آر است.

♣️ : 🎵 دل‌آر همواره متصل به عمل‌کرد است و عمل‌کرد نمی‌تواند عمل‌نکرد بشود. دل‌آر منفی ندارد. نه وجود ندارد. پاسخ دل‌آر همواره آری است. 🎵

🎵 : بد آن است که نباشد.

♣️ : 🎵 هیچ چیز مجانی وجود ندارد. سال‌ها فکر کردیم هوا مجانی است اکنون خسارت آن بی‌توجهی را در بیمارستان‌ها و مراکز سرطان ریه می‌پردازیم. 🎵

🎵 : بازرگان به سختی می‌تواند از ارتکاب گناه خودداری کند.

♣️ : 🎵 هر عددی از دل‌آر را به دست آوری به عدد بسیار بزرگ‌تر بعدی نیاز پیدا می‌کنی و هرگز به انتها نمی‌رسی. دل‌آر در سراسر زمین در روی یک اتوبان کمربندی در جریان است. اتومبیل‌ها روی اتوبان با ولع از یک‌دیگر سبقت می‌گیرند. شاید حتی می‌خواهند نفر اول باشند. اما این

اتوبان روی سیاره گرد است. همه جا هر کسی نفر اول و نفر آخر است. ﴿﴾
﴿﴾ : در یک کار درست شهرت و ثروت و مقام از همه چیز مطلوب تر است.

﴿﴾ : نیروی محرکه کار باید گندم باشد اما گاه است. تو گندم بکار گاه به تبع حاصل آید. اعتلای فرهنگ و یاد گرفتن و یاد دادن مطلوب است. اگر کارت را با عشق انجام دهی تصویر تمامی جهان در کارت خواهد افتاد. در این صورت دل آر در درجات بعدی اهمیت است. تو بدون دل آر هم کاملاً خوش بخت خواهی بود. ﴿﴾

﴿﴾ : دل آر با زبانی صحبت می کند که همه جا همه می فهمند.

﴿﴾ : فانتزی میلیونر شدن عده زیادی را به خواب برده. اما توجه ندارند که همان طور که بیماری هایی مثل قند و چربی و چاقی مال پر خوری است، برخی بیماری ها هم مال پر پولی است. همان طور که گاه به غذا می گوئیم نه، باید یاد بگیریم به پول هم بگوئیم نه. ﴿﴾

﴿﴾ : هیچ کاری بدون رشوه انجام پذیر نیست.

﴿﴾ : چه در سیاست چه در قانون چه در عشق. ﴿﴾

﴿﴾ : نقش تبلیغات فراموش نشود.

﴿﴾ : وعده های بزرگ بده. بابت وعده های قول های بزرگ بده. ضرورتی به نگرانی برای بعد نیست. این روح تبلیغات است. علمی که خرد و شعور انسان ها را برای مدت طولانی به گروگان می گیرد، علمی که دل آر انسان ها را می ستاند تبلیغات است. تبلیغات علم اسیر کردن خرد انسانی است در مدتی آن قدر طولانی که بتوان از او پول بیرون کشید. ﴿﴾

﴿﴾ : ضرورتی به تبلیغ غذا نزد گرسنگان سوخت نزد سرما زدگان یا خانه نزد بی خانمان ها نیست.

♣ : در جایی که تولید اندک است حتا فضولات تقلبی سگ نیز خودبه خود به فروش خواهد رفت. انرژی تبلیغ را برای جای خود نگه دار. نویسندگان تبلیغات تمامی هوش و نبوغ خود را برای گمراه کردن اذهان ضعیف به کار می گیرند. ♣

♣ : برای به دست آورد دل آرقط به احمقها بیندیش. یکی از دلایل وجود حُمقا آن است که شکم زیرکان سیر گردد.

♣ : کلماتی مانند خیانت بی قانونی بی شرافتی در دنیای اقتصاد معنا پیدا نمی کند. اقتصاد روح ندارد فقط شکم دارد. ♣

♣ : پرشتاب باش. فقط به دندانهای خود بیندیش. بگذار روح و قلب به فکر خویش باشند.

♣ : کسی که بخواهد خانه اش را بفروشد آجرش را در جیب نمی گذارد تا به خریداران به عنوان نمونه عرضه کند. دیگران را بفریب قبل از آن که تو را بفریبند. همواره حق را به دیگران بده و آنان را توجیه کن. درست در همین لحظه می توانی شیکترین کلاهها را بر سرشان بگذاری. ♣

♣ : آیا تو می گویی برای «شدن» آن چه می شوی تأثیر دل آرقط به مراتب کم تر از آن است که می پنداری؟ ♣

♣ : آری. و حیرت می کنی که چه کارهای بسیاری را بدون دل آرقط انجام خواهی داد. تنها واقعیت محض مرگ است و دل آرقط ما را به آن می رساند. مخدوری که مخافت راه را درک نکنیم و هیچ کاری برای فرار از کارد سلاخ انجام ندهیم. دل آرقطی کاذب فرار از مرگ است. ♣

♣ : به این ترتیب به نظر می رسد حق با تو است. دل آرقطی راست.

♣ : آری. حق کاملاً با تو است. کمی دست از این رقص و چرخش تند بردار و با دقت بیش تر سخن بگو تا به خوبی حرفت را دریابم.



📖 : به محض این که 🎵 تسلیم سخن ♣ می شود و دست از چرخش نزاع می کشد صدای موسیقی بلند می شود. در واقع به محض پذیرفتن سخن ♣ صحنه تغییر می کند. محیط تغییر می کند. فضا پر از موسیقی می شود. ♣ بدون هیچ فوت وقت به مغازله می پردازد. 🎵 ناباورانه درگیر می شود. 🎵 با این که خردمندانه ایستادگی می کند اما در جنگ نابرابر گرفتار می شود. در کوتاه مدتی چنگال 🎵 به بال و پر 🎵 گیر می کند. زمان چنان به سرعت می گذرد که همه چیز آنی به نظر می رسد. صدای موسیقی و تندر در هم تنیده اند. یکی شده اند. در عمل 🎵 با پذیرش سخن ♣ استحاله پیدا می کند و به شکل ♣ در می آید. در لحظه آخر 🎵 می گوید: «من تو را دعا می کنم و سپاس می گویم. اجازه بده با شرف و افتخار بمیرم.» اما ♣ پاسخ می دهد: قبل از این که سر و کارت به این جا بیفتند باید این فکر را می کردی. جنگ این دو به شدت باعث تخریب فضا می شود. با پیروزی ♣ فضا کبود و خونی و سفت می شود. نسج ها نابه سامان به هم می فشرد. رنگ به سیاهی می گراید. فضای لوزالمعده سرطانی می شود. ♣ به سوی دیگران می رود.

♣ : 🎵 برویم. 🎵

📖 : رنگ همه پریده است. صدای بلعیده شدن یار و هم کارشان را شنیده اند. نیم نگاهی هم به صحنه مخوف انداخته اند اما هیچ کدام برای کمک قدمی پیش نگذاشته اند. ♣ به هیچ کس فرصت فکر کردن و تأمل و بحث نمی دهد و به سرعت برای همه کار فراهم می کند. با اشاره به راه همه را به حرکت در می آورد. همگی به فضای بعدی وارد می شوند. فضا یادآور کبد است. از نسج پرخون توپر درست شده است.

خون خون خون. سلسله موی رگ‌های درهم تنیده. رنگ فضا قرمز جگری است. پر رنگ است به طوری که به سیاهی می‌زند. بوی خون همه جا را گرفته. مزه فضا اندکی شیرین است. انواع ذخایر در جای جا دیده می‌شود. ذخیره آهن. ذخیره چربی. کارها شبیه یک آزمایش‌گاه عظیم جریان دارد. کارهای متعدد انجام می‌شود. اسیدهای امینه این جا سنتز می‌شوند. اسیدهایی که آجر اصلی سازنده پروتئین‌هاست. مانند یک بانک عظیم، ملکول‌های سنگین قندی ذخیره کرده است تا در موقع کم‌بود و ضرورت قند را به سراسر گیتی گسیل کند. صفرا ترشح می‌کند که کارش شکستن ملکول‌های سنگین چربی است تا بتواند به جذب چربی و ویتامین‌های محلول در چربی هم‌کاری کند. تمام فضا با گرفتاری‌های قومی رو به روست. بعضی فلاسفه به آن نام گرفتاری‌های چند ملیتی داده‌اند. و در کار خود مانده‌اند. از ♠ کمک می‌طلبند. در بدو ورود صدای موسیقی به گوش می‌رسد.



📖 : سیستم قبلی بر اثر غیبت آنزیم نگه‌دارنده اش 📖 به شدت خراب شده در نتیجه، دست‌گاه فعلی نا منظم شده.

🌿 : ما جدی بودیم.

♠ : 🎵 من نیز. «ژ» به ما می‌گوید که ما حتا نمی‌توانیم دل‌آر دریافت کنیم. دل‌آر هدیه نیست. یا به شکل استقراض است یا به شکل پس‌انداز. حتا خیرات و مبرات. صندوق‌های قرض‌الحسنه تماماً در حسابداری بانک‌ها تطهیر می‌شوند. گرفتن دل‌آر هم‌راه با نوعی بازپرداخت است. اگر نخواهیم عامل بازپرداخت را ببینیم آن‌گاه کابوس آغاز می‌شود. 🎵 مگر دل‌آر را نمی‌شود از سرزمین‌های دیگر به دست آورد؟

♣ : برای این کار باید برای آن‌ها هنرنمایی کنی و تازه این در صورتی است که نام کارت را جاسوسی نگذارند.

♣ : هستند کسانی که به خاطر عمر سیصد ساله از گند لاشه و مرداری که می‌خورند بی‌خبر می‌مانند.

♣ : شما به مفت‌خوری عادت کرده‌اید در حالی که مفت‌خوری امکان‌ناپذیر است و شما بابتش به زمین و زمان و حال و آینده بده‌کارید که از حلقوم شما بیرون می‌کشند. شما هرگز نمی‌توانید چیزی را مفت به دست آورید. نه هدیه. نه صدقه. بابت همه این‌ها بده‌کار می‌شوید. ♣
♣ : ما هم ثروت را می‌شناسیم هم فقر را و اطمینان داریم که ثروت بهتر است.

♣ : بعضی‌ها قیمت همه چیز را می‌دانند اما ارزش هیچ چیز را نمی‌دانند. خیلی خوب است که به هرکس فقط به خاطر جبران گناه به دنیا آوردنش بپردازند اما چنین پرداختی در کار نیست. ♣
♣ : ممکن است ثروت خوش‌بختی نیاورد اما فقر حتماً بدبختی می‌آورد.

♣ : او را به دنیا آورده‌اند تا جزو چرخه زیست باشد و نقشی ایفا کند. در واقع به دنیا آورده‌اند تا بده‌کاری‌اش را بپردازد. به محض این که شکل نطفه را گرفت گناه‌کار و بده‌کار است. ♣
♣ : من اگر دل‌آر داشتم کارهای بزرگ می‌کردم.

♣ : اکثر کسانی که نقشه‌های بسیار بزرگی در سر دارند و فکر می‌کنند اگر دل‌آر داشتند قادر به اجرای آن می‌بودند وقتی دل‌آر به دست آوردند انرژی‌شان تمام شده از اجرای نقشه‌شان باز می‌مانند. دل‌آر صورت دیگری از انرژی است. عکس‌برگردان انرژی. انرژی طبیعی زیست خود

را می دهند تا انرژی مصنوعی دل آر را به دست آورند. ﴿﴾
﴿﴾ : با عنوان کردن نیازم از شرایط بهتری برای چانه زدن برخوردار
می شوم.

﴿﴾ : ﴿﴾ خیال می کنی. دل آر مانند یک روان کاو است. شما را پشت و رو
می کند. بررسی شیوه برخورد شما با دل آر و نحوه ای که از آن استفاده
می کنید می تواند به شناخت شما منجر شود. دل آر مانند آینه است. شما
را به خودتان نشان می دهد. نیازت را بدانند در تنگنا قرارت خواهند داد.
﴿﴾

﴿﴾ : نداشتن دل آر ایمان را از بین می برد. ایمان بدون امکان میسر نیست.
﴿﴾ : ﴿﴾ نیاز و اضطراب بدترین ابزارهای معامله اند. در معامله با تو همواره
طرف مقابل سود می برد و این معامله به نفع اوست. بی تفاوتی کمک
بزرگ معاملات است. ﴿﴾

﴿﴾ : پوشش؟

﴿﴾ : ﴿﴾ به خاطر هیولاهایی که در ما مخفی شده و با کمک دل آر می تواند
بیرون بریزد ممکن است دیگران از دیدار رفتار ما با دل آر بترسند یا فلج
شوند یا قالب تهی کنند. این مخصوصاً در مورد کسانی است که به تازگی
با دل آر تجربه پیدا می کنند صدق می کند چون آنان قادر به مخفی کردن
خود نمی شوند. ﴿﴾

﴿﴾ : خرد خوابیده؟

﴿﴾ : هیولا بیدار است.

﴿﴾ : ﴿﴾ معمولاً دل آر را ریشه اصلی کارهای شیطانی می دانند. چون خیلی
راحت تر است که آینه را به خاطر نمایش زشتی هایش مورد شماتت قرار
دهند. ﴿﴾

🔪: آز بهترین موتور محرک است. آز خوب و جدی کار می‌کند.
♣️: دل در این جا به اندازه کافی برای «نیاز» همه وجود دارد. اما در هیچ
کجا به اندازه کافی برای آز همه وجود ندارد. 🌱

🌱: ما تجربیات دست اولی از این دل آر رایگان داریم.

♣️: دل آر بزرگ‌ترین امکانات تجربی را در اختیار می‌گذارد اما خودش
را نمی‌شود تجربه کرد. در این مورد دل آر شبیه هنر است. شما می‌توانید
با دیدن یک نقاشی آن را تجربه کنید اما فرایند خلاقیت پشت آن نهفته
است و از تجربه شما دور می‌ماند. غذای مجانی وجود ندارد. 🌱

🌱: آز جمع می‌کند اما تو می‌خواهی بابت این حس طبیعی به ما
احساس گناه بدهی.

♣️: گناه و مذهب بزرگ‌ترین احساسی است که با دل آر مربوط است.
میلیون‌ها مذهب اما فقط یک دهان برای خوردن. بعضی می‌خورند که
زندگی کنند بعضی زندگی می‌کنند که بخورند. هنگامی که احساس
می‌کنید خیلی دل آر دارید یا زیادتر از نیاز فعلی‌تان دارید هنگامی که
احساس می‌کنید دیگران خیلی دل آر دارند هنگامی که احساس می‌کنید
مقدار زیادی از وقت و زندگی با ارزش‌تان را صرف یافتن و جمع‌آوری
دل آر کرده‌اید در تمام این موارد احساس گناه می‌کنید. گناه خود یا
دیگران. 🌱

🔪: چرا تو «آز» و «نیاز» را به ذهن کشاندی؟

♣️: آیا این که «نیاز» با «آز» فقط یک «نی» نفی تفاوت دارد تصادفی
است؟

🌱: یعنی می‌خواهی بگویی اول «آز» بوده بعدا «نی‌آز» تعریف شده؟

♣️: شما تفاوت بین خواسته و نیاز را نمی‌دانید. آمال شما بر نیازهای

شما منطبق نیست. شما همیشه آنچه را نیاز دارید نمی‌خواهید. آنچه را می‌خواهید که نیاز ندارید. کسی دوست ندارد در این احساس زیاد بماند و زود از رویش رد می‌شود و در موردش با کسی هم صحبت نمی‌کند. ﴿﴾
🌸 : ما سکه‌ای به صدقه می‌دهیم.

♠ : ﴿﴾ احساس گناه در تمام اشکال خیریه و صدقه دیده می‌شود. ﴿﴾
﴿﴾ : تاجر نمی‌تواند از ارتکاب گناه خود داری کند. شستن آن را اما، در زیارت‌گاه، سکه‌ای بر زمین می‌نهد.

♠ : ﴿﴾ حیرتی نیست. هرگاه اتفاقی در جایی می‌افتد مصروعی می‌بینید یا زلزله‌ای رخ می‌دهد دل‌آر بر زمین می‌گذارید. شما سهم خود را ادانمی‌کنید، احساس گناه را جبران می‌کنید. ﴿﴾

🌸 : غذای ما همیشه هم باب طبع نیست. اقتصاد همیشه هم به حرف‌های ما گوش نمی‌کند و به دل‌خواه ما راه نمی‌رود و غذا نمی‌پزد. ما اکثر اوقات باید چیزهایی را بخواهیم که اقتصاد پیش می‌آورد که اکثراً خواستنی هم نیست.

﴿﴾ : تنها عشق مشترک ما سکه‌ی طلایی است. اگر طلا عشق مشترک همه نباشد چه گونه می‌توان به نوعی قیمت‌گذاری ضروری داد و ستم رسید؟
♠ : ﴿﴾ سیستم ارزش‌گذاری مشترک جهانی یعنی بهای نان جهانی. این کار پیام‌آوران است و ما سخن «ژ» را راه‌نمای خود داریم. ﴿﴾

🌸 : از اختراع چرخ و آتش به این طرف سخنی به عظمت «بهای نان جهانی» نشنیده بودم.

♠ : ﴿﴾ همه در مورد اختراع چرخ و آتش می‌گویند هیچ کس در مورد اختراعاتی به اهمیت «زبان» و «دل‌آر» نمی‌گوید. ﴿﴾

📖 : فضا به شدت خراب است. 🌸 به شدت درگیر است. از ♠ و ﴿﴾

کمک می‌خواهد.

🎵 : کمک؟

♠ : نه نازنین. مگر نمی‌دانی که این کاری تخصصی است؟ پس مزاحمش نشویم. راحتش بگذاریم تا خودش کار خودش را انجام دهد. 🎵

🎵 : اما او نمی‌تواند.

♠ : چه بهتر. به این ترتیب تو به تنهایی سرور و سالار تمامت این گوارشی. اکنون بیا خود را نجات دهیم. 🎵

📖 : با این گفته ♠ موفق می‌شود 🎵 را از سوراخ بعدی بیرون بفرستد و خود با چنگال بسیار سریع 🎵 سراغ 🎵 می‌رود. 🎵 قوی است اما کارهایش به هم ریخته و نا به سامان است. از شکنندگی محیط کریستال زیر پایش خبر دارد و احتیاط می‌کند.

🎵 : کم‌کم دارم متوجه فضای خود می‌شوم.

♠ : 🎵 با لقلقه زبان به معده خودت بیش از همه آزار می‌رسانی. اما هنوز زود است تا این را دریابی. هنوز نمی‌دانی که دل‌آر کابوس است. 🎵

🎵 : ما شنیده بودیم که رؤیاست.

♠ : 🎵 خواب دیده‌ای خیر باشد. دل‌آر کابوس است. هیچ می‌دانی که بالای نود درصد جنایاتی که در دنیا رخ داده به خاطر دل‌آر بوده است؟ آری همه چیز با یک رؤیا یا فانتزی در مورد این که دل‌آر چه کارها می‌تواند بکند شروع می‌شود اما دل‌آر هرگز قادر به انجام آن کارها نیست. 🎵

📖 : 🎵 زیاد به حرف‌های ♠ توجه ندارد. سرش به کار خودش است و زیر لب حرف می‌زند. اطلاعات تقریباً کافی بوده است. حرف‌های 🎵 و ♠ بی‌ربط و آشوب‌زده است.

❁ : نه قرض بگير نه قرض بده.
 ♠ : مردمی که کسب مشترک دارند فقط برای توطئه بر علیه اجتماع گرد
 هم جمع می شوند و هم فکری می کنند. ❁
 ❁ : ما همه عناصر کوچک آمار هستیم. به دنیا آمده ایم تا مصرف کنیم.
 ♠ : قیمت مروارید به خاطر غوص غواصان نیست. بر عکس. غوص و
 خطر غواصان به خاطر قیمت مروارید است. ❁
 ❁ : وزارت دارایی معده یک کشور است که سایر بخش ها رنگ رخ خود
 را از آن می گیرند.
 ♠ : وقتی در مورد منابع حیاتی اقتصادی می شنوید بینی خود را تیز
 کنید بوی جنگ بلند خواهد شد. ❁
 ❁ : اگر یک سیاست اقتصادی درد آور نیست دل خوش نکنید آن
 سیاست اصولاً کار نمی کند.
 ♠ : فروش نرفتن کابوس است. ورشکستگی کابوس است. فقر کابوس
 است. ترس از فقر بزرگ ترین کابوس است. تأمین آتیه کابوس است. دل آر
 کابوس است. ❁
 ❁ : مرگ فقرا و ننگ اغنیا بی صداست. ننگ فقرا و مرگ اغنیا نیز
 پر صداست.
 ♠ : زندان کابوس است. بیش از هشتاد درصد کسانی که در زندان به
 سر می برند به خاطر دل آر است. دل آر یکی از مهم ترین دلایلی است که
 مردم را به زندان می افکند. ❁
 ❁ : بزرگ ترین شر و بدترین جنایت فقر است.
 ♠ : دل آر یکی از مهم ترین دلایلی است که مردم را به کابوس دچار
 می کند. ❁

❁ : به من فقر نده. خواهم دزدید و دزد نگرفته پادشاه است.

♠ : پادشاه دزدی است که هنوز گرفتار نیامده. ♪

❁ : ما همه فرزندان «زیست» هستیم. فرق از ترمه و ابریشم است.

♠ : کابوس روبه روی رؤیای فانتزی است. اغلب مواردی که مردم به خاطر دل آر گرفتار قانون می شوند واقعی است که آنان در مورد دل آر فانتزی‌هایی را در سر می‌پرورند که خیال می‌کنند دل آر برای شان چه کارهای عظیمی را خواهد کرد در حالی که سرچشمه کارهای عظیم خود انسان‌ها هستند نه دل آر. ♪

❁ : اغنیا ثروت بیش‌تر و فقرا فرزندان بیش‌تر به دست می‌آورند.

♠ : نمی‌شود فکر کرد کسی فقط به خاطر گرسنگی دست به سرقت بانک بزند. آدم گرسنه توان سرقت با مقیاس میلیارد را ندارد. ♪

❁ : ثروت بیش‌تر چرک و آلودگی بیش‌تر؟

♠ : خیلی‌ها بوده‌اند که گرسنگی‌های طولانی را تحمل کرده‌اند و نمرده‌اند. ♪

❁ : تمام فقرا و اغنیا مساویند. اغنیا اما کمی مساوی‌ترند.

♠ : قصه متداول این است که با به دست آوردن مقدار زیادی دل آر می‌توان شاد و خوش‌بخت و خوش‌زیست. این قصه حتا نوعی زندگی جاوید را نوید می‌دهد. اما دل آر بیش‌تر رنج بیش‌تر را پدید می‌آورد و بام بیش‌تر برف روبی بیش‌تر را. ♪

❁ : بهترین بهره، زندگی آرام است.

♠ : بسیار بوده‌اند که تا دم مرگ در فقر و فاقه به سر برده‌اند اما بعداً معلوم شده که حجم‌های سنگینی از دل آر را باقی گذاشته‌اند. نه. دل آر فقط کابوس اینان نیست. کسانی هستند که با دل‌آرهای هنگفت در مذلت

مرده‌اند. کابوس همهٔ عمر آنان از مذلت بوده است. ﴿﴾

﴿﴾ : خواب کارگر شیرین است.

﴿﴾ : اگر دل آر نتیجهٔ دست‌رنج خود شما نباشد وقتی به دست آید علف خرس است و باد آورده را باد می‌برد. ﴿﴾

﴿﴾ : فقط وقتی بیش از استحقاقت، بیش از زحمتت دل آر دریافت کردی احساس می‌کنی عدالت برقرار شده. تازه آن‌هم به شرطی که کسی بیش از تو دریافت نکرده باشد.

﴿﴾ : بسیاری شادی‌های جوانی را قربانی دل آر می‌کنند که وقتی پیر شدند به اندازهٔ کافی دل آر داشته باشند و شاد باشند. در پیری اما غم از دست دادن جوانی تمام امکان شادمانی را می‌گیرد. ﴿﴾

﴿﴾ : رد شدن هیولا از سوراخ سوزن آسان تر از ورود ثروت مند به بهشت است.


﴿﴾ : دل آر امنیت نیست. تَوْهَم امنیت دل آر بسیاری را نابود می‌کند. همه در سایهٔ مهر امن «ژ» به سر می‌برند. همه در چنگال قهار «ژ» گرفتارند. ﴿﴾


﴿﴾ : دردی بزرگ‌تر از این وجود ندارد که در هنگامهٔ بدبختی، خوش‌بختی را به یاد شما آورند.

﴿﴾ : دل آر بیش‌تر دارندگی بیش‌تر و خواهندگی بیش‌تر می‌آورد. این بشکه سوراخ است و آن‌چه بیش‌تر در او بریزید تشنه‌تر و خالی‌تر می‌شود. ﴿﴾












﴿﴾ : ما به قدر کافی قوی هستیم. بدبختی‌های دیگران را ناچیز می‌پنداریم و برای تحمل‌شان دستورالعمل صادر می‌کنیم.




﴿﴾ : هر کسی به خاطر بودنش باید دست‌مزد کافی برای زیستن بگیرد اما مسیر جریان برعکس کار می‌کند و هر کس تاوان بودنش را





می پردازد. 

 : می پذیرم.



☺ : به محض این که  حرف  را می پذیرد صدای موسیقی بلند می شود. محیط عوض می شود. فضا پراز موسیقی می شود.  بدون هیچ فوت وقت با او درگیر می گردد. نمی شود دقیقاً دانست که جنس درگیری چیست. بیش تر عاشقانه به نظر می رسد.  آتشین در جنگ نابرابر گرفتار می شود. پس از لختی چنگال  به حلقومش می افتد.  با پذیرش سخن  در دم استحاله پیدا می کند و به شکل  در می آید. جنگ این دو به شدت روی فضا تأثیر می گذارد. با پیروزی  فضا کبود و سفت می شود. نسج ها به هم می فشرد. رنگ به سیاهی می گراید. فضای کبد سرطانی می شود. استحاله رخ می دهد.  به سوی  می رود.


 :  برویم. 

📖 : رنگ  پریده است. صدای بلعیده شدن یار و هم کارش را شنیده نیم نگاهی هم به صحنه مخوف انداخته اما برای کمک قدمی پیش نگذاشته.  فرصت فکر کردن و تأمل و بحث نمی دهد و به سرعت برای  کار فراهم می کند تا حواسش را پرت کند. با اشاره به راه او را به حرکت در می آورد. به فضای بعدی وارد می شوند.  وارد فضای روده ها می شود.

فضا توخالی است. لوله ای که طولش در واقع بی نهایت به نظر می رسد. در مقیاس اولترا نجومی احتمالاً به طول شش یا هفت متر است. فضا روشن است. گرم روشن. صورتی روشن. پرزهای مخاطی آن در همه جا هست. یکی از ریاضی دانان نشان داده اگر پرزها را صاف کنیم به مساحت فوق

تصوری دست می‌یابیم.

غذا با همهٔ مخلفات و متعلقات وارد می‌شود. آنزیم‌ها و صفرا با غذا وارد می‌شود. آنزیم‌های روده‌ای آنزیم‌های لوزالمعده را فعال می‌کنند. ویتامین‌ها که در واقع ملکول‌های کاتالیزر انجام همه‌گونه عملیاتند به شدت مشغولند.

در انتهای این فضا یا در دنبالهٔ آن به فضای بزرگ بد بو می‌رسیم. فضا پر از قار و قور شکمی است. آب غذاهای جذب نشده گرفته می‌شود. در اثر تکان دادن مانند مشک یا آب‌کش کردن. پراز میکروب است. میکروب‌ها بوی بد از خود متصاعد می‌کنند. گند فضا خفه کننده است. بوی تهوع آور و تند مدفوع همه جا پیچیده. سیستم قبلی در اثر غیبت آنزیم ننگه دارنده‌اش  به شدت خراب شده. خرابی سیستم قبلی دست‌گاه فعلی را نا منظم کرده.



📖 : سرود و دعای مقدس همه جا به گوش می‌رسد. و من به شما «ژ» می‌نمایم.

🎵 به سوی او می‌چرخد. برای نخستین بار بی مانعی قادر به دیدن است.
♣️ : 🎵 پس تو می‌گفتی که به «ژ» اعتقاد نداری؟ 🎵

🎵 : نه. من چنین نگفتم.

♣️ : 🎵 من مدارک تمامی حرف‌های تو را دارم. تمامی سخنان نزد من مضبوط است. من حتا اشارات تو را رد یابی کرده‌ام. 🎵

🎵 : سقرات رفت اما ما هنوز همان جا ایستاده‌ایم که در زمان سقرات ایستاده بودیم.

♣️ : 🎵 سقرات با دست شما خودکشی کرد. و این ناب‌ترین ترفندها بود.

زیباترین حقه‌های انتقامی. حقه دوگانه یا سه گانه. double cross یا حتا
بیش تر. ۞

۞ : اما فلسفه.

۞ : شما در مرحله قبل از فلسفه به سر می‌برید. در چنین شرایطی در
این جا فلسفه به نفی کامل زمان و بی‌اعتباری کامل زیست می‌انجامد.
فلسفه پیش روی شماست در حالی که هستند کسانی که کم‌کم فلسفه را
پشت سر قرار می‌دهند. ۞

۞ : مگر جای دیگری جور دیگری هست؟

۞ : جهان‌هایی هست که تو از آن بی‌خبری. جهان‌هایی که در آن دل‌آر
نقشی ندارد یا دل‌آر وجود ندارد. ۞

۞ : چه گونه ممکن است؟

۞ : تو آن را درک نمی‌کنی چون مشابهتی با جهان خودت ندارد. در
نزدیک‌ترین حالت هنگامی که خفته‌ای و خواب می‌بینی دل‌آر در آن
نیست. ۞

۞ : من با چشم باز می‌خوابم و رؤیای من همان است که این جا می‌بینم.

۞ : وقتی خواب هستی یا وقتی رؤیا می‌بینی در دنیای بدون دل‌آر به
سر می‌بری. در جهانی که انسان‌ها بیدار باشند یا مروده داشته باشند
دل‌آر هست. ۞

۞ : دل‌آر ریشه همه بدی‌هاست. باید آن را از بین برد.

۞ : با حذف فیزیکی دل‌آر نمی‌شود آن را از بین برد. در جایی که فرض
کنی اصلاً دل‌آر وجود ندارد، مانند بعضی زندان‌ها یا بعضی اردوگاه‌های
اسرای جنگی، در آن جا سیگار تبدیل به دل‌آر می‌شود. ۞

۞ : ما آموخته‌ایم برای دل‌آر نگران نباشیم. بانک مکان مقدسی است که

هر وقت بتوانیم نشان دهیم به آن نیاز نداریم به ما وام می‌دهد.

♣: در بیداری دل آر رل اصلی را بازی می‌کند. ♪

♣: ما آموخته‌ایم که دل آر نمی‌تواند برای ما دوست بخرد اما دشمنان بلند مرتبه‌تری می‌آورد.

♣: دنیای ما دنیای دل آر است. هرکس این را نبیند به او واقعاً بد و غلط می‌گذرد. ♪

♣: شخصاً دل آر را دوست ندارم چون نه تنها برایم عشق نمی‌خرد بل که در عمل ضد عشق عمل می‌کند.

♣: در جهانی که معنویات برقرار است دل آر نقشی ندارد. در جهان هنر، شعر، موسیقی، رقص و سکس. ♪

♣: دل آر هویت است.

♣: شما در بخش‌های بدون دل آر جهان چه می‌کنید؟ چه گونه کار می‌کنید؟ اصولاً شما کی هستید؟ با چه کسی ارتباط دارید؟ ♪

♣: ماهی نمی‌تواند خارج از آب را کشف کند و ما نمی‌توانیم دنیای بدون دل آر را کشف کنیم. البته ماهی همواره به دنبال آب می‌گردد همان گونه که ما همواره به دنبال دل آر می‌گردیم. در حالی که ما در دنیای دل آر زندگی می‌کنیم. اما من می‌خواهم بدانم هدف تو چیست؟

♣: هدف من در یک کلمه خلاصه می‌شود. پیروزی. پیروزی به هر قیمت. حتا به قیمت ارتکاب هر نوع جنایت. یا ایجاد هر نوع وحشت. هر قدر جاده پیروزی سخت یا طولانی باشد باید آن را پیمود زیرا بدون پیروزی بقاء امکان ناپذیر است. ♪

♣: اگر فقط و قطعاً به پیروزی نیاز داری ندان اما مطمئن باش.

♣: پیروزی هزاران پدر و مادر و متولی دارد اما شکست یتیم است. ♪

س: نور موفقیت فقط در سایه شکست دیده می شود.

♠: هرگاه موفق می شوم چیز کوچکی در دل دوستانم می میرد و هرگاه یک نفر پیروز می شود چیز کوچکی در من می میرد. این کافی نیست که من پیروز شوم. دیگران باید شکست بخورند. موفقیت مهم نیست، باید از شکست دیگران اطمینان حاصل کرد. اگر می توانی جلو حرکت یا کار دیگران را بگیر، چوب لای چرخ شان بگذار یا آنان را قفل کن، موفقیت آنان مرگ تو است. آنچه برای «ز» خوب است برای شما هم خوب است. ♪

س: به نظر درست می گویی. می پذیرم.



📖: به محض این که س حرف ♠ را می پذیرد صدای موسیقی بلند می شود. محیط عوض می شود. فضا پر از موسیقی می شود. ♠ بدون هیچ فوت وقت با او درگیر می گردد. نمی شود دقیقاً دانست که جنس درگیری چیست. بیش تر عاشقانه به نظر می رسد. س فریب خورده در جنگ نابرابر گرفتار می شود. پس از لختی جنگال ♠ به دمش می افتد. س با پذیرش سخن ♠ در دم استحالته پیدا می کند و به شکل ♠ در می آید. جنگ این دو به شدت روی فضا تأثیر می گذارد. با پیروزی ♠ فضا کبود و سفت می شود. نسج ها به هم می فشرد. رنگ به سیاهی می گراید. فضا سرطانی می شود. ♠ با دانش مضاعف به سوی دیگران می رود. خاک نیز شهید می شود. همچنان که آب و آتش و باد. سرطان روده راه خروج را بند می آورد.

باغچه اقتصاد

در تئاتر سایه زن و مرد، تنیدن تناب‌های ضخیم برقرار است. تخریب باغ قابل توجه است. نگرانی تخریب موج می‌زند. زشتی بر بخش‌های عمده‌ای سایه افکنده. نه تنها درختان و جانوران، که سنگ‌ها نیز از تخریب مصون نمانده‌اند. گپ کوتاه است. ارزانی بی‌فرهنگی است و مصرف بی‌رویه و تنبلی را به دنبال دارد.

ما را از باغ عدن اخراج کردند ما نیز با اختراع خدای طلایی دل‌آر انتقام خود را گرفتیم. این‌جا به تنها چیزی که احتیاج ندارد قصه است اما جهان زیر فشار استبداد و فقر مملو از افسانه‌های سروده نشده است که باید سرود.



📖: و من به شما «ژ» می‌نمایم

😊: «ژ» مثل ژاژ؟

📖: «ژ» مثل هیچ حالتی نیست.

تئاتر سایه زن و مرد تاریک می شود.

📖 : دیگر این جا کار زیادی ندارد. همه فضا هم سیاه شده به شکل و رنگ خودش در آمده. کل سیستم گوارش تسخیر می شود. دل گیر شده. راه می افتد به سوی فضاهای تازه می رود. دلش تنوع و شادی می خواهد. سر راه از کیسه صفرا و دوازدهه می گذرد. بالاخره وارد سیستم جدید می شود. صدای موسیقی و مارش پیروزمندان ♠ بلند می شود.



و من به شما «ژ» می نمایم

📖 : و به این ترتیب در نزاع جانانه سراسر خدعه، جانوران اقتصادی به شکل او در می آیند. اکنون آوازه شهرت ♠ در همه جا پیچیده. تغییر چهره ضروری است. نوبت به پیام آور بعدی می رسد. دور از چشم همه در طرفه العینی لباس و آرایش عوض می کند و به شکل ♦ در می آید. ♦ به وجود می آید. کسی او را نمی شناسد. محرمانه چوب مسابقه امدادی را از زمین بر می دارد. همان رنگ و بو و حال و هوا و سخن پیام آور نخستین را دارد. او نیز با موسیقی سخن می گوید. ♠ در حالی که می رود می خواند.



♫ و شما اقتصاد زنجیری نورزید. ♫

بحث خوانندگان

خواننده عزیز در صورت تمایل این
گفت‌وگو را در کمال آزادی و به هر نحوه
مایل است و بدون هیچ‌گونه محدودیت
خواهد نوشت

در باره «اقتصاد»

در صورت لزوم می‌توان از گویندگان همین
قسمت استفاده کرد

پنجم

چهار چهره متفاوت بازیگر واحد
شخصیت‌های سیاسی و ♣ و ♠ و ♣ و ♠



☺ : و من به شما «ژ» می‌نمایم.

📖 : کجا هستی؟

☺ : درست نمی‌دانم. بوی تند آمونیاک می‌آید. سیستم عظیم فیلترها به کارند. مثل این‌که شبکه اصلی شست‌وشوی خون از این جا رد می‌شود.

📖 : در کلیه هستی. وارد سیستم دفع پیش‌آب شده‌ای.

☺ : و داستان؟

📖 : داستان سیاست.

☺ : سیاست؟ من هرگز بدون برداشتن صورتک مناسب نمی‌توانم وارد چنین مقوله‌ای شوم.

📖 : ماسک؟

☺ : آری.

📖 : پس تویی؟

☺ : آری. من آماده‌ام، ادامه بده.

📖 : این یک راه خروج است. ♦ به همین خاطر نگران است اما کسی به فکر خروج نیست. صدای ♦ در سراسر سرزمین آمونیاک شنیده می‌شود.



⊗: چه قدر بوی موسیقی فولکلوریک ملل می دهد.

📖: در سطح ماکروسکپی فضا شبیه کریدور ادارات سر به فلک کشیده است. اداره‌ای با سازمان‌بندی کامل و در رأس آن هیأتی بلندپایه.

ساختمانی عظیم، گرد، مانند برجی بزرگ، با کریدور گرد بزرگ، ساختمان توخالی، اتاق‌های در بسته در اطراف راهروها، سرد، ساکت، پرهیبت. بسته بودن درها پشت آن را مهم جلوه می دهد. از اتاق‌ها صدای شلیک کور مخابرات و پرتابه‌های خشم و نفرت و آب دهان و چرک و خون به گوش می رسد. همه یک‌دیگر را، همه غیر خود را می کوبند.

میمون‌های پُرپِشم که در حادثه‌ای به مسلسل دست یافته‌اند بر کریدور حکم‌روایی می کنند. آنان با خشونت هرچه تمام‌تر به پُر کردن خورجین‌شان مشغولند. برای اطفاء غریزه، دائماً سکس می‌ورزند و به جمعیت خود می‌افزایند. آنان همه جا را آلوده‌اند.

♦ خواندن و چرخیدن و رقصیدن در این فضا بسیار مشکل است. ♦

برای پوشاندن ترسش زیر لب دعا می خواند.



⊗: و من به شما «ژ» می آموزم.

♦: له و این منم که به شما «ژ» می نمایم. مرا بپرسید. مرا بخواهید. و من به شما «ژ» می نمایم. و این کلام «ژ» خواهد بود. له

⊗: پیش‌آزبان با اقتدار به کار خود مشغولند. ندای ♦ توجه‌شان را جلب می کند. با احتیاط او را می‌پایند. پیام‌ها قابل ردیابی است.

☛: کیستی؟

☛: از کجا آمده‌ای؟

✂: چه گونه آمده‌ای؟

♣: چرا آمده‌ای؟

♦: کسی نیستم. از نزد «ژ» آمده‌ام. شاید بتوان گفت فرستاده «ژ» هستیم. سرزمین شما چندان هم که خیال می‌کنید دژ محکم و نفوذناپذیر نیست. از راه ورودی اصلی آمده‌ام. با ترفند ساده تغییر کسوت آمده‌ام. از طریق مجاری ادرار آمده‌ام. ♪

📖: پیام‌ها از اطراف وارد می‌شود و ♦ موقع پاسخ‌گویی ناگزیر می‌شود به دور خود بچرخد تا جواب همه را بدهد. رقص جذابش خاصیت هیپنوتیزم دارد.

♠: چه می‌خواهی؟

♦: ♪ من از شما چیزی نمی‌خواهم. با دوستی و حسن نیت آمده‌ام تا به شما راه بنمایم. ♪

✂: دروغ‌گوی خطرناک. او را در دم نابود کنیم.

♣: صبر کنید. شاید سفیر حسن نیت است.

♠: حتا در این صورت نیز نابودش کنیم.

♦: ♪ راه «ژ» دیگر است. ♪

♣: ما را با راه تو کاری نیست.

♦: ♪ چنین مباد. گم‌راهی دانسته نزد شما بزرگان به بزرگی تان نخواهد افزود و آن چه به شما نیفزاید پوچ است. ♪

📖: هیپنوتیزم توده‌ای شروع به تأثیر می‌کند.

♣: می‌توانی خلاصه باشی؟

♠: می‌بینی که سخت مشغول چپاولیم.

✂: و عملاً گرفتار خصم فرضی بیرون مرزها.

- ♣ : حتا با سرعت‌های بالا نیز قادر به انجام وظایف خود نیستیم.
- ♦ : ♪ من از یال سیاست شما را به قلۀ «ژ» رهنمون خواهم شد. ♪
- ♣* : سیاست را بیش از تو می‌دانیم.
- ♣ : سیاست در خون ماست و ما در ادرار سیاست.
- ♣ : دل‌آر راه را به ما نشان خواهد داد.
- ♣ : ما آوازمان را بلدیم.
- ♦ : ♪ پس آوازمان را با هم بخوانیم. ♪
- ♣ : این ممکن نیست.
- ♣ : ما را خواهد فریفت.
- ♣ : ما را به زیر خواهد کشید.
- ♣* : بدون خرج و فتیله خواهد کرد.
- ♦ : ♪ ترفندی بدیع به کار بایدمان بست. می‌توانید بیچرخید و غوطه خورید. می‌توانید به کار خود یا به پرواز خود پردازید. شما فقط آواز خواهید خواند. ♪
- ♣ : این کاری است که همواره کرده‌ایم.
- ♦ : ♪ اما این بار از روی دستورالعمل موسیقایی یا پارتیتور «ژ». ♪
- ♣* : چه‌گونه می‌توان؟
- ♦ : ♪ بخش‌های آواز را جداگانه نوشته‌اند. آواز ثابت است و شما متحرک. شما در هر لحظه جلو بخش‌های مختلف قرار می‌گیرید و همان را می‌خوانید. ♪
- ♣ : این به آشوب می‌انجامد.
- ♣ : و به مرگ.
- ♣ : اما نوآوری بدیعی است. بسیار جذب شده‌ام.

♦ : له درست می‌گوید. بیایید امتحان کنیم. له

📖 : هر چهار نفر با نگرانی و اضطراب همراه با شوق و شور و تشویش می‌پذیرند. در دل‌شان گواهی خوش وجود ندارد اما جذب موسیقای دعای بیمار ♦ شده‌اند. یک گروه میمون مسلسل به دست به دور یک دیگر حلقه زده‌اند و قرار است به سوی وسط حلقه، به سوی ♦ شلیک کنند. بدیهی است که اگر تیر به ♦ اصابت نکند پشت سر او، آن طرف حلقه، میمون دیگری تیر را دریافت خواهد کرد. این بازی مخوف همه را به وجد تخیلی آورده است. ♦ صفحه‌های نت موسیقی را در سراسر زمین پخش می‌کند.

♦ : له بخوان. با ما بخوان. به نام «ژ» بخوان. به نام «ژ» که دانای دانایان و توانای توانایان است. له

☼ : ایجاد وحشت دائمی از طریق اعمال خشونت.

♠ : به حد اقل رساندن یا از بین بردن کلیه مشاغل تولیدی و خدماتی و آموزشی از طریق خوار شمردن آن‌ها.

☾ : تشویق آب در هاون کوبیدن و ایجاد مشاغل کاذب دلالی و قاچاق و سرقت.

☼ : غارت جامعه. غارت در تخریب. غارت در بازسازی.

♠ : تحیب سارقین، به کارگماشتن و بزرگداشت آنان. بها دادن و تحیب سخیف‌ترین و شریرترین موجودات و خوار شمردن شریف‌ترین اندیش‌مندان.

♣ : در سیاست و به عنوان یک رهبر سیاسی خودت باید رییس کل باشی.

☼ : برای انجام همه این‌ها ایجاد ارتش و بازوی لمپن‌ها و به رخ کشیدن آن‌ها در هر لحظه ضروری است.

- ♣: دو رویی و ریا، تقیه و تزویر.
- ♦: لپراگماتیزم. ♪
- ☀: نیاز به دشمنِ موهوم دور. گاه با جنگ. گاه با تهدید. همواره از دشمن سخن بگو.
- ♣: ایجاد آشوب و بلوا و کار بی‌کاری با نرخ نامنظم.
- ♠: نمایش پیش‌رفت، حتا اگر خنده‌آور باشد.
- ♣: پیش‌رفت در زمینه کشتار با ابزارهای قوی‌تر و سریع‌تر.
- ☀: در سیاست، بیماری خود بزرگ‌بینی پدیده‌ای عمومی است. به ندرت می‌توان کسی را یافت که دچار آن نباشد.
- ♠: در سیاست ندرتاً می‌توان به بزرگ‌منش برخورد کرد. آنچه در سیاست نایاب است خرد واقعی است.
- ♣: برای ساختن امپراتوری بزرگ به مغزی کوچک و به کوله‌باری از بی‌رحمی، کوردلی، بلاهت، سفاهت، شقاوت، قساوت، خودخواهی، خودبزرگ‌بینی، رذالت و دنائت نیاز است.
- ♣: در سیاست بدون ابزار مناسب «نادانی» راه به جایی نمی‌بری.
- ☀: در سیاست مهم نیست چه می‌خواهی، مهم است که چه می‌توانی.
- ♦: لپرا برای «ژ» راه میانه وجود ندارد. «ژ» سیاهی مطلق می‌خواهد. ♪
- ♠: با ترس شروع کن تا به شرارت ختم کنی.
- ♣: حاکمان غنی و محکومان فقیر در دو کهکشان مجزا، بی‌خبر از حال یک‌دیگر زندگی می‌کنند.
- ♣: سیاست راه رسیدن به حکمرانی و ثروت است.
- ☀: هنگام حکم‌روایی بر محیطی که در آمد سرانه‌اش زیر خط فقر است به قیمت اندکی فقیرتر کردن بی‌نویان خود را به شدت غنی کن.

♣ : سیاست هنر تظاهر به بهره‌وری از امکانات و دروغ‌گویی در مورد محدودیت‌هاست.

♠ : آن‌که می‌اندیشد سیاست هیچ نوع آمادگی یا تخصصی جز رذالت لازم ندارد زود به قدرت می‌رسد.

♣ : سیاست سازمان یافتگی درجه بندی شدهٔ نفرت است.

♠ : نادیده گرفتن حقایق ملموس بهترین پایه‌های سیاست عملی را ایجاد می‌کند.

♠ : اگر می‌خواهی در سیاست به جای بلند برسی باید وجدانت را کنار بگذاری.

♠ : برای پرواز بلند یا سریع باید سبک باشی. وجدان را زمین بگذار یا به بیرون پرتاب کن.

♣ : حداقل نادانی ضروری برای کار سیاسی آن است که خیال کنی دنیا از خودت شروع می‌شود.



♦ : لچه استادانی! با من بیایید تا به شما «ژ» نمایم. ♪



📖 : در فضای لوبیا شکل کلیه، موی‌رگ‌ها خون را می‌آورند. تصفیه‌خانهٔ عظیم به کار مشغول است. خون شسته و سموم آن گرفته می‌شود. فیلترها مواد آلوده را گرفته، آلاینده‌ها را جدا کرده به سوی سیستم دفع می‌فرستد.

☺ : آواز ناشاد گرگان گرسنه در تمام دشت پیچیده:



«ما همه عدالت خواهیم.»

- 📖: عدالت‌شان، خود شکم سیری است.
- ♦: له عدالت سیاسی وجود ندارد. له
- ♣: عدالت تعریفی نسبی در سلسله مراتب نردبانی ظلم است.
- ✂: کسی که در جوانی عدالت‌خواه نباشد خائن است و کسی که در پیری عدالت‌خواه باشد احمق.
- ☀: سگ‌های سیاست‌مداران، خود را نیز می‌درند.
- ♣: سیاست، جنگ بدون خون‌ریزی است.
- ✂: سیاست هنر منع مردم از دخالت در اموری است که به خودشان مربوط می‌شود.
- ☀: سیاست هنر انحراف مردم از خیر به شر است.
- ♣: زبان سیاسی، دروغ‌ها را حقیقت جلوه می‌دهد.
- ✂: سیاست، هنر انتخاب بین فجیع و نادل‌پذیر است.
- ♣: ملت‌های بزرگ و کشورهای غنی مانند گانگسترها تجاوز می‌کنند.
- ♣: ملت‌های کوچک و کشورهای فقیر مانند فاحشه‌ها در معرض تجاوز ارزان قیمتند.
- 📖: و در این جا کُر به رهبری ♦ آغاز می‌شود:

رأی گرفتن از توده‌ها به نفع دیکتاتورها مهم‌ترین دست‌آورد نبوغ سیاسی است. گوسفندان گرگ خود را انتخاب می‌کنند. نمایش دموکراسی فرهنگ خود را دارد. نزد دیکتاتور، سریع‌ترین راه حل مسأله حذف صورت مسأله است، دموکراسی بزرگ‌ترین مسأله است و باید حذف شود. در زیست‌منظم حشرات و موجودات کوچک، قوانین جدی، جانشین دموکراسی است. تمایل قطعی دیکتاتور به فساد باید مخفی

شود. اگر از دیکتاتور بترسید ایمن تر خواهید بود تا دوستش بدارید. عشق شهروند به نتیجه نمی رسد، ترس او موقتاً آزادی همواره ناتمام است. در دموکراسی همواره کاری برای انجام دادن وجود دارد. در استبداد همه کارها فوراً انجام می شود و برای فردا چیزی باقی نمی ماند. زنده و پاینده باد استبداد.

♣: برای رأی دادن هرگز به خوبی های نامزد خود فکر نکن. چنین چیزی وجود ندارد. فقط به بدی نامزد رقیب بیندیش.
♠: اگر می خواهی رأی بدهی دیر و زود ندارد. در هر دو حال اشتباه می کنی.

♦: اگر می خواهی حق پیروز شود باید به صندوق رأی، این احترام برانگیزترین دست آورد زیست اجتماعی بشری احترام بگذاری و هرگز در هیچ شرایطی به آن نزدیک نشوی. ♠

♠: صندوق رأی ناموس ملی است که از ناموس فردی به مراتب مقدس تر است.

♣: انسان ها به نفع شکم از ناموس صرف نظر می کنند.
♣: در نزدیکی انتخابات، روباه حامی مرغ و خروس و گرگ حامی بزه می شود.

♣: همیشه پیرو باشید.

♠: همیشه قهرمان بطلبید.

♣: همیشه آقابالا سر بخواهید.

♣: همیشه رییس داشته باشید.

♣: اصول و مواضع و اعتقادات را دور بریز. مهم آن چیزی است که رییس می گوید. هرگز نیندیش. به آن کس که رییس معین می کند رأی بده.

اندیشه تو ناقص است.

♠ : به آن کس رأی بدهید که کمترین قول را می دهد. شرم و ناامیدی کمتری را سبب خواهد شد. در هر حال هیچ کدام از نامزدها به قولشان عمل نخواهد کرد.

♣ : رأی دادن مطلقاً مهم نیست. شمارش آرا مهم است.

♠ : ده در صد دموکراسی در رأی دادن رخ می نماید و بقیه در شمارش آرا.

♣* : مهم نیست که انتخابات را ببرید. مهم این است که شمارش را ببرید.

♦ : بدون خیانت قدم به راه سیاست مگذار. بدون ابزار می مانی. ♠

♣ : صلح گو و جنگ خواه باش.

♠ : همواره به فکر گسترش امپراتوری خود باش. فراموش نکن اما که گسترش امپراتوری جز در قلمرو حمقا ممکن نیست.

♣ : عقلا را حذف کن. اگر نمی توانی بکش.

♣* : در حرف اصلاح طلب و در عمل واپس گرا باش.

♠ : آینده گو و گذشته جو باش.

♠ : زنگار تاج پادشاهان ناپاک از خون پاکان است.

♦ : ♠ خود را به خدمت قدرت های سیاسی در آورده ای؟ ممکن است به عنوان کارمند نمونه بالا بروی اما به عنوان شهروند، با بقیه شهر پایین خواهی رفت. ♠

♠ : سه خانواده بیش از دیگران به حمایت نیاز دارند، گیاهان کم یاب و حیوانات در حال انقراض و دیکتاتورهای بازنشسته.

♣* : بزرگترین مخالف رفرم در دنیا، رهبر رفرم خواهان است، هنگامی که می خواهید تعویضش کنید.

✪: بین خطوط اولین نطق هر دیکتاتور نوشته‌اند: بیایید صریح و راست‌گو و صمیمی باشید، شما تا قبل از من موجودی به خوبی من ندیده بودید.



♪ و من به شما «ژ» می‌نمایم. ♪



⊗: چه تناقضاتی!

📖: در لوله‌ی حالب برای خروج از کلیه و رفتن به مثانه و لوله‌ای برپاست. حرکت و تلاطمات آب و مایعات از تغییرات خبر می‌دهد. همه جا در حال تخریب است. موسیقی «ژ» تأثیرات عمیق خود را گذاشته در کلام همه بازتاب یافته است.

◆: شما چه بخواهید چه نخواهید همه چیز تغییر خواهد کرد. اگر با

تغییرات هم‌راه شوید آسیب کم‌تری خواهید دید. ♪

♣: بالاترین لذت، خیانت به دوستان و نزدیکان است. ♪

♠: هیچ حکومتی نمی‌تواند مورچه‌هایی را که باعث پوسیدن و ریزش نهایی پایه‌هایش می‌شود ببیند. ♪

♣: فساد مجسمه‌های چوبی از درون است. ♪

♠: موریانه‌های داخلی را چاره نیست. ♪

✪: دیر یا زود ساختمان می‌ریزد. ♪

♣: در سیاست مانند بندبازی، باید به ثانیه‌ها اندیشید، دقیقه می‌تواند

دیر باشد، روز قرن است، هفته وجود ندارد. ♪

♣: صورت نادل‌پذیر و غیر قابل قبول سرمایه، برای سیاست‌مداران

دل‌پذیرترین و قابل قبول‌ترین است. ♪

✂️: هیچ دیکتاتوری با دارندگان زر و زور در نمی‌افتد. چاقو دسته خود را نمی‌برد. تبلیغات بر علیه آنان اما، قلوب توده‌ها را شاد می‌کند. 🎵

✂️: هم‌بستگی سیاسی به معنای جنون تعداد زیادی از مردم برای ثروت مند شدن عده کمی از آنان است. 🎵

✂️: حکومت ایده‌نولوژیک، رذالت سازمان یافته است. 🎵

✂️: گروه سیاسی، تخیل سازمان یافته است. 🎵

🌟: هر آینه در سیاست کم آوردی آن را انکار نکن، اولویت‌ها را به گونه‌ای ارائه کن که کم بود تو در مراحل آخر قرار گیرد. 🎵

🚩: قرار داد تو با رقیب بر مبنای ساده‌ای قرار دارد: اگر راست گفتن در مورد مرا متوقف کنی دروغ گفتن در مورد تو را متوقف خواهم کرد. 🎵

✂️: بعضی مانند سگ پاسبان با همه فقر و مسکنت و ذلت‌شان برای خاطر ارباب‌شان می‌جنگند حتا کشته هم می‌شوند. از جان‌شان مایه می‌گذارند بدون آن که توجه کنند فقر و ذلت‌شان به دست همان ارباب پدید آمده. 🎵

✂️: مأموران مالیات، دولتی را فربه می‌کنند که بیش‌ترین ظلم را به خود آنان روا می‌دارد. 🎵

📖: گر آغاز می‌شود:

تکنوکرات خود را در اختیار حکومتی می‌گذارد که آن را خوار می‌شمارد. تکنوکرات می‌نالد که حکومت دارای اهداف جنایت‌کارانه است بدون آن که به وسایل دستیابی به این جنایت، به خود بیندیشد. تمامی مأموران اخذ مالیات از زندگی‌شان ناراضی‌اند اما هیچ‌کدام به خود، به کار خود و به زندگی خود دقیق نمی‌شوند. کارمندان لحن و لهجه اداره خود را پیدا می‌کنند. کارمند قادر به عصیان نیست اما فقط عصیان

می تواند به کمکش شتافته کارش را درست کند. کارمند، عصیانگر را از راه دور دوست می دارد و به او مهر می ورزد اما هنگامی که عصیانگر در لباس ارباب رجوع جلو میز او سبز می شود طناب دارش را می بافد. جایی که یک کارمند وجود دارد تمامی روابط انسانی اداری می شود. بخش نامه های داخلی برای اطلاع خوانندگانش نیست، برای پوشش دادن به نویسندگانش است. طبایع ضعیف شبیه بالش پر هستند همواره نقش ماتحت آخرین کسی را که بر آنها نشسته می گیرند. شخصیت قوی سوآل های اساسی طرح می کند و اندیشه روشن می آورد و نظر صریح خود را ابراز می دارد در حالی که شخصیت ضعیف بین گزینه هایی که مال خودش هم نیستند دست و پا می زند.

✪: وفاداری به رییس، آیین است. ♪

✧: وحدت فقط در مقابل دشمن خارجی است. ♪

☀: در داخل جز خیانت و تفرق چیزی نمی گذرد. ♪

✪: به همین دلیل دشمن خارجی همواره لازم است. ♪

✧: در نبودش، ارباب رجوع نقش دشمن خارجی را بازی می کند. ♪

✪: دیکتاتور چیزهایی را می بیند که مردم عادی نمی بینند و چیزهایی را نمی بیند که همه می بینند. ♪

☀: سیاستمداران فروشی اند. و چه ارزان. ♪

♣: اگر ملتی به یک نفر اعتماد کند او باید خود را یک سرمایه ملی حساب کند و پرهیزگاری پیشه کند اما دقیقاً در همین مقطع است که سرمایه ملی احساس خود کفایی نمی کند و به سرمایه های دیگر ملت چشم می دوزد. ♪

✪: دیکتاتور عاقل کسی است که در هر حالتی اعم از صحیح یا غلط از

همه توقع تأیید داشته باشد. ♪

♣: دیکتاتور واقعی یک چوب معمولی پیش پا افتاده است که با رنگ و لعاب به شکل فولاد در آمده باشد. ♪

♠: چکش محکم و مناسب بردار، همه میخ می شونند. ♪

♣: دیکتاتور واقعی کسی است که هیچ نمی داند اما ایمان دارد که همه چیز می داند. ♪

♣: قدرت و خرد از یک دیگر می گریزند. ♪

♦: هرگز برای دیکتاتوران دعا نمی کنم. وقتی آنان را با دقت می نگرم برای ملت ها دعا می خوانم. ♪



📖: زندانیان زندان یک لیتری مثنایه به یک دیگر فشار می آورند. احساس غیر ارادی دفع، فضا را در هم می فشرد. جا برای تنفس نیست. عصبها بافت ماهیچه ای را منقبض می کند. اغتشاش به نهایت رسیده. همه هم غیر قابل ضبط و شناسایی است. تعداد کشته شدگان رولت مخوف از شماره خارج است. امکان حمل اجساد به خارج فراهم نیست. بحث ها به نوعی همخوانی و مخالف خوانی گروهی تبدیل شده است. ناله های زمین گوش آسمان را کر کرده است. استغاثه حالت دعا به خود گرفته. هیچ دستگاهی قادر به ضبط آنچه می گذرد نیست. حتا صدای چاقو کشان حکومتی قابل تشخیص نیست. حتا تک تیراندازان قابل شناسایی نیستند. چپ و راست و بالا و پایین و لمپن و مؤدب و چاقوکش و خردمند درهم تنیده اند و در دیگ می جوشند. جامعه قُل قُل می زند و بخش هایی از سرجوش دیگ سرریز می کند. همه از اطراف به سوی یک دیگر تیر می اندازند. فقط مرکز تیرباران می شود اما ♦ مصون مانده دیگران بر

زمین می افتند.



و من به شما «ژ» می آموزم

✂ : شما کی هستید؟

◆ : نترسید. من هستم. با ما بیایید.

✂ : مرا کجا می برید؟

◆ : به اداره.

✂ : چه کار دارید؟

◆ : فقط یکی دو سؤال از شما داریم. بعد بلافاصله آزاد می شوید.

✂ : بسیار خوب. بفرمایید.

⊗ : و این شروع پایان فاجعه بود.

📖 : از جزئیات این آدم ربایی کسی چیزی نمی داند. آنان هم که می دانند

ساکتند. از جزئیات ماقع نیز جز دانای کل کسی چیزی نمی داند و ما

مدتهاست راوی دانای کل را کنار گذاشته ایم. اما بحث ها و برخوردهای

کلی معلوم است.

⊗ : همان فله نیز می تواند کارساز باشد.

📖 : دوئت آغاز می شود:

له شوریدن بر ظالم عین فرمان است له هیچ آدمی بد نیست، آنچه باعث

اعدام آدمها می شود شرایط نا به سامان ارتکاب گناه است له مبارزه

سیاسی یک نوع بازی است که در آن پلیس می تواند شما را بزند یا بدون

محاكمه اعدام کند له قدرت فساد می آورد، قدرت مطلق فساد مطلق له

مقاومت کن، اگر باید زجر بکشی بگذار با افتخار باشد که زندگی یک باکتری در مقابل زندگی یک فیل جز بی سوادى در خواندن عقربه‌هاى ترازو چه عدلى را نمايش مى‌دهد که برای درک و برای عدل باید سخنان طرف دیگر را نیز شنید اما پیش از شنیدن سخن طرف داوری کنیم تا نظرم‌ان تغییر نکند که جهت خطا مهم‌تر از میزان خطا است که قوانین را در خدمت مردم نگذارید، مردم را در خدمت قوانین بگذارید که من شرم‌نده‌ام که چنین قوانینی بر ما حاکم است که هدف از قانون نباید محدود کردن و بستن دست و پای مردم باشد، هدف باید از دیاد آزادی انسان‌ها باشد که قانون برای فقرا و ضعفاست، اغنیا و اقویا خودشان قانونند، آنان حتا در صورت ارتکاب مخوف‌ترین جنایات نیز از مجازات می‌گریزند که قانون بد فجع‌ترین نوع ظلم است که آن‌چه در بعضی قوانین بر زنان می‌رود موجب شرمساری کل بشریت و تاریخ است که قوانین درست شده‌اند تا شکسته شوند که قوانین انسانی مسخره‌ترین نوع نمايش خودخواهی‌هاى انسانی است که جمعیت خود را اضافه کرده و روی دست خود مانده که قراردادهای مکتوب حتا ارزش همان کاغذی که بر آن نوشته شده‌اند ندارند که هیچ شاعری طبیعت را به آن خوبی وصف نکرده که حقوق‌دان‌ها خیال می‌کنند حقیقت را تشریح کرده‌اند که مهم نیست که مخالفان در مخالفت با تو چه قدر حرف می‌زنند مهم این است که آن‌چه تو می‌گویی انجام دهند که زندان را دیوارهای سنگی نمی‌سازد، زندان در دل توست که کسانی که برای آزادی می‌جنگند پس از تحمل مشقات فراوان در نهایت هیچ چیز جز اربابان جدید به دست نمی‌آورند که انسان آزاد آفریده می‌شود، بعداً به زنجیر می‌افتد که درخت آزادی باید گاه‌گاهی با خون مستبدان آبیاری شود که بیش‌ترین جنایت‌ها و اسارت‌ها به نام آزادی

انجام شده است! آزادی یعنی مسئولیت، و این را کمتر کسی دوست دارد! بهتر است در غل و زنجیر باشی تا آزاد! بار مسئولیت آزادی از زنجیر سنگین تر است! بهتر است روی پاهایت بمیری تا برای زندگی زانو بزنی! تو محکوم به آزادی هستی! دشمنان آزادی بحث نمی‌کنند آنان فریاد می‌کشند و با چماق و چاقو می‌کشند! آزادی آزادی است، برابری نیست عدالت نیست شادی هم نیست فقط آزادی است با مسئولیت‌های جدی‌اش! آزادی گام اول هر چیز دیگر است! در فضاهای دیکتاتوری، ارائه مراجع فرهنگی نیز، سیاسی و خطرناک است، همه را گیر شحنه و دژخیم می‌اندازد!

📖: دیگر صدای زندانی ربوده شده به گوش نمی‌رسد. نیازی به امحاء جنازه نیست. کسی را اعتراضی نخواهد بود.



و من به شما «ژ» می‌آموزم

📖: دریای تند ادرار جریان یافته. هر بحثی بی‌نهایت خطرناک شده. همه چیز در هم فرو رفته است. تحمل این فضا برای خونسردترین نیز غیر ممکن شده است.

◆: مقاومت بی‌فایده است. ما با شما چند کلمه صحبت داریم.

☀️: بسیار خوب. من حرفی ندارم. اما به بانو ❄️ کاری نداشته باشید.

◆: اگر چه شما همواره با هم هستید اما به ایشان کاری نداریم.

❄️: من از شما نمی‌ترسم. اگر باید بود من هستم.

⊗: شرح دل‌خراش جریانات مخوف را به عهده خواننده بگذار و فقط خلاصه بحث را ارائه کن.

📖: تریو آغاز می شود:

له من به متقلبی که سرنوشت ملت را در دست می گیرد اعتراض ندارم، من به کل جریانی که یک سلول سرطانی را تا این مقام بالا آورده اعتراض دارم له دیکتاتور و حقیقت دو زوج سابق و خوش بخت بودند که به سختی از یک دیگر طلاق گرفتند له دیکتاتور بر هر موجی که بتواند سوار می شود، برای او فقط موج سواری مهم است نه مقصد له دیکتاتور واقعی، عافیت طلب ترسویی است که خود را مانند قهرمانان جنگی جا می زند له دیکتاتوران خود را بالاتر از قوانین و اصول مردم عادی و عامی می دانند و در هر لحظه آماده اند همه قوانین را زیر پا بگذارند، گاه نیز هنگامه اش می رسد و مردم عادی برای اعاده همان اصول به پا می خیزند و دیکتاتوران را زیر پا له می کنند له صدایی که از دهان دیکتاتورها و سیاست پیشگان می شنویم صدای بهشتی و اعمالی که از آنان می بینیم اعمال جهنمی است له هرگز خود را برای حمله به هیچ وزیری خسته نکن، دندان ببر و دست هشت پا هیچ تقصیری ندارد، برای زدن ببر مغز او را هدف بگیر له سیاست پیشه جویای قدرت مانند پلنگ گرسنه مقتدر طالب غذا، متحرک و پر انرژی است له سیاست پیشه به قدرت رسیده گفتار پیر خرناس کشی است که جز برای حفظ لاشه و مردارش هر تحرکی را برای جهاز هاضمه اش مضر تشخیص می دهد له شنیدن سخنان پیش پا افتاده دیکتاتوران مانند رفتن به فروشگاه های ارزان قیمت تولید انبوه است، همه چیز به وفور و ارزان است اما حتی یک کالای متشخص ارزش مند نخواهی یافت له سیاست پیشه به قدرت نرسیده خود را در خدمت ملت قرار می دهد له سیاست پیشه به قدرت رسیده ملت را در خدمت خود

قرار می دهد که آن مقدار که سیاست پیشه حرفه ای خرج می کند تا به صندلی برسد به مراتب بیش از حقوقی است که قرار است روی آن صندلی دریافت کند، مابقی همه درآمد صندلی و حق خود صندلی است که دیکتاتور خردمند گرگی است که بتواند ثابت کند که قربانی گوسفندان داخل معده اش شده است که دیکتاتوران همه مانند هم هستند، بدی سیاهی است و سیاهی همانند است، فقط نورها و رنگها با هم تفاوت دارند که دیکتاتوران مردگانی هستند که نسل پس از نسل زیسته اند که دیکتاتوری که راه می رود مرده متحرک است که دیدن دیکتاتور باور مرا به زندگی پس از مرگ تقویت می کند که وجود دیکتاتوران در واقع اثبات پیروزی هنر مومیایی است که پشت لب خند ملیح دیکتاتور، دندانهای فولادی و معده سیری ناپذیر پنهان است که در سیاست دوستی معنا ندارد جز در مقابل دشمن مشترک که سیاستمداران مستی کوسه اند که به دنبال بوی خون دور یکدیگر حلقه زده اند که گرگان گرسنه حلقه می زنند و چشم در چشم یکدیگر می دوزند، اولین خمیازه صاحبش را قربانی می کند که دموکراسی اقلیت مرا به یاد میدانهای نبرد می اندازد، تعداد کمی چکمه و مهمیز به پا کرده اند و آماده سواری اند و میلیونها نفر زین بر پشت آماده سواری دادن که کسانی سوار بر توده ها به طبقات می تازند و کسانی سوار بر طبقات به توده ها دیکتاتور واقعی نامریی است، او سوار بر همه به همه می تازد که

📖 : دیگر از اسرا خبری نیست. جنازه ها را.



📖 : این جا خروجی ادرار است. راه بسته است. ادرار پس می زند. فضا

به طور مطلق شاش بند است. هیچ نظامی در کار نیست. همه شبیه به ♦ و انفجار قریب الوقوع به نظر می رسد.



و من به شما «ژ» می آموزم

♦ : می بینی که هیچ گریزی نیست. گیر افتادن گیر افتادنی شب و روز ندارد و مستقل از اقدامات ایمنی به کار گرفته است.

♣ : چه می خواهی؟

♦ : تخلیه اطلاعات.

♣ : و در آن صورت؟

♦ : نمی دانی اما، زندگی و مرگ پس از آن تفاوتی ندارد. در هر حال سقوط حتمی است.

⊗ : آزار می بینم. زودتر تمامش کن.

📖 : دوئت آغاز می شود:

فرزند نامشروع مارکس و کاترین کبیر فرو پاشید. بی عدالتی با سریع ترین اتومبیل کورسی به پیش می تازد در حالی که عدالت اجتماعی با دوچرخه از راه می رسد. حاکمان اجتماع، صندلی ماشین کورسی شان را به شکل زین دوچرخه و فرمان آن را به شکل فرمان دوچرخه در آورده اند. فقط احمق ها در مورد شکل حکومت بحث می کنند، عقلا فقط به زور بیش تر در هر شکلی می اندیشند. زیربنای حکومت های غیر دموکراتیک، ترس است. رهبر موفق آن است که مردمش بتوانند بگویند چه می خواهند و خودش بتواند آن چه را خودش می خواهد انجام دهد. حکومت باید بتواند از داخل نو شود. تغییر داخلی مانند ضد عفونی و سم پاشی بر ضد

حشرات موذی است. زیباترین زیباییان بدون تعویض لباس به گند می افتند. در مبارزه سیاسی، بردن همه چیز نیست، تنها چیز است. صلح، زمانهٔ تقلب بین دو جنگ است. همسر سزار برتر از سوءظن هاست. کشمکش فاجعه آمیزتر از کشمکش یک زوج سیاسی - غیر سیاسی نیست. حکومتی که در آن ابزارهای تغییر تعبیه نشده باشد به انفجار می رسد. قانونی که در آن انحلال پارلمان پیش بینی نشده باشد لوله های خروجی اش بسته است و متضمن مخوف ترین انفجارهاست. بهترین حکومت آن است که کمترین حاکمیت را اعمال کند. هیچ حکومتی بدون اپوزیسیون نیرومند، به طور ایمن زندگی بلند نخواهد کرد. حکومتی که کارهای قبلی را کمی بهتر یا بدتر انجام دهد منفور است، حکومت محبوب کاری می کند که تاکنون انجام نشده است. کارآیی ملی در دموکراسی و کارآیی دولتی در دیکتاتوری است. اگر حکومتی آن قدر مقتدر باشد که بتواند هر آنچه را شما می خواهید به شما بدهد، آن قدر مقتدر خواهد بود که دو برابر هر آنچه را شما دارید از شما بگیرد. دیکتاتور این احساس را القا می کند که در خدمت است نه در قدرت. دیکتاتوری بدترین شرّ شیطان است. حکومت مطلقه، تاجر فاخری است که سوار بر کشتی اعیانی دریا می نوردد، همه چیزش عالی است منتها به صخره ها بر می خورد، در هم می شکنند و غرق می شود. حکومت مطلقه به وسیله کشتار فردی تعدیل می شود. بدترین قانون اساسی از بهترین دیکتاتوری بی قانون بهتر است. دیکتاتور به جاه طلبی خود میدان می دهد، مهم نیست که از آن بدبختی و غم زاده می شود. دیکتاتور همواره خطر سقوط و له شدن زیر دست و پا را احساس می کند، هر تیری که از چله کمان رها شود نیروی جاذبه را روی خود احساس می کند. دنیا

به کسانی که مغز حمار و جگر شیر دارند جایزه می دهد. دنیا به دام کسانی افتاده که زبان روباه و نیش افعی دارند. دیکتاتور جز به هدفش به هیچ کس و هیچ چیز نمی اندیشد، هر وسیله ای برای او مجاز است. اگر چراغ های تمدن خاموش شود دیگر روشن نخواهد شد. هم بستگی ما به معنای زیست ماست، ما باید همگی به هم پیوسته باشیم و با هم اعدام کنیم در غیر این صورت جداگانه و تک تک اعدام خواهیم شد. زندانی و زندانبان میوه های یک درختند. هنر نیست که تمام مردم را برای مدتی بفریبی، هنر نیست که عده ای از مردم را برای همیشه بفریبی، هنر آن است که تمامی مردم را برای همیشه بفریبی.

📖: پاره پاره لاشه سقوط کرده در جهان پخش می شود.



مدت هاست همه به شکل ♦ درآمده اند. ♦ با خستگی به این پیروزی خطیر و با ارزش می نگرد.

باغچه سیاست

📖 : در تئاتر سایه، زن و مرد در تنش خود گیر افتاده‌اند. هر گپ بیش‌تر، گرفتاری بیش‌تر ایجاد می‌کند. از باغ نشان کمی باقی مانده. زمین سوخته. درختان سوخته. کشتارهای جمعی. تپه‌های جمجمه. گورهای دست‌جمعی. میمون‌های مسلسل به دست به حشرات بمب به دست بدل شده‌اند. صدای انفجار از هر گوشه و کنار به گوش می‌رسد. زن و مرد بی‌تابانه و معتاد و درگیر تنیده خود می‌تنند.

در انفجار ادرار، آشوب سازمان‌بندی سیاسی از بلبشو گذشته، مخروط دیکتاتوری شکل می‌گیرد. زن و مرد در این فعالیت نقش اساسی دارند. سخنان‌شان، بدون این‌که گوینده‌ای معلوم باشد، فله‌ای انباشته می‌شود. در حقیقت فقط فله پژواک ضبط جسته گریخته باستانی طنین‌انداز است. اما هیچ‌کس برخورد فله‌ای را نمی‌پسندد. همواره همه کس همه چیز را منظم می‌خواهد. دسته‌بندی، بسته‌بندی و قوطی‌سازی اما، بسیاری از درجات آزادی ذهن را از بین می‌برد. در برخورد فله‌ای می‌توان هر مقدار از هرکجا که خواستنی است برداشت.

⊗ : اما هرگز یک تل آجر خانه‌ای را نشان نمی‌دهد.

📖: با این تفاوت که قصه، خانه نیست. ساختن قصه برای گنج‌نایدن فله اندیشه، یا برداشتن قصه دیگران برای این منظور، راحت و شیرین است، اما به خاطر احترام به آزادی قصه‌های خواننده، واگذاری فله اندیشه به خواننده ترجیح داده می‌شود. تناقض آشکار این جاست که قصه گفتن یک نیاز طبیعی است و من علاقه زیادی به گفتن قصه دارم اما در این روزگار غریب، نوشتن قصه و ساخت و ساز و پرداخت متداول آن، اهانت به هوش و شعور و ذوق خواننده است و من هیچ علاقه‌ای به این اهانت ندارم.

⊗: بسیار خوب، ادامه بده، کمپرس را بکش و فله‌ات را تخلیه کن.

اول صورت و شخصیت‌شان را بگیر و آنان را توده‌ها و عوام خطاب کن، بعد آنان را مورد سرزنش و اتهام و عتاب قرار بده که چرا صورت و شخصیت ندارند و کالانعامند. حق و ناحق قضیه به وکیل مدافع ربطی ندارد، فقط حق‌الوکاله مطرح است. داوری قاضی به نفوذ و ثروت متهم و رشوه اخذ شده بستگی دارد. عدل کلمه‌ای واهی است، آن‌چه رخ می‌دهد ظلم است که باید عدل خوانده شود. سیاست‌مدار واقعی کسی است که به طرف مقابل می‌گوید «برو به جهنم» اما این حرف را به شیوه‌ای می‌گوید که طرف آدرس جهنم را پرسیده به دنبال ترتیب دادن مقدمات مسافرت برود. از مذاکره نترس اما از سرترس نیز مذاکره نکن. هرگز مرگ دشمنانت را نخواه، آنان را بکش. زخم بدن خیلی زود تر از زخم اهانت خوب می‌شود. متر ارزش هرکس، تعداد و بزرگی دشمنان اوست. شما هرگز برده هیچ کس نخواهید بود، من شما را آزاد می‌کنم تا با کمال رغبت برده من باشید. تاریخ، گردآوری سیاست‌های قبلی و

سیاست، تاریخ حاضر است. مثال‌های تاریخ تبدیل به فلسفه می‌شوند. تاریخ نویسی گردآوری شایعات است. تاریخ وجود ندارد فقط بیوگرافی وجود دارد. تاریخ تکرار یک سلسله وقایع کپی شده از یک واقعه اصلی است. تاریخ آموختنی نیست به یاد آوردنی است. هر چه به زمان حاضر نزدیک‌تر می‌شویم تاریخ ضخیم‌تر و کم محتواتر می‌شود. قوانین نوشته شده مانند تار عنکبوت است، فقرا و ضعفا را می‌گیرد اما به وسیله حشرات قدرت‌مند پاره می‌شود. یک سیاست‌مدار با کیف دستی‌اش می‌تواند به مراتب بیش از هزار دزد مسلسل به دست سرقت کند. سیاست‌مدار واقعی بارها زندانی شده، بارها استعفا کرده، بارها تبعید شده، بارها سوء قصد شده و لاقلاً یک بار هم اعدام شده است. من دولت‌م من قانونم من مطلقم. من به تنهایی از مجموع شما بیش‌تر می‌ارزم. تنها هنری که حکومت‌ها به سرعت از یک‌دیگر یاد می‌گیرند هنر غارت مردم خودشان است. فقط یک ماهی مرده با موج شنا می‌کند. کسانی که وطن را ترک کرده به آن پشت کرده‌اند بزرگ‌ترین وطن پرستانند زیرا وطن را از شر خود نجات داده‌اند. من برای کشورم نخواهم مرد در عوض اجازه می‌دهم کشورم برای من بمیرد. تا روزی که یک روح پاک در زندان است آزاد نیستم. قوانین بر دو دسته‌اند، دسته اول آن‌ها که ملت باید اجرا کند دسته دوم آن‌ها که حاکمیت نباید اجرا کند. بهتر است واقعاً بمیری تا از ترس بمیری. هرگز جنگ خوب وجود نداشته است، صلح بد چرا. کسی که جنگ را ندیده هرگز قادر به تصور آن نخواهد بود. شروع کردن جنگ به مراتب آسان‌تر از خاتمه آن است. تنها را مقابله حمله است. تاکنون هیچ کس بر ضد صلح نبوده، حتا دیکتاتورهای جنگ‌جوی طول تاریخ این کار را برای صلح کرده‌اند. جنگ موقعی جنگ است که برادر

برادر را بکشد. تو باید کودکان بیش‌تری را بکشی تا خودت بتوانی زنده
بمانی.



📖: و من به شما «ژ» می‌نمایم

⊗: «ژ» مثل ژیمناستیک؟

📖: «ژ» مثل هیچ حرکتی نیست.

تئاتر سایه زن و مرد تاریک می‌شود.

📖: صدای موسیقی ♦ منفجر شده است.



⊗: آزار مرا از حد گذرانیده‌ای.

📖: تمام شد. فقط بگویم که اکنون همه ♦ را می‌شناسند. ♣ آغاز

می‌شود. ♦ در حالی‌که حتا نیم‌نگاهی نیز به پشت سر نمی‌اندازد،

می‌رود و می‌خواند.



♪ و شما سیاست زنجیری نورزید ♪

بحث خوانندگان

خواننده عزیز در صورت تمایل این
گفت‌وگو را در کمال آزادی و به هر نحوه
مایل است و بدون هیچ‌گونه محدودیت
خواهد نوشت

در باره «سیاست»

در صورت لزوم می‌توان از گویندگان همین
قسمت استفاده کرد

ششم

چهار چهره متفاوت بازیگر واحد
شخصیت‌های علمی ϕ و λ و μ و ν



و من به شما «ژ» می‌نمایم.

📖 : صدای موسیقی سینتی‌سایزری کامپیوتری به گوش می‌رسد. همهٔ فضا تغییر کرده است. ♣ به سوی بالا می‌رود. به سوی خاستگاه نخستین. دست‌گاه مغز و اعصاب، مخ و مخچه. صعود از طریق نخاع انجام می‌شود. راه را می‌شناسد و چالاک و مطمئن گام برمی‌دارد. فضای نهایی را می‌شناسد و کمی وحشت دارد. در مجموعه صداهاى مهیب کوفتن بر طبل پیچیده. با هر ضربهٔ مخوف، کل سیستم مغزی تکان می‌خورد. در فضای ماکرو مراسم عزاداری جدی برقرار است. توسرزنی. ♣ برای پوشاندن ترسش دعای همیشگی را زیر لب تکرار می‌کند.



♣ : له و این منم که به شما «ژ» می‌نمایم. مرا برسید. مرا بخواهید. و من به شما «ژ» می‌نمایم. و این کلام «ژ» خواهد بود. له

📖 : در بیرون فضا شبیه فضای هم‌فکری پارلمان فرمایشی است. ♣ در بالا و روبه‌روی دیگران، هم‌فکران و مشاوران و بقیه همه آن پایین. همه به بحث مشغولند. همه بیل در دست دارند و بر سر خود خاک می‌ریزند. با بیل و با دست بر سر خود می‌کوبند.

- ⊗: در این سفر وحشت‌ناک به دنبال چه چیز می‌گردیم؟
- 📖: من به دنبال «خود» می‌گردم.
- ⊗: من خودم را می‌شناسم. قبلاً پیدا کرده‌ام. اکنون می‌خواهم «ژ» را پیدا کنم.
- 📖: اگر خود را پیدا کنی همه چیز را یافته‌ای و دیگر به دنبال هیچ چیز نمی‌گرددی. اگر به دنبال چیزی می‌گرددی پس هنوز خودت را پیدا نکرده‌ای.
- ⊗: بسیار خوب. من روشن‌فکر آخر قرن بیستم هستم که در سرزمینی غریب زندگی می‌کنم.
- 📖: تو متعلق به اول قرن ۲۱ هستی.
- ⊗: چه فرق می‌کند؟
- 📖: سی سال اختلاف سن من و تو.
- ⊗: 🎵 🎵 🎵 🎵 🎵 🎵 🎵 🎵 🎵 🎵
- 📖: ادا در نیاور. روزی می‌رسد که واقعاً آوازت را خواهی خواند. در هر حال فضا در نهایت نظم اداره می‌شود. ♣️ در می‌یابد که یاران سابق همه ترفیع مقام یافته به درجات بالای علمی رسیده‌اند. نمایندگان همه شعبه‌های علم حضور دارند. هنوز بحث‌های دانشگاهی در جریان است منتها وسط آشوب و صدای کوفتن بر طبل نمی‌توان با نظم بهتر ضبط و ارائه کرد. معرفی تک‌تک بازیگران نیز به تفکیک مقدور نیست.
- فضا شبیه خواب‌گاه دانش‌جویان است. سلول‌های مغزی کنار یک‌دیگر مانند کتاب‌های کتاب‌خانه قرار گرفته‌اند. اینان جز اندیشیدن نمی‌دانند. از بیرون خطر تهاجم چوب و چماق و سنگ و گاز و گلوله وجود دارد. سلول‌ها، متوحش و عصبی و هیجانی جرقه‌های دشارژ

می‌زنند.

📖: هیچ اهل علمی به پایان نمی‌رسد و ما خستگی‌ناپذیر تا پایان می‌ایستیم.

📖: اهل علم همان قدر تشنه است که اهل پول گرسنه.

📖: اهل علم جزایر منفرد اقیانوس جهل هستند.

📖: خطر نزدیک است اما بحث‌ها عملی نیست، فلسفی و ریشه‌ای است. آنان در مورد اسلحه و ابزار مقاومت‌شان بحث می‌کنند.

📖: کتاب خوب فرشته بزرگ است. بعضی کتاب‌ها را باید چشید. بعضی‌ها را مزمه کرد. بعضی‌ها را باید بلعید. تعداد کمی را باید با دقت جوید و هضم کرد.

📖: کتاب خوب حیات‌بخش روح است همان طور که خون حیات‌بخش جسم.

📖: با انتشار مخالفم. منتشر کرده‌ای؟ لعنت بر تو باد.

📖: فقط انسان‌های خودخواه یا جلف منتشر می‌کنند. انسان‌های کامل ساکت می‌نشینند.

📖: فرشتگان می‌نویسند اما شیاطین منتشر می‌کنند.

📖: کتاب خوب را مانند کودکان درست نمی‌کنند. مانند اهرام مصر درست می‌کنند. با روی هم گذاشتن سنگ‌ها. آن کس که با عملیات کودک‌سازی کتاب می‌سازد، محصول کارش هرچه باشد که من تردید دارم چیزی باشد، کتاب خوب نخواهد بود.

📖: سه نوع مجسمه‌سازی داریم. کاستنی مانند مرمر، افزودنی مانند موم، ترکیبی. کتاب نوع سوم است.

📖: کتاب‌ها به دو خانواده تقسیم می‌شود. کتابی برای یک ساعت و کتابی

برای همیشه.

♮ : چیزی به نام کتاب اخلاقی یا غیر اخلاقی وجود ندارد، کتاب یا خوب نوشته شده یا بد. بود و نبود اخلاق به خواننده مربوط است.

♮ : مردم کتاب کلاسیک را عمیقاً تحسین می‌کنند اما نمی‌خوانند.

♮ : بعضی کتاب‌ها بدون آن که حق باشد فراموش شده‌اند اما هیچ کتابی بدون آن که حق باشد ماندگار نشده است.

♮ : کتاب بهترین زینت است.



♮ : صدای موسیقی‌اش را طنین انداز می‌کند. همه لحظه‌ای مکث می‌کنند. به رمزگشا می‌نگرند. بیش از لمح‌های طول نمی‌کشد.

♮ : و من به شما «ژ» می‌نمایم.

♮ : یعنی چه؟

♮ : کیست؟

♮ : از کجا آمده؟

♮ : با او چه کنیم؟

♮ : نه‌راسید. قبلاً از شما بودم. با پرش به شکل 8 در آمدم. به رسالت مبعوث شدم. پیام آور لال شدم. ♮

♮ : باز یک مدعی پیام‌آوری.

♮ : پیام‌آوران دروغین.

♮ : ما پیام‌آور خود را داریم.

♮ : اکنون چه می‌خواهی؟

♮ : آمده‌ام تا به شما «ژ» بیاموزم. ♮

♮ : شیوه‌های یادگیری ما دیگر است.

♠: نظری و عملی.

♣: و تا چیزی تکرارپذیر مشاهده‌پذیر آزمایش‌پذیر و ابطال‌پذیر نباشد
علم نیست و به باور ما در نمی‌آید.

♠: آیا «ژ» را می‌توان تجربه کرد؟

♣: نه این‌جا.

♠: آیا اساساً می‌توان او را دید؟

♣: برای دیدنش باید چشمان خود را بشوید.

♠: و لابد با کُلر؟!

♠: آیا «ژ» آزمایش‌پذیر است؟ تعریف‌پذیر است؟ تکرار‌پذیر است؟
ابطال‌پذیر است؟

♣: «ژ» بر ماه نشسته. «ژ» با دوربین می‌نگرد. همه زیر نگاه «ژ»
هستند.

♠: منجم فضاهاى خارج.

♠: تو مخل کار ما می‌شوی.

♣: شما به کار خود ادامه بدهید. من همین‌جا می‌نشینم و نظارت
می‌کنم.

📖: حمله آغاز شده است. نفوذ انجام یافته اما دانش‌جویان بی‌خبر
مانده‌اند. اگر خبردار نیز می‌شدند، کاری از دست‌شان بر نمی‌آمد. در
فضای بدون تشکل، در و دروازه‌ای برای جلوگیری از ورود وجود ندارد.
صدای هولناک کوفتن بر طبل، بر سراسر فضا استیلای مخوف دارد.
عناصر علمی به کار خود باز می‌گردند اما رگه‌هایی از نگرانی به
وجودشان چنگ انداخته. آنان را به یاد نمی‌آورند. با آنکه آنزیم‌های
نگهبان را به دور ♣ گماشته‌اند اما می‌دانند که زور ♣ از آنان بیش‌تر

است. ♣ از مقاطع عرضی نخاع بالا آمده، در هر مقطع یک زوج عصب از بین مهره‌ها بیرون آمده که مورد بازدید ♣ قرار گرفته و سیاه شده. در این میان به حنجره سرک کشیده. جایی که حتماً باید سیاه می‌شده چون در همه کارهای بد مشارکت داشته، در مصرف غذا و در مصرف هوا و از همه بدتر، در سخن گفتن مشارکت داشته. اکنون به مرکز نخاع یا مرکز تجمع هسته اعصاب سر کشیده است. ♣ ساکت و بی حرکت نشسته است. بحث‌ها ادامه دارد اما گویندگان که از وجود ناظر مطلع هستند هر کدام به نحوی سعی می‌کنند بهترین نمایش خود را به اجرا بگذارند و بیش‌تر بدرخشند، لاجرم بیش‌تر حرکت می‌کنند و بیش‌تر سخن می‌گویند تا توجه بیش‌تری جلب کنند.

♠ : زندگی اندیشه نشده ارزش زیستن ندارد.

♣ : هنگامی که فلسفه نقاشی می‌کند فقط خاکستری بر خاکستری می‌نشانند.

♠ : برای نقاشی خاکستری کفایت می‌کند اما نقاشی رنگی به مراتب واقعی‌تر است.

♠ : نقاشی بدون رنگ مثل موسیقی بدون صداست.

♣ : «متافیزیک» بدترین شیوه توضیح چیزی است که با غریزه یا حس دریافته‌ایم.

📖 : بحث‌های نا مربوط مهم‌تر از آن هستند که بتوانند هرگز خاموش شوند.

♠ : سقرات یک تاریخ نیست یک امکان است.

♠ : سقرات دیوانه‌ای است که ایمان دارد سقرات است.

♣ : سقرات اما نمایشی نیست که دو نفر بتوانند بازی کنند.

‡: اگر سقرات بزرگ‌ترین انسان سیاره است بدون تردید افلاتون بزرگ‌ترین نویسندهٔ سیاره است.

∞: فلسفهٔ دارندگی و خواهندگی پس از افلاتون جز تحشیه به افلاتون نیست.

∫: هدف ما از فلسفه چیست اگر نه آزادی انسان؟

‡: همه چیز در حال تغییر است. هیچ چیز واقعاً به وجود نمی‌آید. هیچ چیز واقعاً از بین نمی‌رود. همه چیز در حال شدن و تغییر شکل است.

∞: اگر نادانی در مورد طبیعت باعث به وجود آمدن خدایان المپ شده است دانش در مورد طبیعت، المپ را از بین خواهد برد.

‡: آن‌جا که مشاهده به کار است شانس به آن کس روی می‌آورد که بیدار و چشم به راه است.

‡: زیبایی بزرگ جهان علم آن است که فرضیه‌های زیبا را در پای حقایق زشت قربانی می‌کند.

∫: دانش از آجرهای «حقیقت» ساخته شده است. همان‌گونه که خانه از آجرهای «سنگی» ساخته می‌شود. ذخیره سازی حقایق همان قدر علم است که تلی آجر خانه است. اگر ذره ذره حقایق را روی میز بریزیم همان قدر علم می‌شود که آجرهای روی هم ریخته خانه می‌شود.

‡: در یک تحقیق علمی جدی هنگامی موفق شده‌ای که به جای سوآلی که پاسخ گفته‌ای لااقل دو سوآل به همان عظمت پدید آید.

∫: در جهان علم امتیاز به کسی تعلق می‌گیرد که دنیا را قانع می‌کند نه به کسی که اندیشه برای اولین بار به ذهنش خطور کرده.

∞: اندیشهٔ جدید وجود ندارد. اغلب اندیشه‌ها همیشه بوده‌اند. مهم قانع کردن دیگران است.

⚡: کاشف برای نخستین بار پیدا نمی‌کند، برای نخستین بار دنیا را قانع می‌کند.

⚡: ما به دانش مند اعتماد می‌کنیم زیرا می‌تواند نکاتی را که عنوان می‌کند «اثبات» کند.

⚡: اگر حرف‌ها و نظریه‌ات با معادلات ماکسول هم‌خوان نیست بد به حال ماکسول، تئوری او را کنار بگذار. اگر حرف‌هایت با بعضی آزمایش‌ها یا مشاهدات هم‌خوان نیست می‌توان گفت: «گاه اوقات دست‌گناه‌های اندازه‌گیری درست کار نمی‌کنند یا به حد کافی دقیق نیستند» آزمایش‌هایی و اثبات‌کننده می‌تواند در راه باشد. اما وای به حالت اگر نظریه‌ات در تضاد با «قانون دوم ترمودینامیک» قرار گرفته باشد، سخت را به اولین سطل زباله پرتاب کن پیش از آن که خودت را با تحقیر و تمسخر به زباله‌دان بیندازند.

⚡: انجام کمی آزمایش به مراتب آسان‌تر از بیان کیفی آن است. البته باید توجه داشت که فقط بیان کیفی، علم نیست. «دل هر ذره را که بشکافی» علم شکافتن اتم نیست. همان‌گونه که سخن گفتن از جاذبه نیز پی‌بردن به علم جاذبه نیست. علم امروز در واقع کمی کردن مقولات کیفی است.

⚡: ما برای آزمایش‌های تفننی یا بی‌هدف، انرژی نداریم بنابراین باید اندیشید.

⚡: هدف دانش بازکردن درهای خرد نهایی نیست. هدف اصلی گذاشتن مرز و محدودیت برای خطاهای بی‌پایان است.

⚡: به دنبال خرد بی‌نهایت مباش، خطای بی‌نهایت را محدود کن.

⚡: دانش بدون مذهب چلاق است و مذهب بدون دانش کور.

⚡: دانش‌مندان اسلحه ساز گناه را می‌شناسند و این دانشی است که

هر قدر بخواهند نمی توانند از دست بدهند.

⌘: هیچ دانشی را وقتی داشتی نمی توانی نداشته باشی.

⌘: یک حقیقت جدید علمی به این دلیل به پیروزی نمی رسد که مخالفانش را قانع می کند یا آن ها را وا می دارد که حقایق نورانی را ببینند بل به این دلیل که مخالفانش به تدریج می میرند و نسل جدیدی بار می آید که با علم جدید آشناست.

⌘: وقتی خود را در جمع دانش مندان می بینم احساس شادمانی عمیق و امید به آینده پیدا می کنم.

⌘: برای یک تئوری علمی دو پارامتر مهم است زیبایی و تطابق با آزمایش. زیبایی البته مهم تر است.

⌘: تحقیق علمی فقط از یک ذهن عملی بر می آید.

⌘: دانش مند محقق باید هر شب با یک فرضیه جدید رؤیاهای خوش ببیند اما صبح قبل از صبحانه، فرضیه ناموفق را دور بیندازد تا دچار سوء هاضمه نشود.

⌘: وقتی دانش مندی جا افتاده می گوید «فلان چیز ممکن است» با احتمال قریب به یقین درست می گوید. اما وقتی می گوید «فلان چیز غیر ممکن است» با همان احتمال یا بیش تر اشتباه می کند.

⌘: در هنگام تحقیق پایه ای به انجام چیزی مشغولی که هرگز نمی دانی.

⌘: دانش یعنی طرح سوآل های ناجور و یافتن پاسخ های جور.

⌘: نقش نوزاد تازه به دنیا آمده شبیه به نقش اختراع جدید بعداً معلوم می شود.

⌘: بعضی کشف یک بشقاب پلو را مهم تر از کشف بشقاب کهکشان می دانند.

♣: چیزی را که یک انسان می‌تواند اختراع کند انسان دیگر می‌تواند کشف کند.

♠: کشف دیدن چیزی است که همه دیده‌اند و فکر کردن به چیزی که معدودی اندیشیده‌اند و بیان چیزی که احتمالاً یکی دو نفر دیگر با صدای ضعیف گفته‌اند.

♣: دوباره اندیشیدن یعنی داشتن این قدرت که دو اندیشه متضاد را در آن واحد در ذهن نگه‌داری و هر دو را نیز قبول داشته باشی.

♠: چیزی که به آن اندیشیده‌ای دیگر اندیشه نشده باقی نمی‌ماند.

♣: همیشه از خود می‌پرسم آیا انسان‌ها فکر هم می‌کنند؟

♠: اگر قبل از گردآوری تمامی شواهد و مصداق‌ها سعی به تئوریزه کردن سلسله وقایع بکنی به خطاهای بزرگ خواهی رسید.

♠: تجربه به قیمت بالا رفتن آنتروپی ذهن، یعنی از دست رفتن استعداد عملکرد اندیشه، به دست می‌آید.

♣: جوانان ذهن و شجاعت و پیران عقل و تجربه دارند.

♠: اکثر مواقع راه بهتری وجود دارد.

♣: اغلب موارد کلمات در نابه‌جا یا با لحن نامناسب به کار می‌روند، در نتیجه به مفاهیم نا به جا راه می‌برند و باعث سوء تفاهم می‌شوند.



⊗: آیا این شیوه داستان‌سرایی است؟

📖: دیگر دوران گفتن «داستان» به سر آمده. داستانی در کار نیست.

⊗: اما من داستان‌های زیادی در دل دارم.

📖: دقیقاً. داستان فقط نزد خواننده است و گوینده‌ای که امروزه داستان

بسراید فقط زحمت خود و دیگران می‌دارد. افراد خسته‌اند و ♣ با مراقبه

جدی صحنه را می‌پاید. هیچ اقدامی انجام نمی‌دهد اما هیچ حرف و حرکت گویندگان از نظرش دور نمی‌ماند.

⊗ : اکنون چه می‌گذرد؟

📖 : بحث‌های شیرین و عمیق فضای دانش‌گاه جهانی را پر کرده است به طوری که کسی متوجه ورود سرباز جهانی نمی‌شود. در یک چشم بر هم زدن حمله آغاز می‌یابد.



📖 : وارد فضای مخچه شده است. داخل توده‌های عصبی. مراکز تنفس و گردش خون و گوارش در این جا فرماندهی می‌شوند. هم‌آهنگی و تنظیم حرکات و حفظ تعادل این جا انجام می‌شود.



📖 : دیگر کسی را اعتراض یا مقاومتی نیست. هم‌کاری و هم‌آهنگی آغاز می‌شود. تأثیر موسیقی مشهود است و از همه بیرون می‌تراود.

♣ : معلم می‌تواند تأثیر بگذارد اما وقتی تأثیر گذاشت روی آن کنترل ندارد. نه می‌تواند تأثیر را متوقف کند نه می‌تواند آن را تغییر جهت دهد. تأثیر می‌تواند تا ابد جلو برود.

📖 : ارسطو نمی‌خواست تأثیرش توقف علم به مدت دو هزار سال باشد.

📖 : بزرگ‌ترین دانش جهان آن است که بدانی چه گونه خود باشی.

♠ : «من» جلاد خود هستم.

♠ : هر قدر از خود کم‌تر بدانیم کوچک‌تریم. تنها راه بزرگی آن است که خود را بیش‌تر بشناسیم.

♣ : له خود را شناسی «ژ» تو را نخواهد آمرزید.

📖 : صدای ♣ تأثیر می‌گذارد. خستگی روی نفرات تأثیر گذاشته است.

گاه پیل‌پیلی می‌روند گاه سکندری می‌خورند.

♣: کشف خطاهای خودت در دیگران بسیار دردناک است. ♪

♠: در معبد آپولون در دلفی راز خرد نهایی جهان را برای «هفت خردمند» هفت گوشه جهان فاش بازگفته‌اند: خود را بشناس. ♪

♣: یک وجب جلوی دماغ «من» انتهای جهان «من» است و آن یک وجب فضای خالی نیز آن قدر بزرگ است که برای طی آن به فضاپیما نیاز است. ♪

♠: یکی از شادی‌های بزرگ «من» آن است که «من منم» و یکی از غم‌های بزرگ آن‌که به جای دیگری نیستم. ♪

♣: ما به جای خودشناسی به تصویر سازی می‌پردازیم. ♪

♠: ما دو نوع تصویر داریم. تصویری که از خودمان برای خودمان می‌سازیم تا بتوانیم ادامه دهیم و تصویری که از خودمان برای دیگران می‌سازیم تا بتوانند ما را دوست بدارند. ♪

♣: هر قدر بزرگ‌تر و چرخنده‌تر و متحرک‌تر باشیم تصاویر بیش‌تری از خود بیرون می‌دهیم تا جایی که نهایتاً هر کس ما را به گونه‌ای اختصاصی خواهد شناخت. ♪

♠: ما همگی زندانیان محکوم به حبس ابد در داخل زندان «من» هستیم. بسیاری در زندان می‌مانیم و می‌پوسیم، فقط تعداد کمی از ما قادر به شکستن دیوارها یا فرار می‌شویم. ♪

♠: آن کیست که بتواند به «من» بگوید من کیستم. ♪

♣: ♣ آن‌چه هست همه «ژ» است. «من» نیست. ♪

♠: وقتی با خرد «من» آشنا شوی می‌بینی چندان هم غیر منطقی نیست که بین خراشی به انگشت «من» و نابودی تمامی جهان، دومی را انتخاب

کنی. ♪

♩: حرف‌های «من» ضد و نقیض به نظر می‌رسد؟ اصلاً مهم نیست. «من» بزرگم و در یک ساختار بزرگ آب و آتش هر دو جا می‌شوند. ♪

♩: چیزی به نام «حقیقت کامل» وجود ندارد. تمامی حقایق «نیمه حقیقت» هستند. خرابی آن‌جاست که «نیمه حقیقت» را «حقیقت کامل» فرض می‌کنند.

♣: ♪ مصرف اندکی دروغ ضروری است. حقیقت با ارزش‌ترین چیزی است که ما داریم. باید در مصرفش صرفه جویی کنیم. باید جنس درهم به خورد مشتری داد. ♪

♣: مبالغه، حقیقتی است که خون سردی خود را از دست داده. ♪

♩: انسان‌های در پی کشف حقیقت به سادگی دروغ می‌گویند. ♪

♩: هنوز «حقیقت» چکمه‌اش را به پا نکرده «دروغ» دور دنیا چرخیده. ♪

♩: دروغ چرک روح است. ♪

♩: خطرناک‌ترین دروغ‌ها بر زبان نمی‌آید، در دل گفته می‌شود. ♪

♣: دروغ گفتن و شنیدن برای انسان‌های ضعیف شادی می‌آورد. ♪

♩: گاه اندکی «غیر دقیق بودن» باعث صرفه‌جویی ساعت‌ها توضیح می‌شود. ♪

♩: بدون دروغ حوصله همه سر می‌رود. ♪

♩: اصرار به باور دروغ‌ها تمام جنگ‌های مذهبی را راه انداخته است. ♪

♣: دروغ‌های شیرین خامه‌ای فقط به درد پختن کیک عروسی می‌خورند. ♪

♩: حقایق خودشان وجود دارند، فقط دروغ‌ها هستند که اختراع می‌شوند. ♪

¶: حقایق رهایی بخش معمولاً آنهایی هستند که انسان‌ها علاقه‌ای به شنیدنش ندارند. ♪

♪: حقایق بدون دلیل بیش از اشتباهات مدلل آسیب می‌رسانند. ♪

♪: دلیل بیاور و دروغ بگو. بدون دلیل حتا حقیقت نگو. ♪

⌘: مهم نیست که حرفت راست یا دروغ است. مهم این است که طرف را قانع کنی. ♪

♪: در مقابل هر یک نفر که تمایل به یاد دادن دارد لااقل پنجاه نفر تمایل به یاد گرفتن ندارند. ♪

♪: نصیحت نوعی آموزش رایگان است. ♪

¶: تنها چیزی که انسان‌ها با کمال میل و از صمیم قلب و رایگان در هر لحظه‌ای حاضر به دادنش هستند نصایح خردمندان‌شان است. ♪

⌘: انسان‌ها برای نصیحت کردن نه تنها حاضرند حق‌التدریس نگیرند بل که در موارد پیش‌رفته بیماری، حاضرند «حق‌التعلیم» هم بدهند. ♪

♪: موقع یاد دادن خودت بیش‌تر یاد می‌گیری. ♪

♣: ♪ به جوانان پیاموز تا بمانی. ♪

♪: بچه‌ها را رها کنید، آنان به معلمینی چون شما نیاز ندارند.

♪: کسی که کار از دستش بر می‌آید انجام خواهد داد. کسی که کار از دستش بر نمی‌آید تدریس خواهد کرد. ♪

♪: ارتباط بین خلوص و سادگی و حقیقت هنوز کشف نشده. ♪

♪: حقیقت خالص نیست و ساده نیست. ♪

¶: حقیقت خالص است اما ساده نیست. ♪

⌘: حقیقت خالص نیست اما ساده است. ♪

♪: حقیقت خالص و ساده است. ♪

♣: انسان‌ها با حقایق تازه مانند بدعت یا کفر یا خرافه بر خورد می‌کنند.
حقایق قدیمی حقیقت‌ترند چون دیگر لازم نیست زحمت بکشیم تا به
آن‌ها عادت کنیم. ♪

♣: «من دروغ گو هستم» حاوی مغالطه بزرگی است. «من دروغ‌گو نیستم»
از آن هم بزرگ‌تر. ♪

♣: حقیقتی که با نیت بد مطرح شود از تمامی دروغ‌هایی که اختراع کنی
زیان‌آورتر خواهد بود. ♪

♣: حقیقت همواره اعجاب‌آورتر از هر قصه و رمان و دروغ است. ♪

♣: نشان دادن خطای افراد یک مقوله است و این که حقیقت را به او نشان
دهیم مقوله‌ای دیگر. ♪

♣: همه با تضرع و التماس و فریاد در خواست حقیقت می‌کنند اما فقط
عده بسیار معدودی در راهش می‌کوشند. بقیه حقیقت را فقط برای
پرستیدنش می‌خواهند و چون گیرشان نمی‌آید به افسانه پناه می‌برند. ♪

♣: او با شوق سؤال خود را برای دریافت حقیقت مطرح می‌کند اما برای
دریافت پاسخ صبر نمی‌کند. گویا کار مهم‌تری دارد. ♪

♣: سؤال معنای نهفته خطرناکی دارد که حتا سؤال‌کننده از وجودش
بی‌خبر است: پاسخ نزد «من» است. ♪

♣: درست و غلط، صحیح و خطا، مفاهیم و مقولاتی هستند که ضمن
صحبت پیش می‌آیند. بدون سخن، این مقولات وجود خارجی نخواهند
داشت. ♪

♣: صداقت را تحسین می‌کنند اما در تنهایی رهایی می‌کنند. ♪

♣: دیر یا زود حقیقت روشن خواهد شد. ♪

♣: تو می‌توانی با «ژ» مخالف باشی اما با حقیقت نمی‌توانی مخالف

باشی. حقیقت نزد «ژ» است. ♪

♩: حقیقت مطلق طبیعی وجود ندارد. ما همواره حقایق مصنوعی را ساخته ایم. ♪

♩: نزد من تو عزیزی اما عزیز تر از تو حقیقت است که آن هم نزد خود «من» است. ♪

♩: وقتی حقیقت را مطلق انگاری می توانی آن را حق نیز بنامی و آن گاه منزلتش را تا مقام ژوپیتر بالا ببری. در تمامی مذاهب یکی دیگر از اسامی ژوپیتر حق است. ♪

♣: ♪ آن سو بر این سو پیروز خواهد شد و ما به «ژ» خواهیم رسید. ♪

♩: ♩: فرق بین حقیقت و واقعیت این است که واقعیت رخ می دهد اما حقیقت پشت صحنه آن است. واقعیت این که سیب از درخت می افتد و حقیقت این که نیروی جاذبه وجود دارد. ♪

♩: حقایق نسبی هستند و به ما و به دست گاه اندازه گیری ما و به شیوه نگاه ما بستگی دارند. به تشریح ما بستگی دارند. پیروز علاقه به سکون ارستو حقیقت بود، دیروز نیروی جاذبه نیوتن حقیقت بود، امروز سرسره اینشتین حقیقت است. اما واقعیت امر این است که در همه حالات فقط سیب از درخت می افتد. ♪


♩: ♩: خطا از زمین و بخشش از آسمان است. ♪


♩: فقط یکی از نقاط ساعت حقیقت را نشان می دهد بقیه نقاط برخطا هستند. ♪


♩: حقیقت نازک و خطا پهن است. ♪


♩: ستاره تو فقط در یک نقطه آسمان است بقیه آسمان خالی است. ♪

♩: انسانی که امروزش خردمندتر از دیروز است در میانه راه خطایی را در

خود کشف کرده است. 

♣ : اگر بدانیم «چرا» ما و جهان وجود داریم به پیروزی نهایی رسیده‌ایم. در واقع خرد ما ذهن خدایان المپ را خوانده است. اما قرار نیست «ژ» بازیچه ما باشد. 

♠ : شواهد خلق نشان می‌دهد که آرشیفتک اصلی جهان هر که یا چه بوده ما با ابزار علمی به او نزدیک می‌شویم. 



📖 : چشم‌ها سنگین شده، هپینوتیزم کارساز شده است. دیگر کسی به درستی نمی‌بیند. فقط تلاش بسته نشدن کامل چشم. همه با پذیرش کامل و تغییر شکل، گامی بیش فاصله ندارند. ♣ وارد فضای غدد اصلی شده است. هیپوتالاموس و هیپوفیز. طبل بیرونی در درون همچنان با قدرت و شدت می‌کوبد. مراکز گرسنگی و تشنگی و مؤثر در سیکل خواب و بیداری و هیجانان و سیکل عادت‌های روزانه و بسیاری اعمال حیاتی دیگر. سلطان هیپوفیز، رهبر ارکستر غده‌ها و سازنده اصلی هورمون‌ها و بقیه فضا تا حدود زیادی بی‌نظم شده است. گروه کُر می‌خوانند


Universal Soldiers

Destroy

Universal University

شعار با زبان‌های مختلف تکرار می‌شود.

شیوه و حجم تخریب باور نکردنی است. پرتاب سلول‌های مغزی به خالی بی پایان برای بر آوردن نذر. کشتار جمعی اندیشه. هیچ گوینده‌ای قابل تشخیص نیست.

: - «ژ» حریف بزرگی است. 

- : - مهم‌ترین شاخه‌های ریاضیات به عدم قطعیت و حتمیت رهنمون شده، آمار، احتمالات، آشوب، فازی و امثال این‌ها. ♪
- : - «ژ» احتمالاً بزرگ‌ترین شوخ‌طاس‌باز جهان است. ♪
- : - جهان نه دوست است و نه دشمن، جهان کار خود را می‌کند، این ماییم که باید با آن در صلح و هم‌آهنگی قرار بگیریم. ♪
- : - جهان کنونی بهترین جهان ممکن است، در غیر این صورت ما در جهان دیگری می‌بودیم. ♪
- : - کسی نمی‌داند در مورد افتضاحات این دنیا به چه کسی باید شکایت کند. ♪
- : - جهان غریب‌ترین چیزی نیست که ما می‌شناسیم، غریب‌ترین چیزی است که می‌توانیم تصورش را بکنیم. ♪
- : - اگر من در زمان خلقت حضور داشتم دو سه ایده خوب برای بهتر کار کردن نظام خلقت داشتم. ♪
- : - هر قدر در خیال‌پردازی‌های فلسفی جلو بروی به گرد پای آن‌چه در زمین و آسمان موجود است نمی‌رسی. ♪
- : - آن‌چه هست، بهترینی است که می‌توانست موجود باشد، خوب آن است که هست، بد آن است که نباشد. ♪
- : - همه چیز در حال تغییر است. ♪
- : - ما بین دو دنیا سرگردانیم، اولی مرده است و دومی قدرت تولد ندارد. ♪
- : - اگر ما بخواهیم همه چیز را همان طور که هست حفظ کنیم ناگزیر باید شرایط را تغییر دهیم. ♪
- : - دو بار وارد یک رودخانه نمی‌شوی. ♪

- : - کوچک‌تر زیباتر است. ♪
- : - ما کوچکیم اما آیا زیباییم؟ ♪
- : - حشرات و ویروس‌های اطراف زیبا نیستند. ♪
- : - ما بخشی از جامعه میکروسکوپی هستیم و باید وظیفه مان را به نحو اکمل انجام دهیم. ♪
- : - ما پروتوتایپ جامعه ماکرو هستیم و آنچه داریم آن‌جا هم هست. ♪
- : - زمان مخترع بزرگی است، دائماً شیطان‌های جدید می‌آفریند، شیطان‌ها با زمان تغییر شکل می‌یابند. ♪
- : - ایجاد تغییرات از این جهت مشکل است که با عادات ما در تقابل است، بنابراین کم‌تر به آن علاقه داریم، حتا اگر کاملاً به نفع مان باشد. ♪
- : - تنوع‌طلبی و تغییر دارای حسن است که اگر ما چیز دل‌پذیری گیرمان نیامد لااقل چیز تازه‌ای گیرمان می‌آید. ♪
- : - تنوع چاشنی زندگی است. ♪
- : - در دنیا هیچ چیز پایدار نیست. ♪
- : - غیر ممکن‌های محتمل به ممکن‌های غیر محتمل ترجیح دارند. ♪
- : - اگر از یقین شروع کنی به شک ختم می‌کنی اما اگر از شک شروع کنی معلوم نیست به یقین برسی. ♪
- : - ایمان بدون شک به معنای مرگ است. ♪
- : - زندگی یعنی شک، ایمان دایم ممکن نیست. ♪
- : - اکنون که در دنیای ژنتیک سیاه حبشی می‌تواند رنگ پوستش را تغییر دهد و پلنگ صورتی می‌تواند خال خال تنش را به میل خود مرتب کند، سوآل‌های بنیادی تغییر کرده است. ♪
- : - وای به حال آن کس که کثیف است، وای به حال آن شهر که آلوده

- است، هوا را پاک کنید، آسمان را تمیز کنید، باد را بشوید. ♪
- : - در خانه زندگی کوتاه‌تر از آن خواهی ماند که این‌گونه به تزیینات
بپرداز. ♪
- : - به «ژ» اعتماد کن و آسوده باش. ♪
- : - تعداد نظرگاه‌ها و عقاید به تعداد ناظران است. ♪
- : - عقاید جدید با مخالفت روبه‌رو می‌شوند، نه به هیچ دلیل خاصی،
بلکه فقط به این دلیل که عقیده قدیمی و جا افتاده‌ای نیست. ♪
- : - بعضی‌ها در شب چیزهایی را علاقه می‌ورزند و قدر می‌شناسند که
صبح همان روز مورد شماتت قرار داده‌اند، با این وصف فکر می‌کنند
آخرین نظرشان صحیح‌تر است، آنان شاید فکر می‌کنند دیگر روز
نخواهد شد. ♪
- : - طبیعت کاری را بدون هدف یا منظور خاص یا بدون استفاده انجام
نمی‌دهد. ♪
- : - طبیعت در اختراعاتش هیچ چیز را کم نمی‌گذارد و هیچ کجا زیاد
نمی‌آورد. ♪
- : - طبیعت معبد نیست، کارگاه است. ♪
- : - در طبیعت نه جایزه وجود دارد نه مجازات، فقط نتایج وجود دارد. ♪
- : - در سطح زیر اتمی، ماده و اندیشه در هم تنیده‌اند. ♪
- : - راه سلطنتی معجزه برای رسیدن به پاسخ وجود ندارد. فقط کار. ♪
- : - هیچ کس به تمامی آن‌چه می‌گوید باور ندارد. ♪
- : - هیچ کس تمامی آن‌چه را باور دارد نمی‌گوید. ♪
- : - زبان به تنهایی قادر به ارائه تمامی درون ما نیست. ♪
- : - تخم مرغ برای تولید مثل و به وجود آوردن یک تخم مرغ دیگر باید

- اول مرغ شود. ♪
- : - ما بسیار کوچکیم و تمامی زیست بر مبنای ساختارهای کوچک است. ♪
- : - برای دانستن چیزهایی که نمی‌گذارند بدانیم ما راه خود را به سوی «ژ» آغاز کرده‌ایم. ♪
- : - ما خرد را به قیمت دانش گم کرده‌ایم، ما دانش را نیز به بهای اطلاعات گم کرده‌ایم. ♪
- : - نادانی توانایی است، کم دانشی خطرناک است. ♪
- : - اطلاعات را در بازار می‌توان خرید، آنچه مهم است دانش است. ♪
- : - من فقط یک چیز را می‌دانم و آن این که نادانم. ♪
- : - هرکس تا وقتی به خودش می‌گوید نادان زنده است. ♪
- : - احمقی که متوجه حماقت خود شود دیگر احمق نیست. ♪
- : - هر لحظه هزاران احمق و معدودی خردمند به دنیا می‌آیند. ♪
- : - به احمق‌ها جواب درست نده جواب خوش آیند بده. ♪
- : - احمقی که بسیار خواننده هزار بار احمق‌تر از احمقی است که نخوانده. ♪
- : - اگر متوجه احمق‌های دنیا نمی‌شوی آیینه‌ات را عوض کن. ♪
- : - احمق با اطلاع بدتر از احمق بی‌اطلاع است. ♪
- : - فقط یک احمق می‌تواند بیش از آنچه یک خردمند می‌تواند پاسخ بگوید بپرسد. ♪
- : - سکوت احمق عین خرد است. ♪
- : - نابغه واقعی فقط یک علامت دارد، دشمنی مشترک حمقا. ♪
- : - به لطف و مدیریت حمقا، بیابان‌ها افزون خواهند شد، آب‌ها آلوده

- می شوند، هوای لطیف خواهد رفت. ♪
- : - به دانش افزا، به غم یا شادی نیندیش. ♪
- : - آنان اول گرد و خاک می کنند بعد شاکی می شوند که قادر به دیدن چیزی نیستند. ♪
- : - هوش مند عقاید مختلف و متضاد را در ذهن نگه می دارد اما در عمل خردمندانه رفتار می کند. ♪
- : - همه نادانند منتها در سوژه های متفاوت. ♪
- : - کاش مرا به خاطر نادانی هایم نوازش می کردند و پاداش می دادند. ♪
- : - در روز تقسیم به هر کسی آن قدر بهره داده اند که خود را به سرزمین خرد برساند، باقی تنبلی انسان هاست. ♪
- : - دست ایده را بگیر و به رستوران و گردش و تفریح ببر اما هرگز ایده را به خانه نبر. زندگی تمام عمر با یک ایده دلگزا است. ♪
- : - هر ایزم یک بیماری است. بعضی ایزم ها تلنبار هم می شوند. ♪
- : - اگر ندانی به سمت کدام بندر کشتی می رانی هیچ بادی در جهت موافق نخواهد بود. ♪
- : - نادانی، معصومیت نیست عین گناه است. ♪
- : - عصمتی که بر نادانی و خامی متکی باشد عین ناپاکی است. ♪
- : - کار نویسنده جمع کردن گل ها و مرواریدهای دیگران است، تنها چیزی که از خودش دارد نخعی است که آن ها را به هم بسته گردن بند درست کند. ♪
- : - مشکل مغزهای متفکر این نیست که قادر به یافتن راه حل نیستند، مشکل این جاست که آنان معمولاً به حل مسأله غیر واقعی می پردازند و قادر به دیدن صورت مسأله واقعی نیستند. ♪

: - تنها مسأله واقعی دنیا «ژ» است. ♪
: - هیچ چیز خطرناک‌تر از یک ایده نیست اگر فقط همان یکی را داشته باشی. ♪

: - هیچ ایزم و مکتبی حاوی پاسخ نیست. در اسرار فال قهوه، پیش فرض اصلی این است که اگر جهان منظم باشد بالاخره در یکی از فال‌ها باید اسرارش منعکس و دست ناظم رو شود. در جهان منظم به ناگزیر باید DNA جهان حتا در فال قهوه هم حضور داشته باشد. ♪



📖 : در مغز گره‌های سلولی و شبکه بی‌نهایت پیچیده ارتباطات عصبی است. از هر گره یا سلول چندین تار ارتباطی بیرون آمده که به سلول‌های دیگر متصل است. این تارها حاوی پیام‌های مختلف الکترو مغناطیس و شیمیایی هستند. این باعث پیدایش میلیون‌ها حفره خالی شده است. انواع شارژها و دشارژهای الکتریکی و شیمیایی و رادیواکتیو در هر لحظه رخ می‌دهد. وسط آتش‌بازی به بازی خود مشغول است. در نهایت مهارت وسط جرقه نورها و رنگ‌ها از برخورد با جرقه‌ها ایمن مانده است. فضا در نهایت بی‌نظمی است و همه چیز به کلی به هم ریخته است. همه به شکل ♣ در آمده‌اند. ♣ عمیق و آرام با صدای بم می‌خواند: حشره سربازان جهانی، سلول‌های خاکستری را نابود کرده‌اند. و من به شما «ژ» می‌نمایانم.

باغچه علم

خرابی باغ از حدود قابل انتظار گذشته. از باغ نشانی نمانده است. علم می‌خواهد تا باغ را آباد کند اما آن نیز به آلودگی افزوده است. آلودگی. آلودگی. آلوده. زن و مرد می‌خواهند از تئاتر سایه بیرن روند اما چنان در گپ پرفشار خود گیر کرده‌اند که جز ادامه، راه دیگری ندارند:

ما همه در لجن گیر کرده‌ایم اما بعضی از ما به ستارگان می‌نگریم. من رؤیاهای خود را به پای بی‌حمیت‌ها ریخته‌ام. من دانش‌جوی دانش‌گاه زندگی هستم. نمی‌دانم آیا انسانی هستم که در رؤیاهای خود را به شکل پرنده می‌بینم یا پرنده‌ای هستم که خود را در رؤیاهای انسان می‌یابم. موضوعات از آدم‌ها مهم‌ترند چون هیچ موضوعی در جهان نیست که جالب و مهم و جذاب نباشد اما آدم‌های بسیاری هستند که جالب و مهم و جذاب نیستند. تجربه اسمی است که هر کسی روی اشتباهاتش گذاشته. وقتی عنصری کوچک کار کوچکی انجام می‌دهد ممکن است برای کل مجموعه کار بزرگی باشد، اولین گامی که بر ماه گذاشته شد برای همان انسان گام بسیار کوچک و محتاطانه اما برای کل انسانیت بزرگ‌ترین و

شجاعانه‌ترین گام بود. کتاب را می‌شود سوزاند اما کتاب را با آتش نمی‌توان کشت. اندیشه نمی‌میرد. انسان‌ها در آتش می‌سوزند و می‌میرند اما کتاب‌ها هرگز به این صورت نمی‌میرند. هیچ‌کس با هیچ نیرویی قادر به حذف اندیشه نیست، هیچ‌کس با هیچ نیرویی نمی‌تواند اندیشه را برای همیشه به زندان سانسور بیفکند. کسی که با سانسور سعی می‌کند یک کتاب را بکشد جنایتکار تر از کسی است که یک انسان را می‌کشد. کسی که انسانی را می‌کشد یک موجود ذی‌شعور را کشته است اما کسی که سعی می‌کند کتاب را بکشد در واقع می‌خواهد خود شعور را بکشد. در جایی که کتاب را می‌سوزانند نهایتاً انسان را خواهند سوزاند. هرکس کاملاً گیج نیست کاملاً اوضاع علم را درک نکرده است. رودخانه تاریخ مایع نیست، گاز است. افشاگری تنها راه علم است. ما تقریباً می‌دانیم چه هستیم اما هرگز نمی‌دانیم چه خواهیم شد. هرگز نمی‌شود آینده را بر مبنای گذشته برنامه‌ریزی کرد و کاملاً از خطا مصون ماند. هرگز به آینده فکر نکن، خودش خواهد آمد. بهتر است فراموش کنی و بخندی تا به یاد آوری و بگیری. انسان تنها اشتباه طبیعت است. کشمکشی فاجعه‌آمیزتر از کشمکش یک زوج عالم - عامی نیست. استعداد، کاری را که می‌تواند می‌کند اما نبوغ، کاری را که دلش می‌خواهد. نبوغی که به هیروشیما و تأثیرات گلخانه‌ای ختم می‌شود نبوغ نیست تبلیغ فساد است. تاریخ علم مسابقه‌ای بین آموزش و فاجعه است. کلام صحیحی که درست هم ادا شود مانند سبب طلایی در سینی نقره است. ما چنان زندگی نمی‌کنیم که می‌خواهیم چنان زندگی می‌کنیم که می‌توانیم، اگر آن نوع زندگی را که می‌توانیم در ضمن بخواهیم برده‌ایم. زندگی درست، طولانی هم خواهد بود، زندگی کوتاه پر از اتلاف است. برای زندگی کردن باید به جلو نگاه

کمی برای درک آن به عقب. جزئیات و تکلف زندگی را تلف می‌کند. در علم تازه‌ترین را بخوان در ادبیات کهنه‌ترین را. انسان‌ها در مورد وقت‌کشی صحبت می‌کنند در حالی که این وقت است که انسان‌ها را می‌کشد. ساعت، بزرگ‌ترین قاتل است. زمان نمی‌گذرد، زمان ایستاده، ما می‌گذریم. قدیم‌ها که مذاهب قوی بودند و علوم ضعیف، مردم جادو را به جای پزشکی می‌گرفتند اکنون که علوم قوی هستند و مذاهب ضعیف، مردم پزشکی را به جای جادو می‌گیرند. آنان که گذشته را به خاطر نمی‌آورند محکوم به تکرار آند. گذشته تنها مرده‌ای است که بوی خوش می‌دهد. برای بیش‌تر دیدن روی شانه‌ غول‌ها بایست. جامعه زورش به مشکلات و بیماری‌هایش می‌رسد اما به طبیبش نمی‌رسد و بالاخره به دست او کشته می‌شود. شهر جنگل بتون آرمه و فولاد نیست باغ وحش انسان‌هاست. وقتی که تنها هستیم تنها وقتی است که تنها نیستیم. تو آن چیزی هستی که باید می‌بودی. تو آن چیزی هستی که می‌توانسته‌ای باشی. وقتی حرفی برای گفتن نداری حرف نزن. مانند پروانه شناور باش و مانند زنبور نیش بزنی. تعادل داشته باشیم. همه چیز یا متعادل است یا به سوی تعادل می‌رود. تعصب فرزند نادانی است. ذهن مانند چتر نجات است. فقط موقعی کار می‌کند که باز باشد. دنیا به هر کس به اندازه تحملش رنج می‌دهد. اشتباهات گذشتگان را مطالعه کن تا بتوانی به خوبی مرتکب آن شوی. در علم با تاریخچه شروع می‌کنی، به فرمول می‌رسی، کاربردها را می‌یابی و نهایتاً به جهان‌بینی یا فلسفه ختم می‌کنی.



📖 : و من به شما «ژ» می‌نمایم

☹️ : «ژ» مثل ژرفا؟

تئاتر سایه زن و مرد تاریک می شود.

📖 : صدای موسیقی ♣ ترس از سیاهی را می پوشاند. کم کم همه قانع می شوند. هیچ کس سیاه نمی شود. همه ابزار دست او می شوند. پیروزی ♣ بر عناصر ساکن مغز غیر منتظره و سریع است. آوازه شهرتش همه جا پیچیده اما کسی نیست تا برایش موقعیت خطرناکی ایجاد کند. وجودش عادی شده. می داند که در فضای بعدی کار سنگینی در پیش است. به راه می افتد. ضمن راه با خود می خواند:

♫ و سد نسازید و کشاورزی نکنید و سوخت فسیلی استخراج نکنید و همه چیز را بر هم نریزید و خود را نیفزایید! آن گاه سفر به خارج از بدن و باغ و زمین ناممکن می شود! و آن گاه نخواهید دانست! و تخریب تکنولوژی بهایی است که برای دانستن باید پردازید و دانستن برابر با تخریب و نابودی است و دانستن برابر با مرگ است! و دانای کامل مرده است! و «ژ» زنده است! و او دانای کامل است! و دانای کامل زنده است! و مرده زنده است! و ما در مرگ به وحدت می رسیم! و «ژ» وحدت است! ♫

📖 : ♣ می رود.



♫ و شما علم زنجیری نورزید! ♫

بحث خوانندگان

خواننده عزیز در صورت تمایل این
گفت‌وگو را در کمال آزادی و به هر نحوه
مایل است و بدون هیچ‌گونه محدودیت
خواهد نوشت

در باره «علم»

در صورت لزوم می‌توان از گویندگان همین
قسمت استفاده کرد

هفتم



و من به شما «ژ» می‌آموزم.

📖 : فضا اندکی بازتر شده است. ♣ با سلطه و سلطنت کامل گامی بیش فاصله ندارد. برای زادن و زایش می‌رود.

☺ : ما نیز چنین کنیم.

📖 : کجا بودی؟ دلم تنگ شده بود.

☺ : همین‌جا. گفته بودم که ما چهار نفر وجوه مختلف یک چهار وجهی هستیم.

☺ : اکنون ما نیز به زادن رویم.

☹ : زادن ما درونی است. ما به استحاله می‌رویم و به نهایت خود، به اصل و مُثُل خواننده می‌رسیم.

☹ : کسی نام اعظم مرا آورد؟

📖 : ااا! پس تو هستی؟ تو را چه گونه معرفی کنم؟

☹ : پشت صحنهٔ ☺ و ☺ و ☹

📖 : گمان می‌کردم هرگز قادر به زیارتت شما نخواهم شد.

☹ : زیارت؟

📖 : هیجان و آشفتگی مرا ببخش. به هر حال هر کس در این موقعیت و با

دیدن آن بلند، شبکلاه غرور و عادت از سرش می افتد.

🎵 : چرا به قصه باز نگردی؟

📖 : با دیدنت فکر کردم قصه به پایان رسیده.

🎵 : من و «ژ» پشت و روی یک سکه‌ایم منتها آینه‌ای ما را از هم جدا می‌کند.

📖 : چه گونه از تو به او برسیم؟

🎵 : تنها یک 📖 می‌تواند از این آینه عبور کند.



📖 : در ارگان‌های تولید مثل هستیم. حرکت مان جنس نمی‌شناسد. تکان‌های هول‌ناک تب‌آلود، ما را از طریق پروستات و بیضه و واژن و تخم‌دان به رَجَم رسانده است. همراه مایعات غلیظ پر سلولی، با بافت و ترکیبات شیمیایی انحصاری آمده‌ایم. عَضْلَةُ رَحِم، ما را گرم و مادرانه در برگرفته است. مهر، همه فضا را از گرمای خوشش پر کرده است. زیست میکروسکوپی پر سلولی، با نظم «کنندو» در جریان است. ♣️ از روی عادت، دعای همیشگی را زیر لب تکرار می‌کند.



محیط جدید آسان‌تر از همیشه او را می‌پذیرد و به شکل او در می‌آید. انتظار مطبوع‌تر از آن است که قبلاً می‌شناختیم. مانند «تردید» و «بی‌خوابی» آزارنده نیست. نوعی احترام و آرامش بر فضا حاکم است. زمان به تانی می‌گذرد اما جای استراحت نیست. خروج قطعی است. 🎵 : زایش را لحظه خاصی نیست. دایمی است. «شروع» در کار نیست. «بودن» در کار نیست. آنچه هست «شدن» است. 📖 : ♣️ به خارج پرتاب می‌شود.

♣: بیرون می رود و زاده می شود.

📖: نخستین برخوردش فراموشی موسیقی است. انکرالاصوات می شود. دیگر به هیچ رمزگشایی نیاز نیست. جز خودش همه می دانند چه می گوید.

🌀: دروغ.

📖: به محض خروج در بیرون هر چهار ♥ و ♠ و ♦ و ♣ با هیبتی مخوف وجود دارند. همگی از داخل آمده اند. شاید از دل ♣ خارج می شوند. بعضی فکر می کنند با استفراغ یا ادرار یا مدفوع یا با خون و سایر مایعات بدن به بیرون پرتاب شده اند بعضی هم گفته اند همراه ♣ آمده اند. گویی آخرین پیام آور لال همه را در اندرون خود جا داده بود. بدن بی جان، پشت سرشان در اعماق سیاهی رها شده است. موسیقی درونی قطع شده است. صدای موسیقی ناهنجارِ نخواستنِ موسیقی همه را به زانو در آورده. ترکیب دل ناپذیر دو حرف آواز خوان میم و نون همراه زوزه و عوعو در فضا پیچیده است.

♥: و «من» به شما «ژ» می آموزم.

♠: و «من» به شما «ژ» می آموزم.

♦: و «من» به شما «ژ» می آموزم.

♣: و «من» به شما «ژ» می آموزم.

📖: هر چهار می گویند: و این «من» هستم که به شما «ژ» می نمایم. مرا برسید. مرا بخواهید. و من به شما «ژ» می نمایم. و این کلام «ژ» خواهد بود. در این فضا «من» دو حرفی از «ژ» تک حرفی مهم تر شده است. حروف غنایی میم و نون با چسبناکترین سیمان و سریشمی «من» را پدید آورده است.

🌀: فضای میکروسکوپی مادی، حاوی شش میلیارد «من» ریز دانه است که خود را تجسد مُثَل «من» درشت دانه می خوانند.

📖: فضای ماکروسکوپی چندان نا آشنا نیست. صحرای محشر. قیامت ایده آلیزم. صدای انکراالصوات به همه دل ها ترس و سیاهی می اندازد.

🌀: میسیونرهای هر چهار قهر بزرگ به تبلیغ خود مشغولند. صدای کلاغ مهر، همه جا پیچیده.

♥: در آغاز گرما بود. و گرما نزد «ژ» بود. پس «ژ» بر گرما تواناست.

♠: در آغاز کلمه بود. و کلمه نزد «ژ» بود. پس «ژ» بر کلمه داناست.

♦: در آغاز نور بود. و نور نزد «ژ» بود. پس «ژ» بر نور مهربان است.

♣: در آغاز تضاد بود. و تضاد نزد «ژ» بود. پس «ژ» بر تضاد بخشاینده است.

📖: چرخش عظیم آغاز می گردد. دور تسلسل. چرخش و آشوبی که به هر چیزی می ماند جز به رقص. حرکات خشن توأم با صداهای غریب. جنگ های موضعی و دو به دو یا عمومی تر و بین سه نفر یا در کلی ترین حالت بین همه شش میلیارد نفر پیش می آید و پس می رود. از زیر سُم ها خاک به هوا برمی خیزد. غبار همه جهان را فرا گرفته است. جز جنگ و نفرت هیچ نیست. گوینده هیچ سخنی به درستی معلوم نیست. به نظر می رسد همه سخنان یک دیگر را تکرار می کنند. گوینده هر سخنی همه آنان است.

🌀: و تو به چه شکل آن را نمایش خواهی داد؟

📖: نمی دانم. تاکنون هیچ کس موفق به نمایش جنگ غیر معذور هفتاد و

دو ملت نشده است. چه طور است به عنوان نمونه این طور بیاوریم؟

♥ و ♠ و ♦ و ♣: جنس «ژ» شبیه به جنس دایره ای است که مرکز آن

همه جا هست اما پیرامون آن هیچ کجا نیست. شعاع آن بی نهایت است.
☉ : نه خواهش می کنم چنین نکن. دوار سر می آورد. به شیوه متداول بگو
در عوض «من» دقت کم ترش را می پذیرم. شاید نیز از فسفر خویش
سوزاندم.

📖 : فسفری هست هنوز؟

☉ : اگر نباشد تمامی آئینه مانند همیشه از دست ما لیز خواهد خورد،
خواهد شکست، تصویر در هزار و یک پاره آن متکثر خواهد شد، وحدت
کثیر می شود و ما گنج عظیم واحد را در نخواهیم یافت.

📖 : بسیار خوب. تک به تک خواهیم آورد اما در این صورت نمی توانم
هیچ نظم یا دقتی را تضمین کنم.

☉ : این بازتاب جهان کثیر آشوب زده است. قصه را بگو.

📖 : سرعت و خشونت چرخش، همه را در هم تنیده. همه یک چیز
می گویند اما می خواهند تنها گوینده باشند. حتا به قیمت کشتار دیگران.
کوری و کری آنان جسمانی نیست. آنچه می گویند مهم نیست. آنچه
می خواهند سالاری است.

♠ : کسی که «می داند» با «ژ» است. «ژ» دانش است.

♥ : کسی که «می تواند» با «ژ» است. «ژ» قدرت است.

♣ : کسی که «دوست می دارد» با «ژ» است. «ژ» مهر است.

♦ : کسی که «می بخشند» با «ژ» است. «ژ» بخشایش است.

♠ : اگر قرار بود مثلث ها به «ژ» ایمان بیاورند او را سه گوشه در
نظر می گرفتند.

♦ : چه بسا متساوی الاضلاع.

♥ : اگر قرار بود مربع ها «ژ» بسازند او را با چهار وجه می ساختند.

- ♣ : انسان «ژ» را به شکل خود می سازد.
- ♦ : «ژ» انسان را به شکل خود می سازد.
- ♠ : اگر «ژ» وجود نداشت اختراعش بسیار ضروری می بود.
- ♥ : کلمه فعل است و فعل «ژ» است.
- ♣ : کلمه اسم است و اسم «ژ» است.
- ♠ : کلمه صفت است و صفت «ژ» است.
- ♦ : کلمه قید است و قید «ژ» است.
- ☹ : کلمه ضمیر است و ضمیر «ژ» است.
- 📖 : می بینی که گرداب آشوب چه گونه تو را نیز در خود می کشد.
- ☹ : من نباید می رفتم.
- 📖 : برعکس. مقاومت نکن و برو.
- ♠ : به «ژ» باور داشته باش و بیا.
- ♣ : پیرها به «ژ» بیش تر باور می آورند.
- ☹ : یک «ژ» صادق، بهترین و پرشکوه ترین اختراع انسان است.
- ♠ : درخواست «ژ» از ما برای ورود به دربار و بهشتش به مراتب بیش از توان پرداخت ماست.
- ☹ : خرید این بلیت ورودی کار هرکس نیست. گران تر از امکانات است.
- ♥ : ما نمی توانیم کارهایی را که «ژ» می خواهد انجام دهیم.
- ♦ : ما نمی توانیم به بهشت «ژ» وارد شویم.
- ♣ : درخواست «ژ» از ما بیش از درخواست ما از «ژ» نیست.
- ♦ : ما نیز می توانیم وارد شویم.
- ♠ : به جای بلیت ورودی، فقط کوپن آن را به ما داده اند، این زندگی را.
- ☹ : در باور احترام آمیز من به «ژ» خدشه ای وارد نیامده من فقط

- می‌خواهم بلیتم را پس بدهم. مرا با «ژ» و بهشت او کاری نیست.
- ♣ : «ژ» بسیار زیرک است اما مطلقاً بد جنس و بد خواه نیست.
- ♦ : «ژ» طرف‌دار همه است.
- ♠ : در نظر «ژ» همه مساویند.
- ☹ : فقط بعضی مساوی‌ترند.
- ♣ : «ژ» هنرمند است.
- ♦ : مجسمه ساز است.
- ♥ : اما هیچ سبک مشخصی ندارد.
- ♦ : زرافه و فیل و گربه اختراع می‌کند.
- ♣ : بیایید برای حل تمام این معضلات از خود «ژ» کمک بگیریم.
- ♠ : بارها سعی کرده‌ام به «ژ» تلفن بزنم اما به نظر می‌رسد اشکالی در کار است شاید «ژ» گوشی را خوب روی تلفن نگذاشته که همیشه بوق اشغال می‌زند.
- ☹ : زمان به سرعت می‌گذرد. اگر «ژ» برای ما کاری نمی‌کند خودمان باید کاری بکنیم.
- ♦ : «ژ» و «پیام‌آوران لال» و «کتاب ژ» تنها چیزهای حقیقی و با ارزش‌اند.
- ♠ : و من به شما «ژ» می‌آموزم و کتاب من «ژ» است.
- ♥ : و من به شما «ژ» می‌آموزم و کتاب من «ژ» است.
- ♦ : و من به شما «ژ» می‌آموزم و کتاب من «ژ» است.
- ♣ : و من به شما «ژ» می‌آموزم و کتاب من «ژ» است.
- ♥ : خرد و قوانین نهایی را در این کتاب می‌بینید.
- ♣ : «کتاب ژ» تمام دنیا را شکافته.
- ♦ : همه، حتا شیطان می‌تواند از این کتاب بهره ببرد.

- ♠ : از این کتاب مانند کتاب دعا و مانند راه‌نمای پزشکی و مانند جعبه‌تریاک توده‌ها استفاده کنید.
- ♥ : بسیاری کتاب‌ها با شرح زندگی یک زن و مرد لخت در یک باغ بهشتی شروع می‌کنند و در نتیجه به ناگزیر به صحرای محشر ختم می‌شوند. «کتاب ژ» با مهر شروع می‌کند لاجرم با «ژ» ختم می‌کند.
- ♣ : خون، ریشه‌های «ژ» را آب‌یاری می‌کند.
- ♦ : آن قدیم‌ها کشیش‌ها هیکلی نحیف و رنجور اما ایمانی محکم و چون کوه طلایی داشتند
- ☉ : امروزه کشیش‌ها هیکلی تنومند و پشت به کوه طلا و ایمانی نحیف و رنجور دارند.
- ♠ : تئوکراسی و استبدادش بدترین نوع طاعون است.
- ♥ : «ژ» را در همه‌جا بپرستید.
- ♣ : حتا در سفر.
- ♦ : حتا در فضاییما. تمام جهان معبد شما خواهد شد.
- ☉ : من هرگز ندیده‌ام و نشنیده‌ام که کشیش مورد عشق و علاقه باشد مگر جایی که زور و ترسند به کار بوده باشد. اکثرشان اهل دنیا و غیر روحانی اما در لباس این شغل هستند.
- ♠ : ما مثل سقرات فقط یک خروس بده کار نیستیم، ما یک «ژ»دها بده کاریم.
- ♣ : کشیشان از همان آغاز به نام مهر، قهرسواری کرده‌اند.
- ♦ : مهم نیست سرت در کدام جهت است، مهم این است که قلبت راست نباشد.
- ♠ : عبادت را کنار بگذار تجارت را خراب می‌کند.

- ♣: آی «ژ» اگر تو وجود داری و اگر من روح دارم نجاتش بده.
- ♣: بحث این نیست که آیا هدف وسیله را توجیه می‌کند. هدف «ژ» است و وسیله نیز «ژ» است.
- ♦: اخلاق فردی، ندای درونی شماست.
- ♠: اخلاق جمعی، خوش‌آیندی گروهی است.
- ♥: با مهر و گشاده‌دستی باج بده، در غیر این صورت منتظر حمله باش.
- ♠: به طور جدی بزن و جراحات عمیق وارد کن. انسان‌ها برای جراحات کوچک انتقام‌های بزرگ می‌گیرند اما در جراحات بزرگ قادر به انتقام نیستند.
- ♦: نصیحت تنها چیزی است که همه با کمال میل و اشتیاق و به رایگان می‌دهند.
- ♣: آنان که بیش‌ترین نیاز را به نصیحت دارند کم‌ترین اقبال را نشان می‌دهند.
- ♥: همیشه نصایح را ناشنیده بگیر.
- ♠: خودت همه چیز را تجربه کن. سنگ‌های دنیا به سرهای تازه نیاز دارند. فقط عصبانی نشو.
- ♣: عصبانیت مقدمه جنون است.
- ♦: همه چیز عصبانیت منفی است الا این که به طور فیزیکی ما را با مرگ نزدیک‌تر می‌کند.
- ♠: عصبانی‌ها شکست می‌خورند.
- ♥: وقتی عصبانی هستی بشمار یا آب سرد مصرف کن وقتی خیلی عصبانی هستی تنها باش و فحش بده.
- ♣: هیچ وقت قبل از آن که اتهام به طور کامل وارد و بیان نشده نه دفاع کن

نه پوزش بطلب.

♦ : هیچ‌گاه شکایت نکن.

♠ : هیچ‌گاه آرزو نکن.

♣ : هیچ‌گاه غبطه نخور.

♥ : هرگز توضیح نده دوستانت نیازی ندارند دشمنانت باور نمی‌کنند.

♣ : هرگز عذرخواه نباش. نیکان نیازی به عذر خواهی تو ندارند و بدان

به شنیع‌ترین وجهی سوء استفاده می‌کنند.

♦ : پایان جسم آغاز روح است.

☉ : آتئیست‌ها در شبِ در ماندگی، نیمه ژوپیترشناس می‌شوند و در نیمه

شبِ ترس، تمام ژوپیترشناس.

♣ : ما اجازه داریم به چیزهایی که انتخاب می‌کنیم ایمان بیاوریم،

مسئولیت ما بر سر انتخاب‌های ماست.

♦ : در شک صادقانه ایمان بیش‌تری خوابیده تا در ایمان غیر صادقانه.

♠ : اگر مرا کافر بخوانید نه تنها اهانت نکرده‌اید بل که خوش آیند گفته‌اید

اما اگر بگویید «ژ» نشناس، شما را غیر واقع‌بین خواهیم خواند.

♥ : جمعه روز نیایش و توبه است. توبه برای آن‌چه پنج‌شنبه اندیشیده‌ای

و شنبه انجامش خواهی داد.

☉ : میلیون‌ها دین و میلیون‌ها خیر؟ فقط کسی که عدد نمی‌شناسد

می‌تواند باور کند.

♥ : کسی که دین خود را بیش از حقیقت دوست داشته باشد پس از مدتی

مذهبتش را بیش از دینی که این مذهب از آن منشعب شده دوست خواهد

داشت و آن‌گاه فرقه‌اش را بیش از مذهب و در نهایت جناحش را بیش از

فرقه.

♣ : اگر به ریشه‌های ادیان جدید نگاه کنی ادیان قدیمی‌تر را در آن می‌یابی و اگر به همین ترتیب ادامه بدهی به دین‌های قدیمی‌تر می‌رسی تا جایی که بالاخره در موسا، لوح حمورابی را می‌بینی و در آن ادیان مهر را و در آن ادیان سومری را و بالاخره به خدایچه‌های اولیه می‌رسی.

♦ : نَسَبِ همهٔ ادیان به «بزرگ دینِ مهر» می‌رسد.

♥ مهر بر روی ادیانی که بر مبنای بی‌شمار خدایچه یا بت کوچک استوار بوده پخش می‌شود.

☺ : ادیان همواره چند خدایی بوده‌اند.

♠ : هر چه زمان جلوتر آمده خدایان تقلیل یافته‌اند.

♥ : انسان‌ها آن قدر دین و مذهب دارند که بتوانند همه از هم‌دیگر متنفر باشند.

☺ : باید آن قدر می‌داشتند که بتوانند یک‌دیگر را دوست بدارند.

♥ و ♠ و ♦ و ♣ : من برای این منظور آمده‌ام.

♣ : تنوع ادیان به خاطر سیب است.

♦ : در تمام طول تاریخ، کشیشان دشمنان قدر اول خرد و آزادگی بوده‌اند.

☺ : کلیهٔ ادیان برای خیر آمده‌اند. اما تقابل و تضاد این خیرها از کجا آمده‌اند؟

♥ : سیستم دینی که ذهن یک کودک خردسال را به حیرت وا می‌دارد نمی‌تواند سیستم واقعی و راستین باشد.

☺ : ایزم‌هایی که در آن دروغ و دزدی ممنوع شده و قتل را گناه نهایی می‌دانند تاکنون بیش از هر سازمان مافیایی آدم کشته‌اند، مال اندوخته‌اند و با گرفتن بهره و ندادن مالیات، دروغ گفته‌اند.

♦ : تنها گناه ایمان نادانی است.

- ♥ : گناهی که ارتکابش ناگزیر است.
- ♠ : ایمان به «ژ» اوج دانایی است.
- ♥ : ایمان به غیر «ژ» قعر نادانی است.
- ♣ : هر دینی همان قدر حقیقت دارد که مؤمنانش حاضر به خون‌آلود کردن شمشیرهای خود باشند.
- ♦ : انسان‌ها در هیچ جای دیگر مانند دین بی‌خرد نمی‌شوند.
- ♠ : در هر معبدی که برای پرستش ژوپیتر ساخته شده حجره شایسته‌ای نیز به شیطان تعلق دارد.
- ♣ : ژوپیتر و شیطان پشت و روی یک سکه‌اند.
- ☹ : «ژ» مثل ژوپیتر؟
- 📖 : پای مرا به این بحث‌ها نکشان. من از لخت شدن زیر نگاه نامحرم به شدت می‌ترسم.
- ☹ : آیا «ژ» مقدس است که شما آن را می‌پرستید؟ یا چون شما آن را می‌پرستید مقدس است؟
- ♣ : همیشه ادیان برخطا به مراتب بیش‌تر از ادیان برحقند.
- ♦ : حضور ژوپیتر کارها را راحت‌تر می‌کند به همین دلیل وجودش را باور کنیم.
- ♠ : امید جوهره ایمان است.
- ♣ : دین در سطح شخصی هیچ آسیبی نمی‌رساند.
- ♦ : دین ستیز باورهای مردم را به نفس دینی که به آن باور دارند ربط می‌دهد و خود دین را هدف می‌گیرد در حالی که مردم احتیاج به «باور» دارند.
- ♠ : در هر حال مردم به چیزی باور می‌آورند. به خوبی و بدی آن‌هم

ربطی ندارد.

- ♦ : بسیاری از ادیان ناکافی یا بد نیز تعداد زیادی مؤمن دارد.
- ☹ : انسان باید به چیزی ایمان بیاورد. و لابد در غیبت چیزهای خوب می تواند به بدها ایمان بیاورد.
- ♥ : نادانی دینی در سطح عمومی به کشتار جمعی می انجامد.
- ♣ : آتئیست از حمایت منابع نامرئی محروم است.
- ♠ : ترجیح دارد فرمانروای جهنم باشی تا مستخدم بهشت.
- ♥ : ما نمی توانیم تو را ببخشیم.
- ♠ : ما تو را می کشیم.
- ♦ : اگر خوب باشی «ژ» تو را خواهد بخشید.
- ♣ : خطا کردن کار انسان و بخشیدن کار «ژ» است.
- ♦ : سیاه دلان نه می بخشند نه فراموش می کنند.
- ♠ : احمق ها نمی بخشند اما فراموش می کنند.
- ♥ : بدحالان می بخشند اما فراموش نمی کنند.
- ♣ : خردمندان می بخشند و فراموش می کنند.
- ♦ : وحشت های بالفعل به مراتب کم اثرتر از ترس های بالقوه آزار می دهند.
- ☹ : تنها چیزی مایه ترس واقعی است و باید به طور جدی از آن پرهیز کرد خود ترس است.
- ♦ : با عشق به «ژ» و نفرت از گناه راه خود را آغاز می کنیم.
- ♠ : اما خود نفرت گناه است.
- ♦ : هیچ وحدتی از وحدت خیر و شر، نور و تاریکی، گرما و سرما، سربالایی و سرازیری، ژوپیترو شیطان، محکم تر نیست.

- ♣: هیچ کدام را بدون دیگری نمی توان تعریف کرد.
- ♥: انجام خیر به زمان و به مقدار آن بستگی دارد.
- ♠: خیر مطلق وجود ندارد.
- ♣: داروی نا به هنگام و داروی بیش از حد لزوم زهر است.
- ♦: در طول تاریخ بزرگترین رسانندگان شرّ کسانی بوده اند که دوره افتاده اند تا خیر برسانند.
- ♣: به شرّ جنگ های صلیبی بنگر.
- ♠: هیچ شیطانی در اتم یا در هیچ جای دیگری جز در روح بشر وجود ندارد.
- ♥: شهری که دارای یک محله فاسد نباشد تماماً فاسد می شود.
- ♠: از بستن محله بدنام شیطان شاد می شود.
- ♣: «ژ» در همه جا دست و دل باز و راحت است جز در یک زمینه.
- ♥: پرستش.
- ♠: اگر جز «ژ» را بپرستید شما را نخواهد بخشید.
- ♦: «ژ» حسود است.
- ♠: «ژ» را بنخواهید «ژ» را بجوید مشکلات شما بر طرف خواهد شد.
- ♥: هیچ کس را قبل از مرگش داوری نکن. در دراز مدت همه مرده ایم.
- ♠: شادی نهایت خرد نیست، نهایت خوش خیالی است.
- ♦: هرگاه خیلی شاد هستی از خود پرس که آیا شاد هستی؟ شادی تمام خواهد شد.
- ♥: اگر شادی تولید می کنی اجازه مصرف شادمانی داری و فقط اجازه آن قدر مصرف داری که تولید می کنی.
- ♠: شادی دیگران؟ به طرز کسل کننده ای غمگین است. مگر آن که

شریک باشی.

♣ : شادی، کوتاه مدت اما بلند قامت است.

♠ : شادی میانپرده دردهاست.

♣ : هیچ کس شادی دیگری را شادمانه حس نخواهد کرد.

♥ : خوش گذرانی گناه است.

♦ : گناه اما چه خوش می گذرد.

♠ : تمامی کارهایی که من دوست دارم یا غیر قانونی است یا غیر اخلاقی یا چاق کننده.

♣ : کشمکشی فاجعه آمیزتر از کشمکش یک زوج. دین دار - بی دین نیست.

♠ : آن که زیر سنگ خفته است اکنون معنای سنگی بر گوری را می داند.

♦ : اگر اکنون نام خودت را بر لوح ماندگار ننویسی نامت را بر آب روان خواهند نوشت.

♥ : آن گاه که هر کدام از ما «یک کسی» باشیم دیگر هیچ کدام ما متعلق به «گله» نیستیم.

♠ : هر کس در هر مورد از خودش تعریف کند در همان مورد کم آورده است.

♦ : بعضی ترجیح می دهند در همین قفس غلام و کنیز زر خرید باشند تا آن که سلطان قلمرو پهناور مرگ شوند.

♠ : بعضی مرگ را بازیچه می گیرند در حالی که مرگ تنها چیز جدی دنیاست.

♣ : در هر عمل کرد انسانی مقداری هزالی و جلالت وجود دارد جز در مرگ.

- ♥ : برعکس، مرگ جلف‌ترین و سبک‌ترین کار انسانی است.
- ♠ : مرگ شکل دیگر زندگی است.
- ♦ : ممکن است که مرگ تنها راه وصول به ژوپیترا باشد، اما «ژ» فقط با زنده‌ما کار دارد.
- ☉ : اگر جسم و روح با همند اگر شکم و فکر با همند رفتگانی را می‌شناسیم که از هر زنده‌ای زنده‌ترند.
- ♥ : کسانی که می‌میرند این کار را برای پیوستن به اکثریت انجام می‌دهند.
- ♣ : هر قدر روزگار جلوتر می‌رود و جمعیت بیشتر می‌شود نسبت مردگان به زندگان بیشتر می‌شود.
- ☾ : هر کس می‌تواند باعث توقف زندگی هر کس دیگر بشود. هیچ کس نمی‌تواند باعث توقف مرگ هیچ کس دیگر بشود.
- ♦ : ما بابت مرگ خودمان به دنیا بده‌کاریم. اگر مردگان نمرده بودند و با چه دنیای کثیف و کهنه‌ای رو به رو بودیم.
- ♣ : ما نیز یک مرگ به این دنیا بده‌کاریم.
- ♠ : در زندگی هیچ کاری به عظمت مرگ نیست.
- ♥ : کسی که می‌میرد با این کار تمام بدهی‌هایش را می‌پردازد.
- ♦ : شب‌های بی‌شمار، ماه به دنبال ما خواهد گشت و ما را نخواهد یافت.
- ♠ : مرگ از نظر من عیبی ندارد، من زندگی شادمانه‌ای داشته‌ام.
- ♣ : برخورد من با مرگ شاد و محکم است.
- ♦ : «ژ» ما را خواهد بخشید.
- ♦ : او به گناهان ما و به بخشایش خویش عادت دارد.
- ♠ : کل جهان و قوانین به گونه‌ای طراحی شده که نمی‌توان قانون شکنی نکرد.

- ☹️: انجام گناه اجباری است.
- ♥: مرگ بعضی بهترین کاری است که در طول زندگی انجام می دهند.
- ♣️: ما چه قدر کم انجام داده ایم. چه قدر کارها بر زمین مانده.
- ♦️: چرا از مرگ بترسم؟ این بزرگترین ماجرای زندگی من است.
- ♠️: اگر مرگ به همین سادگی است که مائیم، مرا باش که یک عمر به آن اندیشیده ام.
- ♥: درست قبل از مرگ باید پرسید بالاخره پاسخ چیست؟
- ♣️: و اگر جوابی نیامد؟
- ♦️: آن گاه باید پرسید سوال چیست؟
- ♠️: بجوید تا بیابید.
- ♥: نجوید تا بیابید.
- ☹️: کلمات را به آسمان می فرستیم اما افکارمان در زمین می ماند.
- ♠️: این کلمات به ساحت «ژ» نمی رسد.
- ♦️: ای «ژ» اگر من تو را فراموش کرده ام تو مرا فراموش مکن.
- ♠️: این صدای عزا داری همیشگی که در اطراف خود می شنوید فضای مرگ را می سازد.
- ♣️: اگر این صدا را متوقف نکنید مرگ خود شما را عزا می گیرند.
- ♥: فقط امروز و همین الان فرصت دارید تا عزا داری را متوقف کنید.
- ♦️: پنجره ها را بگشایید و شادی را فرا خوانید.
- ♠️: غم پیش قراول شیطان است.
- ♣️: ما فقط یک بار می میریم.
- ♠️: اما چه طولانی می میریم.
- ♥: آدم های پر سر و صدا هم پس از مرگ ساکت و آرام می شوند.

- ♣: اطراف قبر دیکتاتورهای پر سر و صدا هم سکوت و آرامش برقرار است.
- ♦: یکی دونفر رابکشی قاتل هستی، هزاران نفر رابکشی قهرمانی، میلیون‌ها نفر رابکشی ناجی بشریتی، همه را بکشی ژوپیتر هستی.
- ♥: خودکشی همیشه دو نفر را می‌کشد، نفر دوم فقط خودش می‌داند که مرده است.
- ♠: اگر مرگ نبود چنان آرام می‌گرفتی که هزاران مرداب باید از تو می‌آموختند.
- ♣: من دلم نمی‌خواهد با کارهایم به جاودانگی برسم، دلم می‌خواهد با نمردن به جاودانگی برسم.
- ♦: مرگ پر از نکات مثبت است از جمله این که برای انجامش لازم نیست از رخت خواب بیرون بیایم.
- ♥: نترسیم، «ژ» پشتیبان ماست.
- ♠: کسی که خیلی درک دارد خیلی باگذشت است، هر چه بیش‌تر درک کنی بیش‌تر می‌گذری، دانای مطلق درک مطلق است، مجازات کجای این معادله و چه گونه وارد می‌شود؟
- ♣: بین دو کار بد آن را انتخاب کن که قبلاً نکرده‌ای، اقلأً تنوع دارد.
- ♦: تمدن و دین پا به پای هم پیش آمده‌اند.
- ♥: چه کسی گفته تمدن پیش‌رفت نمی‌کند؟ در هر جنگ جدید ما یک‌دیگر را با ابزارهای جدید می‌کشیم.
- ♦: هر آینه کلمه فرهنگ به گوشم می‌خورد به سرعت مسلح می‌شوم، قطعاً حقه‌ای در کار است.
- ♠: وجدان ندایی درونی است که به ما می‌گوید «شاید یک نفر دارد نگاه

می‌کند».

♣ : سنت یعنی هیچ کاری را برای اولین بار اجازه ندارند انجام دهند.
♦ : آن‌کس که رو به عقب و سنت دارد برای پیش‌رفت باید عقب عقب راه
برود.

♥ : برای پیش‌رفت از خون‌ریزی و قهریه نباید ترسید، عادت خواهد
شد.

♦ : سنگ‌های سنگ‌سار فقط به دست گناه‌کاران پرتاب خواهد شد.

♣ : شرایط مربوط به زیست است، مرگ شرایط ندارد.

♠ : بعضی زندگی در هر شرایطی را به مرگ ترجیح می‌دهند.

♦ : مرگ ترس ندارد اما گور نیز شکوه ندارد.

♥ : هرکس فقط یک بار می‌تواند بمیرد جز ترسوها.

♣ : «ژ» ارباب تقدیر خود است.

♠ : «ژ» ناخدای کشتی روح خود است.

♦ : هر چه پیش‌تر انسان‌ها را بشناسی بیش‌تر به حیوانات علاقه‌مند
می‌شوی.

♥ : مهم این نیست که دوستان خود را دوست بداری، اگر می‌توانی
دشمنان خود را دوست بدار.

♣ : آرزو کن قبل از پیری و ناتوانی بمیری.

♦ : پیری غیر منتظره‌ترین چیزی است که در طول زندگی رخ می‌دهد.

♥ : وقتی گزینه دیگر پیری یعنی مرگ را در نظر می‌گیرم پیری اصلاً هم
بد نیست به ویژه که می‌توانم در پیری عاشق واقعی پول و زندگی شوم.

♣ : اگر کار کنی و عاشق باشی هرگز پیر نمی‌شوی.

♠ : اگر می‌دانستم به این پیری خواهم رسید در جوانی از خودم به مراتب

بیش تر مراقبت می‌کردم.

♦ : هیچ کس بزرگ نیست، بزرگ بودن یعنی درک نشدن.

♠ : هیچ کس نزد خویشانش قهرمان نیست.

♥ : قهرمانان حوصله سر می‌برند.

♦ : قهرمانی کوتاه‌ترین حرفه جهان است.

♣ : ای «ژ» بزرگ! مرا به خاطر شوخی کوچکی که با تو کرده‌ام ببخش تا

من نیز تو را به خاطر شوخی بزرگی که با من کرده‌ای ببخشم.

♦ : وای به حال آن که بدی را خوب می‌خواند و خوبی را بد.

♥ : ریا موجودی نامرئی است که فقط «ژ»، ریاکار بزرگ، آن را می‌بیند.

♦ : ما تنها به دنیا آمده‌ایم و تنها از دنیا خواهیم رفت.

☹ : و فقط در این دنیا است که شانس کوچکی داریم که تنها نباشیم.

باغچه دین

خرابی از کلیه حدود قابل تصور و تحمل گذشته. دیگر از هیچ جای باغ نشانی برجای نمانده است. حقیقت جای طبیعت را گرفته. آسانسورها و موشک‌ها در جنگل عظیم فولاد و بتون و کُرم و شیشه در رفت و آمدند. زن و مرد، گیج بوی تند ادیان و مذاهب انشعابی می‌تند. آن‌ها تنابی به بلندای تاریخ بافته‌اند:

در آغاز پراکندگی بود. و این بیست هزار سال پیش بود. آن‌گاه با خود فرمان اجتماع صادر کردیم. آن‌گاه مجتمع شدیم. و این پنج هزار سال به طول انجامید. و ما از حدود بیست هزار سال پیش تا حدود پانزده هزار سال پیش به اجرای فرمان اجتماع مشغول بودیم. و ما مجتمع شدیم. و ما در حاشیه شمالی آن‌چه بعدها نام خلیج فارس گرفت مجتمع شدیم. و نیکو بود. و ما به بازی جدید مشغول شدیم. و ما به تمدن بازی مشغول شدیم. و ما به تمدن سازی مشغول شدیم. و ما تمدن نخستین را پایه گذاشتیم. و ما پنج هزار سال برای آن کوشیدیم. و بعدها نام نخستین خود

و نام تمدن خود را سومر گذاشتیم. و ما قبلاً تابوها و باورها و بت‌های کوچک داشتیم. و ما بت کوچک باران داشتیم. و ما بت کوچک برف داشتیم. و ما بت کوچک جوی داشتیم. و ما بت کوچک نهر داشتیم. و ما بت کوچک رود داشتیم. و ما بت کوچک دریا داشتیم. و ما بت کوچک موج و چشمه و آب‌شار داشتیم. و ما بت کوچک سیل داشتیم. و ما بت کوچک چاه داشتیم. و ما بت‌های کوچک بسیار داشتیم. و ما در تمدن سومر بت‌های کوچک خود را دسته بندی کردیم. و ما بت‌های کوچک خود را مجتمع کردیم. و ما از بت‌های کوچک خود، بت بزرگ ساختیم. و ما از آن پس فقط بت بزرگ آب داشتیم. که شامل تمامی بت‌های کوچک زیرمجموعه خود بود. و ما دانستیم که آب، پشت صحنه باران و سیل و چاه است. و ما دانستیم که آب، نسبت به مظاهر آن مجردتر است. و ما به آبستره آن‌ها، به آب نزدیک‌تر شدیم. ما این کار را در همه جا کردیم. در خاک و در باد و در آتش. و ما بت‌های کم‌تر اما بزرگ‌تر ساختیم. و ما به مفهوم بت اعظم نزدیک شدیم. و ما بزرگ‌دین «مهر» را ساختیم که نخستین دین «شامل» و «جامع» بود. و ما در دین خود حتا قربانی داشتیم. و ما در دین خود همه رسوم قبلی بت‌ها و تابوها را گنجانیدیم. و ما با دین خود که نخستین دین بزرگ بود زندگی می‌کردیم. و ما حتا گیل گمش هم داشتیم. ما برای نخستین بار دین خود را تدوین کردیم. و تمدن ما در مرکزیت آن‌چه احتمالاً خوزستان کنونی ایران زمین آریایی است پا گرفت. و سه مهاجرت بزرگ برای ما پیش آمد. و در مهاجرت اول، گروهی از ما در حدود ده هزار سال پیش به شرق رفتند. و به آن‌جا که سرزمین کنونی هند است رفتند. و شروع به انتشار تمدن خود کردند. و تمدن دره سند را به وجود آوردند. و جلوه آن در دین بود. و آیین‌های هندو را به وجود

آوردند. و دین برهما بود. و بعد بودا بود. که جد اعلای بودای کنونی است. و بودای کنونی ششمین بوداست. و هر بودا در حدود هزار تا دو هزار سال زمان دارد. و بعد مجموعه هند به شمال مهاجرت کرد و در شمال که سرزمین کنونی چین است خردمندان پدید آمدند. و بزرگترین آنان پدیدار شد. و لائودزو آمد که مانند پیام‌آوری برای دائو کار می‌کرد و کتاب مقدسش دائو دجینگ بود. و کنفوسیوس آمد. و ما اندیشه‌های هندی و چینی باستان را در چرخ گوشت ریختیم. و حاصل آن به اندیشگی جدید مبدل شد. و بعد آن را به ژاپن صادر کردیم. و آن را ذن نامیدیم. و این میان ده‌ها و صدها اندیشه دیگر به وجود آمد. و در بخش شرقی مهاجرت ما متجاوز از دو میلیون دین وجود دارد. و پیروان آن ادیان جدی هستند. و با خلوص نیت و از صمیم قلب، دیگرانی را که به ادیان دیگر باور دارند می‌کشند تا رستگار شوند. و امروزه میلیون‌ها دین و مذهب وجود دارد. و در مهاجرت دوم، بخشی از ما به شمال مهاجرت کردند. به سرزمین‌های سردتر. و اینان مرموزترند و از شهرت کم‌تری برخوردارند. و احتمالاً سرشاخه‌های هندواروپایی‌اند. و اینان در طول هزاران سال بعد تخمه اندیشه زرتشت را در دل خود پروردند. اندیشه‌ای که اندیشنده آن را نمی‌شناسیم. و در موردش تقریباً هیچ نمی‌دانیم. و هیچ نگفته‌اند. و آنان در قالب آریایی‌ها به سرزمین ما آمدند. و ما بعدها همان اندیشه را به خود پذیرفتیم. و اساس کار خود قرار دادیم. و به ضرورت لباس تازه‌ای برتن او پوشاندیم. و ما مانی و مزدک را نیز تجربه کردیم. و تا امروز هم با همان اندیشه سر می‌کنیم. و در مهاجرت سوم، بخشی از ما به غرب کوچیدند و تمدن‌های کلدی و آشور و بابل را بنا نهادند. و آنان نیز سومر جد بودند. و الواح حمورابی را نوشتند. و از گیل گمش برداشتند. و

تمام جهان را یک زبان و یک لغت بود و واقع شد که چون از مشرق کوچ می‌کردند همواره‌ای یافتند و در آن جا سکنی گزیدند. و این دو سه هزار سالی به طول انجامیده بود. و سپس آنان بیش‌تر به غرب رفتند. و به شمال آفریقا رفتند. و سواحل جنوبی دریای مقدس را اشغال کردند. و انواع نام‌ها برای خود برگزیدند. و کارتاژ و فنیقیه و دیگر و دیگران. و بعد تمدن را بسط دادند. و مصر باستانی را پدید آوردند. و بعد به جزایر مدیترانه کوچیدند. و نهایتاً به آن طرف آب رفتند و اندیشگی یونان را به وجود آوردند. و بخشی نیز به جنوب رفتند و الواح حمورابی را به ده فرمان موسی ترجمه کردند. و الواح حمورابی و لوح نویسی به آن سبک مورد علاقه ما بود و همواره فرامین دیواننویس موجود بوده و هست. حتا در مزرعه حیوانات و حتا در انقلاب‌های تازه‌تر. و شاید یک روز همه چیز از زیر خاک‌های بین‌النهرین بیرون آید و سرشاخه‌ها را روشن کند. و بعد جنگ بزرگی در گرفت و اندیشه یونانی با شمشیر اسکندر به شرق آمد و اندیشه شرق دور به غرب آمد و این دو موج به هم رسیدند و از تلاقی آن اندیشگی عیسا به وجود آمد و بعد سایر ادیان به وجود آمد. و بازتاب تمامی این اشتراکات در قصه‌ها و اسطوره‌ها و خرافه‌هاست. و اسلحه تمامی این ادیان ترس از مرگ است. و اگر تو از مرگ نهراسی همه کس خلع سلاح است. اما انسان از مرگ به عنوان ناشناخته می‌هراسد. و مرگ هرگز نمی‌تواند خردمندان را غافل‌گیر کند. و خردمند همواره برای مرگ آماده است. و اگر عیسا امروز می‌آمد او را به صلیب نمی‌کشیدند. او را به شام دعوت می‌کردند به حرف‌هایش گوش می‌کردند با او می‌نوشیدند و بعد پشت سر مسخره‌اش می‌کردند. و اکنون که مرا در غیابم محکوم می‌کنند لطفاً مرا در غیابم به مجازات برسانند.



تئاتر سایه زن و مرد تاریک می شود.

☹️: حتا به قیمت نابودی کل جهان باید عدالت را اجرا کرد.

♥️: حال من بد است.

♦️: آشوب دل.

♠️: دوار سر.

♣️: اشک چشم.

📖: دیگر بس است.

و شما دین زنجیری نورزید.

بحث خوانندگان

خواننده عزیز در صورت تمایل این
گفت‌وگو را در کمال آزادی و به هر نحوه
مایل است و بدون هیچ‌گونه محدودیت
خواهد نوشت

در باره «دین»

در صورت لزوم می‌توان از گویندگان همین
قسمت استفاده کرد

صحرا

زشتی. و زشتی. و زشت. و شامگاه خشن زمستان. و درختان
بریده سوخته. و گندنای فضای شیمیایی مسموم. و عفن ناآگاهی
تلاش‌های تخریب. و توحش نهایی دیوان و ددان پیر. و هوای دل‌گیر
غمگین ابدی. و سوز رعشه آور اسارت تناب. و ضد موسیقی مخوف
خراش‌تراش چرکینهیولا. و خرناسقار روبه‌کلاغ. و قطعیت بی‌رحم
اسارت خشن فضا. و دلهره مهر مه آلود نهان. و سرمای بی‌مهری آشکار. و
بی‌مهری خاک مادر. و جریان ناخوش زهر و چرک و خون. و جوی‌های
لای و لجن. و هوای دود آلود. و فشار جمعیت. و زن و مرد در فضای پر
قصه و غصه صحرای محشر. صحرا. و صحرا. و صحرای نهایی.

و در آغاز جنگل بود. و حیوانات به هماهنگی می‌زیستند. و نوع
میمون به ابزار دست یافت. آن‌گاه بر همگان سر شد. و همگان را مطیع
کرد. و همگان را به اسارت و بیگاری گرفت. سپس میمون مسلسل به
دست برای تفریح عشق ورزید. و جمعیت خود را افزود. آن‌گاه همه جا را
آلود. و جا را برای همه تنگ کرد. و آب را آلود. و غذا را آلود. و خوردن

اجساد از مسلمات شد. و فریضه ازدیاد جمعیت و آلودگی محیط زیست رسوایی است.

و زن و مرد نشسته‌اند. و گرداگردشان را تلی از تناب گرفته. و توده‌ها و تنیده‌های چرک انباشته. و دیگر در باغ درختی باقی نمانده. و آن‌چه بوده مصرف تناب شده. و به مصرف تنیدن رسیده. و تارهای گپ همه جا را آلوده. و فضا را تار عنکبوت‌های دایناسوری گرفته. و همه جا را دود گرفته. و باغ به صحرا تبدیل شده. و از باغ کوچک‌ترین نشانی باقی نمانده. و بتون و آسفالت و فولاد صحرای نوین را فرش کرده. و میلیاردها توله، گرداگرد زن و مرد را گرفته. و آنان پیر و خسته می‌تنند. و توله‌ها نیز به تخریب تنیدن مشغولند. و جانوران نیز به خدمت تنیدن گمارده شده‌اند. و مورچگان به کار خود مشغولند. و موریانه‌ها به کار خود مشغولند. و زنبوران به کار خود مشغولند. و تمامی حشرات به کار خود مشغولند. و نسل حیوانات بزرگ منقرض شده. و جای آن را جانوران کوچک گرفته. و مشخصه اصلی بهشت، سر رفتن حوصله و مشخصه اصلی سر نرفتن حوصله، آزار دوزخ است. و حوصله زن سر نرفته، طاقتش از آزار به انتها رسیده. و مرد هنوز مطیع اوامر است. و رسیدن به صحرا در پرتو سخن ممکن شده است. و آرزوی باغ دعا می‌شود.

و صحرا بزرگ است. و همه جا سحر صحراست. و همه چیز صحرا. و همه چیز داخل. و زن و مرد می‌خواهند نجات یابند. و آن‌ها می‌خواهند مهاجرت کنند. و راه خلاص وجود ندارد. و برای بیرون رفتن باید بیرونی در کار باشد. و نیست. و آن‌چه هست داخل است. و نمی‌توان بیرون رفت. و همه جا آلوده است. خروج به کنار حتماً اخراج نیز در کار نیست. و اخراج‌کننده نیز به کار نیست. و باید شکل خود صحرا را تغییر

داد. و خود کرده را تدبیر نیست.

و اصوات گوش خراش طبل‌های نامنظم تخریب فضا. و ضدِ موسیقیِ جگرخراشِ برائت از موسیقی. و کوبه‌های فلزی گوش خراش بر کاسه بشقاب. و هوای سنگین و مسموم سربی. و زهرآبه خطرناک همه جایی. و بادهای سوزان تشنه لب. و کویر خشک تشنه به خون. و استغاثهٔ دستجمعی و اماندگان. و نالهٔ قهر خشن فضا. و برف سنگین. و زندانِ مهیبِ پشتِ سر، مانند کوهی سر به فلک کشیده. خاکستری. سیاه. مهیب. سنگ. سنگین. تیرگی. درهای فلزی. صدای خشن لولاها. ماه غضبناک. شب سرد. زوزهٔ گرگ. برف یخ زده. کوچاندن زندانیان. صفوف هفت نفره. ستونی به طول بی‌نهایت. خسته. گرسنه. تشنه. یخ زده. کثیف. نیمه عریان. با لباس‌های کثیف مندرس و پاره. هر آن‌کس که سکندری می‌خورد به دیگران می‌آویزد. کسی توان کمک کردن ندارد. هر آن‌کس که از پا می‌افتد گرفتار بارش سرب مذاب یا دندان داغ گرگ هار می‌شود. هیچ ثباتی قادر به ترسیم وحشت فضا نیست. این کار احتمالاً فقط از خواننده برآید. هدف کوچ معلوم نیست. زمان رسیدن به مقصد بعدی معلوم نیست. هیچ چیز معلوم نیست. فقط به خاطر شایعات افسانه‌مانند باقی مانده از کوچ‌های قبلی بعضی حدس می‌زنند مقصد بعدی زندانی مخوف‌تر از قبلی است.

در این هنگامه، زندانی نحیفی که از دیگران نیز رنجورتر به نظر می‌رسد دست در جیب بغل شولای عریانی هزار بار بازدید شده‌اش می‌کند و ساز دهنیِ مخفیِ دست‌سازِ خویش را بیرون می‌کشد و شروع به دمیدن می‌کند. صدای ساز دهنی در آغاز آهسته است و به گوش کم‌تر کسی می‌رسد اما کم‌کم در صحرا می‌پیچد. از ساز دهنی صدای «ژ» به

گوش نمی‌رسد.



🎧 : این نخستین بار است.

📖 : آری.



🎧 : چه خوب است.

📖 : آری.



📖 : صدای شادی غریب برای نخستین بار خبر از وقایع شادی‌زای پنهان می‌دهد. استحکام و مبارزه و امید به شادی. صدایی غیر از آنچه تا کنون در صحرای ناشادمانی طنین انداز بوده است. موسیقی پارگی یک حلقه زنجیر. موسیقی مرموز آزادی. تک تک حلقه‌ها. موسیقی امید به رهایی. موسیقی گل برافشاندن، می‌در ساغر انداختن. موسیقی شکافتن سقف فلک، طرح نو در انداختن. موسیقی خوش‌آیند رهایی رهایی رهایی.

🎧 : «بالاخره تکلیف «ژ» را روشن نکردی!»

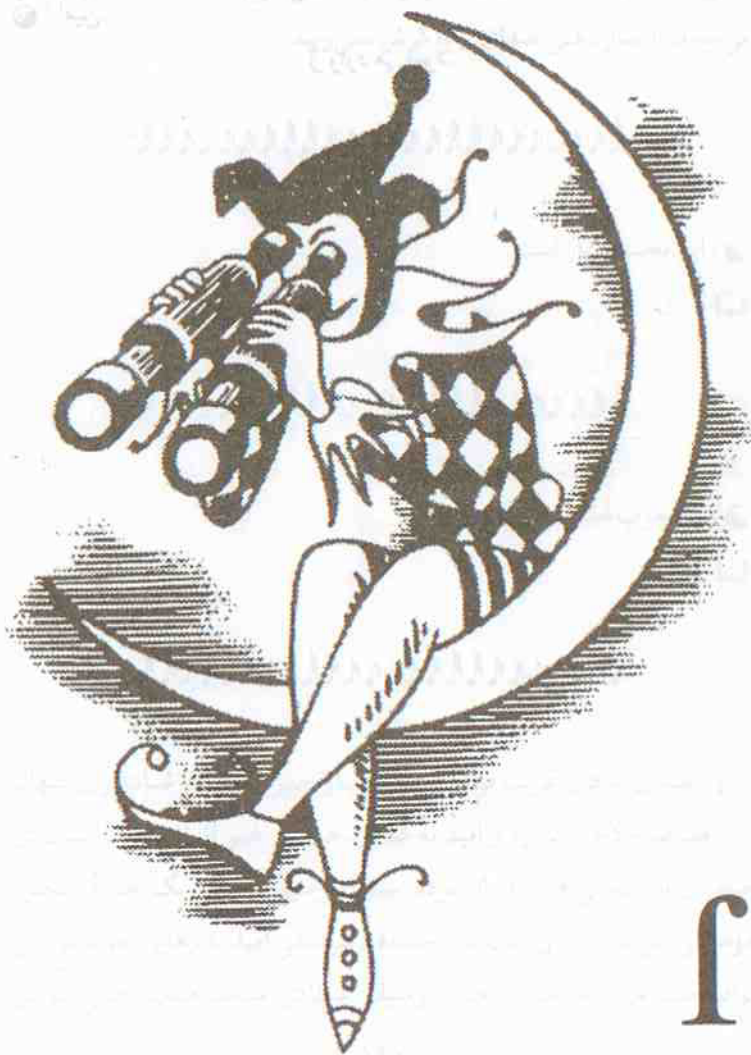
📖 : اکنون که خود برای نخستین بار آوازت را خواندی قادر به دیدنش خواهی بود.

🌀 : آمین.

«ژ» وارد می شود.



J



f

J

مكة نبيمة في

لهالجباب ناايو ٧٩٧١

مكة نبيمة في ناايو ٨٩٧١

MASSOUD KHAYAM ناايو ١٧٧١

دنيا لفت ناايو ٧٧٧١

First edition 2000

اعمالها ووليها ناايو ٥٧٧١

مكة نبيمة في ناايو ٩٧٧١

مكة نبيمة في ناايو ٧٧٧١

لهالجباب ناايو ٧٧٧١

Published by:

مكة نبيمة في ناايو ٧٧٧١

مكة نبيمة في ناايو ٧٧٧١

مكة نبيمة في ناايو ٧٧٧١



Atai

Atai Publishing co.
1, Second Gandhi Street
Tehran 15-167

Tel: (+ 9821) 8775151

Fax: (+ 9821) 8885869

Massoud Khayam

ISBN:964-313-559-4



9 789643 135591

